



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

پایام آزادی



شماره ۲۱ مرداد ۱۳۶۲

آبونمان: سالانه (۱۲ شماره)
 ایران ۸۰۰ ریال
 آمریکا ۹ دلار
 اروپای غربی معادل ۱۸ مارک
 سایر کشورها معادل ۹ دلار
 تک شماره برای ۱۲ صفحه بدون هزینه
 پستی معادل یک مارک

نامه‌ای از زنان ایران

نامه ای که در این جا میخوانید شرح دردناک شغای از زندگی پرالم زن ایرانی در رژیم خمینی است. این نامه را گروهی از زنان مبارز ایران برای آشنا ساختن عموم جهانیان و خصوصا اهل قلم و مطبوعات با وضع اسفناک زن ایرانی نوشته‌اند. آنها انتظار دارند که این نوشته هرچه بیشتر در سطح جهانی منتشر و قابل مطالعه شود. ما با انتشار این نامه به سهم خود به این انتظار پاسخ میگوئیم. امیدواریم کسان دیگر نیز به هر وسیله که در دست دارند، در پخش بیشتر این نامه بگوشند.

بقیه در صفحه ۲

نه دوراه، یک راه

نشریه "کار"، ارگان "سازمان چریکهای فدائی خلق" در شماره ۱۶۶، مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۶۲ مقاله ای تحت عنوان "دوراه بیشتر وجود ندارد" به منظور اتمام حجت و تسویه حساب نهائی با نیروهای اپوزیسیون منتشر نمود. بدون شک اگر این "مقاله" در نشریه "جاهل" (شماره ۱۶۰) تجدید چاپ نمی شد، خیرش به گوش کسی نمی رسید و شاید حتی آن تعداد قلیل از افرادی هم که خود را به این بخش از بقایای سازمان چریکهای فدائی خلق وابسته میدانند، از محتوی آن مطلع نمسی شدند و چه بهتر که چنین میشد و این "مقاله" در محدود نویسنده آن و اطرافیان باقی می ماند. اگر چه این جماعت را با فدائیان که در سياهگل حماسه آفریدند و در ظلمت استبداد شاهنشاهی و گورستان آریا مبری مشعل امید بخش مبارزه مسلحانه را برافراشتند بقیه در صفحه ۱۵

این سوال کلی نیز خارج میشود که چرا نیروهای اپوزیسیون تاکنون از تهیه این مقدمات و ترتیب آن تدابیر عاجز بوده اند. دست کم در پاسخ این سوال بایستی کنکاش را قدری عمیق تر کرد، زیرا ریشه های آن عجز را تنها در آن نظرها و روشهایی میتوان جست که نه تنها سهمیم در تعویق سقوط رژیم خمینی و پایان جنگ بوده اند، بلکه به سهم خود حتی در تسهیل استیلای ملایان و ادامه رژیمشان نیز تاثیر داشته اند. صحبت از نظرها و روشهایی است که چه پیش از انقلاب و چه در روزهای گذار قدرت به دست ملایان از بسیج، هم سوئی و اتحاد همه نیروهای ضد ارتجاعی و ضد استبدادی علیه سلطنت و ولایت جلوه گیری کردند، نیروهای مرفقی را از هم جدا ساختند و یا در مقابل هم قرار دادند. این نظرها و روشها با ریشه های گوناگون و جلوه های متعدد در جنبش دموکراتیک و ضد ارتجاعی ایران سالهای پیش و پس از انقلاب اثر سو کرده اند. اگر کوتاهی رشد تاریخی ریشه چشم دوختن برخی از این نیروها به تحولات و امدادها ی خارجی و خوف مخالفه آمیزشان از امکانات داخلیشان بوده است، جلوه های دیگر این تکوین مختل را در برخی دیگر از نیروها همونی طلبیهای ایدئولوژی زده های تشکیل میدادند. است که آنها را برای دیگران خوف انگیز میکردند. اگر در یک طرف این معادله ضعف تکوینی به گریز از خود و آشناسا و توسل به فعل و انفعالات آسمان قدرتهای مافوق منسجر شده است، در طرف دیگر خود بزرگ بینی کاذب موجب تمایلات سلطه گرایانه ای شده است که نه دشمن، بلکه متحدان را جز رمیدن راهی نداده است. امروز نیز ادامه همین نظرها و روشهاست که از بسیج حد اکثر نیروهای دموکراتیک و مرفقی علیه رژیم خمینی جلوگیری میکند. در فراسوی این تقصیر خمینی به خونریزیها و جنگ طلبی هایش ادامه میدهد. از این جا مسئولیت ما در این جنگ ناشی میشود.

۱- پدرام

جنگ و مسئولیت ما

روز جمعه ۲۰ اوت خبر گزارهای جهان از قول یک کارمند وزارت امور خارجی آمریکا اعلام کردند که جنگ خمینی بسا رژیم عراق تا کنون منجر به کشته شدن دست کم ۱۲۵ هزار ایرانی و ۵۰ هزار عراقی شده است. تعداد زخمیها با لخبیر ۶۰۰ هزار نفر بوده است. خبر مقام آمریکائی مبتنی بر آمار سازمانهای جاسوسی آن کشور است. ولی بسایه متوجه بود که در این جا امپریالیستها به ضرر یا نفع یکی از طرفین جنگ ارقام را عمدتاً از آنچه هست جلوه ندادند. ارقام اعلامیه های نظامی طرفین خیلی بیش از اینهاست. شاید به اندازه همان ۵۰۰ هزار کشته ای باشد که سخنگوی آمریکائی به عنوان حد اکثر محتمل اعلام کرده است.

با این حساب جنگ این دو رژیم طی نزدیک به سه سال روزانه به قتل دست کم ۱۶۵ و یا احتمالاً ۶۶۰ نفر و معلول شدن لاقط ۶۳ نفر منجر شده است. ناظران از هسر سلك و هر راستا بر این قول متفقند که این جنگ نوم جز با سقوط یکی از دولت‌های متخاصم پایان نخواهد پذیرفت. در این نکته اتفاق قول حتی با سردمداران رژیم خمینی نیز حاصل است که میخواهند جنگ را تا سقوط صدام ادامه دهند. بنابراین تا سقوط صدام یا خمینی هر روز دست کم ۱۶۵ نفر کشته و ۶۳ نفر در میدانهای سوزان جنگ مجروح و غلیل میشوند. اما از آنجا که نمیتوان انتظار داشت که خمینی حتی در فراسوی سقوط صدام هم دست از جنگ و قتل بردارد، پس چاره هر دو جز با سرنگونی رژیم خمینی نیست. و سرنگونی این رژیم مساله ماست، مساله نیروهای ضد استبدادی و ضد ارتجاعی و صلح طلب ایرانی است. اما مساله رژیم خمینی و پایان جنگ تنها یک مساله سقوط نیست که بتوان شاید به هر ترتیب تدارکنش را دید و مقدامت را فراهم کرد. مساله ما در این رابطه حتی از محدود

گفتگویی با دکتر کشاورز

آقای دکتر فریدون کشاورز، عضو سابق هیات اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده، پس از مطالعه گفت و شنود پنج تن از اعضای شورای متحد چپ در باره سرنوشت حزب توده، مندرج در شماره ۱۹ پیام آزادی زیر عنوان "حزب توده و منا بعد" نامه ای برای این نشریه ارسال داشته اند. در این نامه ایشان مطالبی مرقوم کرده اند که به قول خودشان در صورت شرکت در آن میزگرد بیان می کردند. از آنجا که آقای کشاورز پس از کتاب "من متهم میکم" ... اکنون بار دیگر با وجود تاخیر در زمینه طرح بقیه در صفحه ۱۰

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده و ما بعد"

نوشته زیر متن کامل نامه ایست که آقای دکتر فریدون کشاورز مدتی پس از انتشار شماره ۱۹ پیام آزادی برای ما فرستادند. منظور ایشان از ارسال این نامه بیان نظرانی بوده است که ایشان در صورت شرکت در بحث اعضای شورای متحد چپ در باره "حزب توده و ما بعد" انجام میدادند. به خاطر اهمیت تاریخی زیادی که خاطرات و نظریات کسانی چون آقای کشاورز میتوانند داشته باشند، و از آنجا که این گونه نوشته ها در هر حال بسیار نادرند، ما این فرصت را غنیمت میشمریم و نامه آقای کشاورز را به طور کامل در این شماره درج میکنیم. متأسفانه ما نمیتوانیم با همه اظهاراتی که آقای کشاورز در این نامه کرده اند، موافق باشیم. ما را نکته ها و سوالاتی به نظر میرسد که لازم میدانیم دست کم برخی از آنها را در همین شماره پیام آزادی با ایشان در میان بگذاریم. برخی از شرکت کنندگان در بحث ما این کار را در مقاله "گفتگویی با دکتر کشاورز" انجام داده اند. باشد که این بحث ادامه بیابد. اما اکنون نامه آقای دکتر کشاورز، لازم به تذکر است که تاکید ها در این نامه همه جا از خود نویسنده است.

بقیه در صفحه ۴

توضیح در باره یک رفتار

صفحه ۲۰

ادامه مصاحبه با کاک جلیل گادانی

صفحه ۱۱

در کردستان چه میگذرد ۲

نامه‌های از زنان ایران

جمهوری اسلامی، تنها نظام سیاسی در دنیای معاصر، که دعوی اصلاح اخلاقی جامعه و رفع فساد از آنرا دارد، پنجاه سال شعار پراکنی و اعدای مبتنی بر دلائل "اخلاقی" و مجازاتهای شرعی بر پایه مفاهیم اسلامی، اکنون در غرقاب فساد عنان گسیخته دست و پا میزند. تنها نظام سیاسی ای که به اتباع خود طبق بخشنامه‌های سراسری فرمان داده‌است که یکدیگر را خواهر و برادر خطاب کنند، اکنون نمیداند با فساد جنسی‌ای که بر تمام اندامهای نظامش رخنه کرده چه کند! . . .

تنها نظام سیاسی‌ای که در شهرهای انقلابی خود میر بعد معنوی و روح متعالی و الهی انسان بین‌از هسر واقعیت اقتصادی تاکید داشته و "سودآوری" و "رفاه-طلبی" را مهلکی برای ارواح پاک انسانهای مسلمان بشمار می آورد، ایران را بیک بازار سیاه بزرگ و غیر قابل کنترل تبدیل کرده‌است که همه مردم آن - حتی زنان ساده - خاندانشان نیز، ناگزیر جز و عوامل ایجادکننده و تقویت‌کننده بازار سیاه شده‌اند. کوتاه سخن اینکه جمهوری اسلامی که در ید و ظهور یک زمین‌ای ایدئولوژیکی مبتنی بر حفظ حیثیت و اخلاق و حقوق برابر زنان را طرح میکرد، اکنون زنان را دچار خطرناکترین شکست‌های روانی ساخته‌است. بازتاب این صدمات میتواند نه فقط برای حال که برای آینده "ایران نیز مخاطره آمیز باشد و بحرانیهای اخلاقی را تا سالها پس از سقوط رژیم فعلی ادامه دهد.

زنان ایران از ضربات مهلک این نظام صدمه خورد مانده صدمه‌ها از آنجا که غالباً روانی عاطفی است برای بسک ناظر خارجی که همواره و بحکم اقامت کوتاه و توریستی مسائل را در سطح مینگرد، قابل تشخیص نیست. بهمین دلیل کمتر دیده میشود که در تفسیرهای مطبوعات-سی بر واقعیت شکستهای روانی - عاطفی زن ایرانی تاکید شود. تنها کسانی میتوانند این واقعیت را بشکافند که در کنار زن ایرانی صفهای طولانی مواد غذایی را تجزیه کنند و بزبان آنان سخن گویند و در کنار آنان مورد توهین و ضرب و شتم "پاسداران عفت" وابسته به رژیم قرار گیرند و همانند آنها تحقیر شوند. برای یک ناظر خارجی ممکن نیست آثار پنهان و آشکار جراحی‌های روانی را که بر روح انسانی و برابر خواهانه زنان ایران سرخورد شخصیت زنانه آنان نشسته است بشناسند. زنان از دیدگاه ناظران خارجی در مقایسه با رژیم شاه فقط لباس عویس کرد مانده و در حالیکه مسئله عمق و گسترش بیشتری دارد.

زنان ایران فقط "لجک" نشوید مانده آنها از دورون شکسته‌اند و سرکوب شده‌اند. شکستهای عاطفی شان گاه چنان عمیق است که با تظاهرات جنون آمیز در زندگی - خصوصاً بروز میکند و در بیشتر موارد در یک حالت سردی و افسردگی ناشی از عجز متجلی میشود.

آنچه مسلم است و در تمام مراحل تحقیق باید یک ناظر خارجی را به تفکر برانگیزد اینست که شعارهای اخلاقی رژیم و جوش و خروشهای سخنوران آن برای حفظ ناموس و عفت زنان، بیش از آنکه یک حرکت مبتنی بر باورها و مذهب باشد، یک روش موثر برای سرکوب اجتماعی است، زیرا باعث میشود که در تمام مدت عیبانه روز حشور بر روزهایی که رژیم مخالف با فقهی رویرو ندارد، به بهانه حفظ عفت زنان، عملیات سرکوب خود را در طاعن انجام دهد و جامعه را در حالت مقولیت ناشی از مرعوب شدن ساکت بی حرکت نگهدارد، هر چند همین سکون موقتی باشد.

واقعیت سرکوب به بهانه حفظ عفت زنان سیاست بسیار ظریف و حساب مددای است که میتواند راز بقا رژیمی تلقی شود که بمردم هیچ نمیدهد، مگر مرگ، مگر فقر، مگر ترس مگر فحش و کتک و . . . آیا بقا این چنین رژیمی جز با استفاده از روشهای ظریف سرکوب میسر است؟ . . .

گفتم زنان ایران از دورون شکسته شده‌اند. این واقعیتی است که با امار اقتصادی قابل درک نیست تحلیل روانی - اجتماعی میخواهد آنها را با تکلیف تحارب شخصی و عینی و با استفاده از رویدادهای سیاسی که در سالها سی ایران "انقلاب زده" بوقوع پیوسته است.

نخستین هجوم به زنان ایران از همان سال ۵۷ (سال - پیروزی انقلاب اسلامی) تحقق یافت. بلافاصله پس از پیروزی جناح مذهبی انقلاب بر رژیم شاه موضوع بنصام حجاب مطرح شد که تا آنوقت حتی بر زبان معصوب ترین مردان مذهبی سیاسی فعال در انقلاب جاری نشده بود. موضوع حجاب که با شعار بظاهر عامیانه "یا روسری یا توبه سری" پدید آمد یک آغاز بود. زن ایرانی از آن پس با وجود مقاومت‌های چشمگیر نه فقط "روسری" بر سر کرده که "توسری" نیز خورد. به نحوی که اکنون شوخی را هیچ بر اساس شعار آن روزها چنین است "هم روسری هم تو - سری" و نیز حجاب بر خلاف دیدگاههای آنروزگروههای بظاهر منطقی و مارکسیستی بهیچوجه یک موضوع مجرد و انتزاعی نبود. امروز که با باری از تحارب تلخ و دردناک در رابطه با اشتباهات گروههای سیاسی بگذشته مینگریم، از خود سؤال میکنیم که چگونه سازمانهایی که دعوی شناخت علمی و دیالکتیکی جامعه را داشتند و از درک این واقعیت عیان عاجز بودند که بین جادر زنان روستائیس و طبقات فرو دست شهری (به عنوان یک پوشش سنتسی و یا پوشاننده فقر!) با حجاب اسلامی ارائه شده از سوی رژیم تفاوت از زمین تا آسمان است. بهر حال سهل - انگاری و ساده‌نگری بمسئله حجاب که امروز با شواهد و دلائل بیشمار ثابت شده است که از سوی مردان، گروهها و سازمانهای سیاسی بر زنان تحمیل شد، پی آمده‌های دردناکی داشت که از سوئی به تحقیر و تخریب زن ایرانی در زندگی فردی اجتماعی منجر و از سوی دیگری واپس ماندگی و عدم آگاهی واقعی بخش سیاسی - رادیکال ایران از رویدادهای سیاسی اجتماعی، در سطح بهین - اعلی تغییر کردید.

باید یادآوری کرد که بر خلاف تحلیل‌های نادرست روزنامه نگاران و ناظران خارجی که تحت تاثیر تبلیغات رژیم، گروه زنان طبقات میانه و مرفه جامعه را "صدمه - خورده" تلقی کرده‌اند، سرخوردگیهای روانی اجتماعی زنان ایران شامل گروه یا طبقه خاصی نیست. زن در تمام سطوح حتی در قشرهای مذهبی بشدت آسیب دیده و شکسته شده است.

بی گمان موضوع مهمی بنام "شکستهای روانی زنان ایران" در یک مقاله نمی گنجد. بر همین اساس برای تفهیم موضوع به خواننده غیر ایرانی در قالب یک مقاله تنها میشود به نمونه‌ها پرداخت و از بقیه امید آسکه در آینده نزدیک موضوع جدی بحثهای وسیعی در تاریخ مبارزات زنان بخصوص جهان سوم شود، صر منظر کرد.

آسیب پذیری زنان در برابر تهمت "مظهرگاه و فحشا" یک موضوع قدیمی و تاریخی است که در حماسه‌ها، افسانه‌ها و قصه‌های تاریخی اقدام مختلف انگیزه و قوی مهمترین رویدادها بوده است. جمهوری اسلامی از نخستین روزهای استقرار، زن ایرانی را با این آسیب روانی از وضع مذهبی آشنا کرد. وقتی در آغاز پیروزی انقلاب بقصد تهمت

حجاب متکی به این مفهوم شد که هر زن بی حجاب لاجرم فاحشه‌است، در واقع کنگ را بر حیثیت و ضرور و شخصیت زنان فرود آورد. بدین سان دختران دانشجو و دانش آموز، زنان کارمند، معلمین، استادان - زن، زنان وکیل و زنان قاضی . . . اولین قربانیان هجوم شدند، زیرا در ایران ۵۷ اکثر قریب به اتفاق این قشر از زنان بی حجاب بودند. کلمه "فحشا" از سوی رژیم مورد تفسیر قرار گرفت. انجمنهای اسلامی که در تمام مراکز شغلی و تحصیلی، اعم از اداری یا آموزشی، فرهنگی - تولیدی و ارتباطی مثل قارچ یکباره تشکیل شد، با بودجه‌های سرسام آوری اقدام بجای اعلامیه، پوستر و شعار کردند! "خواهرم حجاب تو شرف من است"، "خواهرم بمن رحم کن و نگذار با بی حجابی توبه گناه آلوده شوم"، "بی حجابی ترویج فحشا"، "بسی حجاب نهایت غریب‌زدگی و قرب زدگی نهایت فحشا"، "با حجاب خود پاسداری خون شهیدان باش"، "بی حجابی زن بی - غیرتی شوهر"، "زنانی که بی حجاب بخیا بان می‌ایند غیر از اینکه می خواهند بدون خود را در معرض فروش گذارند. اینها تنها نمونه‌های از هزاران شعار در این رابطه بسود که دیوارهای مدارس، ادارات و خیابانها را پوشانند. معیار برای اتهام به فحشایی در بی و سرعت به زنان بی حجاب تغییر کرد، تا جائیکه بسیار زود تر از آنچه پیش‌بینی میشد، یعنی تقریباً در سال ۵۸ اخراج زنان از ادارات بجرم رواج فساد و فحشا آغاز گردید. - این خانم از نظر استفاده کرده رواج دهنده فساد و فحشا است، اخراج میشود. - این خانم در سرکار برامری دست - داده، فاحشه است، اخراج. - این دانشجو با همکار - س پرسش زیاد معاشرت میکند، اخلاقا فاسد است، اخراج. این دختر در بیرون مدرسه روسری خود را روی شانه انداخته، فاسد است، اخراج. . . . آندوه بار اینکه این اتهامات در متن حکم اخراج آن زن نیز قید میشود و مصورت تباه می‌نماید. از ۱۲ ماده قانون پاکسازی صوب رژیم بیش از ۵ ماده اختصاصاً در مورد وضعیت پوشش و رفتار زنان در محیط کار است که تخطی از آنها موجب اخراج بدلیل فساد و فحشا میشود. اکنون در ایران ۱۳۶۲ صدای یاشته بلند کفشن زنان هم دلیلی بر ترویج فساد و فحشا است. لباس متحد اشک، متحد رنگ مشک، سر - مه‌ای، قهوا، برای زنانی که نخواهند از پوشش یکپارچه چادر استفاده کنند، روپوش، شلوار، روسری بزرگ و کلفت بطوریکه تا شانه‌ها را بپوشاند و تمام قسمت‌های سر را در برگیرد، اجباری است. شاید خواننده غیر ایرانی عظمت این مصیبت را برای زن ایرانی درک نکند. باید در گرمای ۵۰ درجه سانتیگراد و در سایه در ساعت ۳ - بعد از ظهر که وقت تعطیل مراکز کار است باین پوشش در خیابان بود تا احساس زنان مارا درک کرد.

احساس نفرت از خود - احساس گناه از جنسیت و شخصیت تحقیر شده و مورد اهانت قرار گرفته.

کدام تحلیل گر مسائل روانی است که بتواند از این معضل آسان بگذرد. زن کارگری کارمندی که تحت این شرایط غم‌انگیز تن بکار خارج از خانه میدهد، که خانواده را در گذران اقتصادی ککلی باشد - کجا جزو طبقات مرفه و سرمایه دار است؟ . . . اقلیت‌های مذهبی بخصوص مسیحیان ایران جزو طبقات زحمتکن و کارگرند آنها در ابتدا گمان میبردند از معیارهای "ناموسی" اسلام مستثنی هستند، ولی بنچار و تحت فشار رهبری مذهبی خودشان که سخت توسط رژیم مرعوب شده بود،

بقیه در صفحه بعد

نامه‌های از زنان ایران

مجبور به رعایت پوشش متحدالشکل اسلامی هستند . از اینروست که ما میگوئیم چگونگی هجوم رژیم به شخصیت زن ایرانی منحصر به گروه و طبقه خاصی نیست ، بلکه هجوم ، موضوعی بنام "زنانگی" را هدف قرار داده است ، نه فحشا یا آنطور که ادعا میکند "صرف زندگی" . اما رژیم تنها از زاویه فحشا به زنان حمله نکرده است . زنان به بهانه مبارزه با فحشا امنیت خیابانی را نیز از دست داده اند . چون به علت تعطیل اماکن عمومی و کافه‌ها و منوویتهای مربوط به معاشرت زنان و مردان در اینگونه محافل ، مردان محدودی که به علت بالا رفتن سرسام آور اجاره بها و درصد بالای تورم قادر به ازدواج و قبول تعهدات ناشی از آن نیستند امنیت خیابانی را از زنان گرفته اند . هزاران سرباز در حال مرخص از جیبه های جنگ که در مورد زندگی خود "لحظه‌ای" حساب میکنند ، هزاران مرد محروم و بیگاری بی پول عبور غازی را نیز در معابر برزنسان مشگک کرده اند و پاسداران عفت رژیم که به صورت اکتیوهای نفی در اتوبیلهای بی نمره ضد گلوله بارنگ آبی مخصوص نشسته اند و در خیابانها بگشت مشغولند ، بعنوان مختلف برای زنان مزاحمت تولید میکند و اگر این زن صورتها لنسبه زیبا داشته باشد این مزاحمت با ساحت بیشتری است . از زبان یکی از "گشتیها" که پرسک ۱۷ ساله‌ای بوده شنیدیم که به رفیقش میگفت هر بار که زن یا دختری را کسان کسان به درون اتوبیل میرسیم که تحویل زندان اوین بد هم در من حالتی پیدا میشود که گوش با این زن خوابیده ام ! در رفتار هیستریک ایسن پاسداران عفت با زنانی که بحرم پوشش نیمه اسلامی مورد تعقیب قرار میگیرند ، و همه روزه در خیابانها شاهد آن هستیم امیال سرگرفته جنسی کاملا مشهود است ، و عجیب اینکه در حالیکه در ماههای اول تشکیل گفتمت پاسداران عفت "روزانه بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ مورد دستگیری در سراسر تهران بوقوع میبوست یکی از صدها خبرنگار خارجی در تهران حتی اقدام بجاب عکسی در این مورد نکرد ، چه رسد که تفسیری بر آن بنویسد . بهر حال زنانی که از این آسیبا صدمه خورده اند میگویند : در گذشته کافی بود لباس مناسبی که جلب توجه نکند بر تن داشته باشیم تا بتوانیم تمام ایران را زیر پا بگذاریم و کسی مزاحمتی فراهم نکند . ولی امروز زیر انواع پارچه های بدرنگ و بدرنگ و بی قواره و سرپوشی بیوزگی یک ملاقه هم که مجبوریم آنرا تاروی دماغمان پایین بکشیم امنیت خیابانی نیز نداریم و اگر بطور اتفاقی روسری از سرمان عقب برود از ترس میبهریم چون ممکن است در همان لحظه یک گشت "تاراله" سر برسد و دستگیری و رفتن به اوین و بازجویی همراه بادشنام و کتک و احياناً شلاق و تهمت "فاحشگی" و ضد انقلاب "گتترین مجازاتهای است که باید به آن تن دهیم . زنان مادر یافته اند که صفت "فحشا" نه فقط از سوی انجنهای اسلامی و "پاسداران عفت" که از روی عالیترین مراجع قضائی سیاسی به زنان متخلف از عیارهای پیچیده اسلامی داده میشود و این جرائم در قوانین مجازاتهای عمومی امروز ایران جای خاص دارد . از سوی دیگر فساد گسترده جنسی از درون اماکن خاص و محصور که بهر حال حداقل کنترل بهداشتی و احتمالی در آن اعمال میشد بسطح خیابانهای شهرهای کوچک و بزرگ کشانده شده و به مردان دینفون و وابسته به رژیم فرصت داده "بهترینها" را برای خود دستچین کنند و آنها را در بازار فحشا رسمی و مذهبی زیر نام "صیغه" از آن خود سازند . بخش "فاجعه آمیز این

قضیه مربوط به هسران پاسداران کشته شده است که در مراکز که به همین منظور ایجاد شده است بصورت دستجمعی تمام روز را منتظر مرا جمعه کسند ، ای داوطلب ازدواج دائم یا موقت با آن باشد میگه آرند . زیرا رژیم اسلامی تجرد را نمی پسندد از اینجاست که ما نتیجه میگیریم رژیم که پیش از همه رژیمهای سیاسی در تاریخ مدعی است که روابط زن و مرد را اصلاح کرده - در تصام اقدامات خود به علت ضعف اخلاقی عوامل و دیدگاههای سطحی خود شکست خورده و به رواج فحشا کمک کرده است . عدم امنیت برای زنان به خیابان محدود نمیشود . عدم امنیت شغلی یکی دیگر از مصائب زنان ماست . زنان شاغل در سازمانها و ادارات دائما در وحشت از مامورین مخفی رژیم هستند که گاه در قالب رسمی خود و گاه بصورت مراجعه کنندگان عادی به ادارات و سازمانها سر میزنند . کافی است این مسامور کسزارش بدهد که تارومی زنی از زیر روسری پیدا شده یا کسی سیاهی دور چشم یا کمی سرخی روی صورتش چشم میخورند و یاد سر - کار از گرانی شکایت کرده است . همین گزارش کافیست که زنی از کار اخراج شود . در موسسات خصوصی نیز وضع بهتر نیست . شرایط بد اقتصادی این موسسات را آسیب پذیر کرده و زنان در درجه اول در خطر از دست دادن شغل هستند . چون الویت در اخراج زنان را شامل میشود . عبارت دیگر زنان در پرتو جمهوری اسلامی چه در مشاغل دولتی و چه خصوصی باری از ناامنی شغلی را در تمام وقت بر دوش خود دارند که عکس العمل آن به صورت بیماریهای اعصاب و در هم ریختگی های روانی و دردهای موضعی عصبی مطب پزشکان اعصاب و روان را پر - رونق کرده است . عکس العمل این موقعیت در اشتغال در زندگی زنان شوهر دار هم تاثیر گذار است . زنان شوهر داری که در زندگی زناشویی موفق نبوده اند و در گذشته بد لیبیل وسعت بازار اشتغال می توانستند در عقب اندیششان امید به یافتن شغلی در صورت جدائی را بهیروزانده اکنون بگی امید خود را از دست داده و بخود راباخته اند و امید ندارند باید در هر شرایطی زندگی بد اقتصادی یا زناشویی خود را تحمل کنند و کمترین امید وصول بیک اشتغال نیم - بند اقتصادی نیز قلب جریحه دارشان را روشن نمیکند . نتیجه اینکه اینگونه زنان بار زندگی زناشویی را به علت حذف امید به زندگی بهتر بسیار سخت تر گذراندند و در حال حاضر اگر بر این زمینه ناامیدی موضوعاتسی از قبیل تعطیل دانشگاهها و محدودیتهای تحصیلی زنان را هم بیفزاییم ، دستگیرمان مهود که دختران ما علاوه بر آنکه ناگزیرند در دام قوانین ضد زن نظام جمهوری اسلامی که حجاب یکی از جلوههای آن میباشد ، بیوسند ، علاوه بر اینکه از ورزش و هنر و موسیقی معاشرت های سالم با پسران که لازمه ساخت شخصیت هر انسان سالم میباشد محرومند ، علاوه بر آنکه قید و بند های پدر و مادر بدلیل موقعیت خاص اجتماعی بردست ویای آنسان بیشتر شد ، مجبورند علیرغم سنین پایین و عدم تمایل و آمادگی جسمی و روحی حجت ازدواج بخانه شوهر بروند زیرا این تنها و یگانه راه برای آنان است و از آنجا که ازدواج در ایران امروز مفهوم اقتصادی خود را از دست داده ، این شوهریابی که از سراضطرار انجام میگردد حتی تامین مایه را هم برای دختران جوان ندارد . شوهران امروز مردان بیگاری یکم درآمدی هستند که قادر نیستند هزینه سرسام آور زندگی را تامین کنند و چسبون مسئله یافتن شغل برای زنان به علت شرایط اجتماعی منفی است ، زن و شوهر انگ خانواده زن یا شوهر میشوند که

این خود مصائب و مشکلات پیچیده زندگی قبیله ای را دارد که بهر حال زن در آن روی آسایش و آرامش رانی بیند . اینگونه اوضاعها در ایران عصر انقلاب بسیار اتفاق می افتد و گاه بسیار زود می گسلد و اگر هم از سر احبار نگسلده سرشار از نمرادی و ناگامی مخصوص برای دختران جوانی است که خود را شایسته و صاحب استعداد اهل کافی بسوای تحصیلات عالی میدانند و با این همه ناگزیرند زیر سلطه یک سیستم ضد زن در زندگی ناخواسته و اضطراری ناهوش له شوند . هم چنین زنان از تمام طبقات در صغای طویل مواد غذایی می شکنند . این صغاسرما و گرمانی شناسند . زنان محکومند در این صغابایستند تا لفته نانی و مصله شکم گرسنه شوهر و کودکان نمرادشان بکنند . حتی زنان شاغل هم محکوم به این شکجه همروزه هستند . در غیر این صورت سفرمیان خالیست و مورد عتاب و خطاب همه اهل خانه قرار میگیرند . زنان گاهی از ۶ صبح در صغ مواد غذایی میسند و در نتیجه ناگزیرند اغلب روز قبل غذای خانواده را تدارک ببینند . به همین دلیل اکثر تاپاسی از شب در آشپز خانه هستند . صغ منحصر به مواد غذایی نیست . برای چند متر چلو و اریا چند استکان یا بشقاب علیرغم بهای چند برابر شده آن صغ برقرار است . رژیم مدعی است که با بازار سیاه مبارزه میکند . اما واقعیت این است که این خود عوامل رژیم هستند که در بازار سیاه دست دارند . بعنوان نمونه سیگار در ایران در انحصار دولت است و در هر مرحله به یکی در فروشگاه در ساعت هینسی سیگار میدهند که بین مردم پخش کنند . عمولاد روز در هفته نتیجه اینکه ساعتها پیش از شروع فروش سیگار صغای طولانی در مقابل این فروشگاهها تشکیل میشود - بهای سیگار بنرخ دولتی ۸۰ ریال است آنوقت چند قدم بالاتر از همین فروشگاهها شما میتوانید سیگار را بقیمت ۳۰۰ ریال هر قدر که بخواهید تهیه کنید . چه کسانی بحز عوامل پخش و فروش این امکان را دارند که سیگار را در اختیار بازار آزاد بگذارند ؟ ! حتی با کمی پی گیری و توجه چنین بنظر میرسد که ایجاد کمبود های مصنوعی در مایحتاج عمومی از سیاستهای کلی دولت برای ایجاد کنترل ناسد و در محلات است که ضمن آن دائم بازار سیاه گسترش میدهد . بسیاری زنان از فرط ناچاری و استیصال خود نیز کنده این بازار سیاه شده اند . آنها که در وضعیت اقتصادی نسبتا مطمئری هستند ، برای فرار از فاجعه ای بنام صغ احتیاجاتشان را به قیمت گران از بازار سیاه تامین میکنند و آنها که وضع مادیشان بسیار بد است تمام صغها را زیر پا میگذازند و آنوقت مازاد احتیاجاتمان را بچند برابر قیمت می فروشند . به عبارت دیگر زنان گاه در غالب خریدار گاه فروشنده رونق دهنده بازار سیاهی هستند که رژیم موسس آن بوده است و هیچ یک بخودی خود تقصیری ندارند . نتیجه اینکه روز بروز صغها طولیتر و وقیمتها گرانتر میشود و ایران در دور تسلسل فساد اجتماعی بیش از پیش فسر و میفلطد . له تیز این دور باطل درست روی شاهرگ زنان است که با بازارها لفتی دیرینه دارند و ناچارند زحمت طاقت فرسای خرید در جمهوری اسلامی را همراه با رنج طاقت فرسای ناشی از پوشش جنسی اسلامی بر روح و روان زخم خورده خود تحمل کنند . زنان اندکی سالخورده و تر علاوه بر تمام دردهای زنانسه دچار عذاب مضاعفی هستند که بگی غیر قابل ارزیابی است جمعی از زنان جنازه های درهم شکسته فرزندانشان را از جیبه های جنگی بی هدفی آینده تحویل بگیرند و برای اینکه این اهانت تکمیل شود بجای پسر رشید و نوجوانان بقیه در صفحه بعد

نامه‌های از زنان ایران

که بیشتر اوقات نقطه عطف و امید آیندشان بوده چندکیمه برنج و چند حلب روغن نصیشان میشود و یک مراسم تشییع جنازه و هفت وچله کنترل شده که میهمان بنیاد شهید هستند که البته شرایط خاص خود را دارد. مادر حق ندانم برای فرزندش اشک بریزد، حق ندارد بی تابی کند باید خود را خوشحال نشان دهد. تیرک دیگران را بخاطر این سعادت! که نصیبتش شده باگشاده روئی پذیرا باشد. عکس العمل روانی اینگونه زنان در این موارد رقت انگیز است. و آمار فزاینده سکه قلبی و مغزی و اختلالات روانی و عصبی در اینگونه زنان نشاندهنده ایجاد فاجعه است.

تازه رژیم لطف کرده و به این گونه زنان با اعطای لقب "مادر شهید" چند متر پارچه و چلو اسفید که در بازار نایاب است بازای کفن فرزندشان می دهند.

زنان میانساز و سالخورده ای که فرزندانشان در خارج از کشور بسر میبرند که یا تحصیل میکنند و یا از وحشت اختناق نمی خواهند بیرون بازگردند، دل بدستگاه تلفسن و صدای زنگ پستی بسته اند و عکس فرزندانشان را که در این ۵ سال برای خود مرد یا زنی شده اند در مقابل میک آرنده و میک رینده روز بروز در افسردگی بیشتری فرو میروند. وضع مادران زندانیان سیاسی از همه رقت بارتر است. این مادران در بند ساعتها و شاید روزها در سرمای طاقت فرسای گرمای کشنده در محوطه ای بی حفاظ در

اطراف زندان اوین و دیگر زندانهای رژیم می یلکنند به این امید که خبری از فرزند در بند خود بگیرند. و رقتسار مامورین شکجه و زندان با این مادران نگفتنی است. باید بود و دید که چگونه بافتدق سلسله های سنگین بچسب برتاب میشوند و بازار سر ناداری افغان و خیزان التماس.

کمان خود را بدست و پای دوخیمان و قاتلان فرزندانشان می اندازند که بتوانند یک تکه لباس یا مقداری پول و بیسلی ایحیانا دروین به آنها برسانند. گاهی بیخبری از فرزند ان زندانی بچندین ماه میرسد. شاید رنج اینگونه زنان تنها با اندوه مادرانی که روی قبرهای بی نام فرزندان اعدام شده شان بوسه میزنند قابل قیاس باشد.

زنانی هم که فرزندان در فاصله طفولیت و نوجوانی دارند وضعیت بهتری را تجربه نمیکنند. آنها شاهد پژمردگی فرزندانشان در بهترین سالهای عمر هستند. فرزندانی را در کار دارند که فاقد تفریح، فاقد ورزش، فاقد امید، فاقد نادی و دریک کلمه فاقد روح هستند. آنها دارند در خانه ها میبوسند و یا اگر بدمرسه میروند در کلاسهای در سر در زیر بسماران ایدئولوژیکی خاص رژیم گاه تبدیل به جاسوسانی بی عرضه خانواده خود میگردند.

مادران در بند که بحکم وظیفه تعلیم و تربیت باید بفرزند ان خود راستگویی و درستی را بیاموزند محبورند خود ذهن دست نخورده فرزندانشان را با دروغ آشنا کنند: "اگر از تو سوال کردند مادرت نماز میخواند بگو بلی!" اگر پرسیدند مادرت در حجاج خانوادگی و فامیلی همساز از حجاب استفاده میکنه بگو آری. "طفل در این میان سرگشته میشود و مادر رخل که چگونه خود دروغ گوئی را بفرزندش میآموزد. آنچه در مدرسه با اطفال آموزش داده می شود، آنجا در بالارزوها و امید ها و امیای طبیعی بشری سرخند دارد که اکثر این کودکان در ۱۲ سالگی افسردگی و بهت هفتاد ساله ها را دارند.

پایانان داد دیکه شعار ما نیست. باباخون داده بابا - خون داد" در ضمن خیال کرده مانوگ بهاریم اما امام ما گفت ما مرد گلزاریم". اینها نمونه ای از سرودها و

آوازه های است که حتی کودکان کودکان کدکستانی ما مجبور به فراگیری آن هستند. این نوجوانان هرگز خوانی نکرده بعد سرسیدن پسن بلوغ سرانگیری تهدیدشان میکنند و اگر دختر باشند ناگیر خانه شوهر! . . .

بعضی از این بچه ها پیش از بلوغ حزب عملیات آرتیستی جنگی شده و داوطلبانه به جبهه ها میروند و زود بزندگی اندوهمبار خود خاتمه میدهند. اینها میخواهند هیجانی را که زندگی روزمره فاقد آنست در صحنه های جنگ بدست آورند. بعضی از نوجوانان نیز از این اسلحه (رفتن به جبهه) برای تحت فشار قرار دادن والدین استفاده می کنند. اخیرا بوسیله فتوای احازره پدر و مادر برای اعزام بچه ها به جبهه های جنگ از ستون شرایط حذف

شده است و دیگر اینکه هیچ داوطلبی حق ندارد پس از اعطای داوطلبی پشیمان شده و استعفا دهد. بنقل از یکی از فرماندهان سپاه "سرباز اسلام استعفا ندارد". پس این راهی بی بازگشت پسوی مرگ است. آنچه گذشت فقط گو شه ای از زندگی انباشته از شکجه و خالی از امید و شادمانی زن امروز ایرانی در قالب مادرو همسر و فرزند است. آنچه گذشت درد زنان عادی است، درد زنانی که بچه هایشان را حوضه های اعدام رژیم بلعیده و دختران نوجوانشان مورد تجاوزات سکر عوامل رژیم قبل از اعدام بوده

(تا دختران باکره اعدام نشوند مادا که آمرزیده شوند) یا زنان و دخترانی که در زندانهای رژیم در حال مرگ تدریجی هستند گفتنی و تشریح کردن نیست. باشد آرزوی که تاریخ این دوران سپاه برشته تحریر در آید. برده ها از جنایات فرو افتد تا هر قدرت یا سیستمی که در پس هر

استراتژی یا ایدئولوژی از این رژیم جنایتکار حمایت کرده است، در مقابل چشمان مردم جهان رسوا شود. در آخر مطلب این نگه امید بخش گفتنی است که: زنان در هم شکسته ایرانی بیش از مردان رنج دیده این کشور با

رژیم مواجهه و مبارزه میکنند. هر جا که جنگ با رژیم تظا هرات عینی و جبهی پیدا میکند، زنان آغازگر هستند. زنانی که بمبار صدمه خورد هاند و بسیار شکسته شده اند بسختی اما بهر حال روی پاهای خود ایستاده اند. این شکسته ها اکنون فقط به امید روزی زندگی میکنند که رژیم را ساقط یده ببینند. در مکالمات روزمره با آنها بیکدیگر میگویند: " از زندگی بیزارم، اما آرزو دارم آنقدر زنده بمانم که مرگ این جا نیان را بچشم ببینم. این شکسته ها اکنون با تمام امکانات محدود با رژیم روبرو میشوند.

در صف ها و در سایه نقلیه، در ادارات دولتی، در زندانهای رژیم، در مساجد، کمیته ها، حتی در هنگامیکه میروند تاجنازه یا وصیت نامه فرزندشان را بگیرند، رو در رو با رژیم می ستیزند. زنان ایرانی در اوج شکستگی پرچمدار مبارزهای بی امان هستند و مردان بناچار باید در دوره ای از زمانه چندان دور از آنان پیروی کنند. مبارزه با نظام مردسالاری (که به بهانه مبارزه با امپریالیسم و حفظ ناموس زنان، سیاست سرکوب را روز بروز تشدید میکند) بطور طبیعی و بی نیاز از شعارها و تقوای سازمانهای سیاسی بعد از زنان واگه ار شده است. . . .

گوشی تقدیر تاریخی زن ایرانی اورا صدا میزند. . . . و شادمانه باید گفت که زن ایرانی به این تقدیر تاریخی خود حواب مثبت میدهد و از خونین شدن اوراق این تاریخ باکی ندارد. زندگی در وضع موجود چیزی نیست که بدان افتخار کند! . . .

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده"

نویسندگان محترم پیام آزادی

در پیام آزادی ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۲ زیر عنوان "حزب توده و مابعد مذاکرات میزگردی را که تشکیل شده بود منتشر نموده اید. پس از خواندن آن تصمیم گرفتم مطالبی را که در صورت شرکت در این میزگرد اظهار میگردم برایتان بنویسم.

الف. قبلا بگویم که تشکیل میزگردها و سمینارها کار بسیار با ارزشی است، به خصوص اگر نسبتا وسیع باشد و اگر بازم چنین اقدامی را در نظر دارید به قول شاعر: نیت خیر مگردان که مبارک فالی است. زیرا این یک نوع تمرین دموکراسی است که ما مهاجرین به آن احتیاج مبرم داریم تا در محیطی آرام با صبر و حوصله حرف دیگران و حتی مخالفین خود را بشنویم، بحث کنیم، انتقاد بشنویم، خود را اصلاح کنیم.

البته در صورتیکه راست می گوئیم و به گفته های خود معتقدیم. به ما ایرانیان پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ فرصت تمرین دموکراسی داده نشد و به این علت است که انقلاب پرشکوه مردم فدائکار ایران به شکست کشانده شد.

اجازه بدهید به طور گذرا بگویم که این توهین به مردم ایران است که انقلاب را " قتنه خمینی بنامند. انقلاب ایران انقلابی اصیل بود منتها شاه مخلوع جز آخوندها و خمینی سازمانی یا شخصیت سیاسی مورد اعتمادی را باقی نگذاشته بود که پرچم انقلاب را به دوش بکشد. پرچم انقلاب بر زمین افتاد تا آنرا آخوندها و خمینی به دست گرفتند و انقلاب ایران را به شکست کشانند.

باری چه خوب بود که مردان و سازمانهای سیاسی ایران نیز از پشت درهای بسته بیرون می آمدند و لااقل در مهاجرت که امکان بحث وجود دارد، به میان مهاجرین می آمدند، کفرانسهایی تشکیل میدادند، حرف خود را میزدند و حرف دیگران را می شنیدند و آن دموکراسی را که همه ادعا دارند در ایران فردا برقرار خواهند کرد، در خارج عطسی کنند. درها و پنجره ها را باز کنند که در فضای سیاسی خارج از ایران هوای آزاد وارد شود و همه حرف اکثریت مهاجرین آواره را بشنوند و چه بسا به این ترتیب تشکیل جبهه واحد آزادی میهن لااقل از عناصر ملی و دموکرات و آزادخواه و مرفی میسر گردد.

ب. اگر من میخواهم نظرات خود را درباره "حزب توده و بعد" برایتان بنویسم تا منتشر شود به این جهت است که من در دوران علنی حزب در رهبری حزب توده ایران فعالیت می کردم. شما قطعاً میدانید که من جزو ۵۳ نفر نبودم، به زندان نرفته ام و فقط در سن ۳۴ سالگی از پشته طیبیت به حزب توده و مبارزه سیاسی وارد شدم زیرا مانند صدها دانشگهیان و تحصیلکرده ها و هنرمندان پرگرام و راه حزب توده را به نفع مردم محروم ایران و زحمت کشان میهن ما و استقرار آزادی و دموکراسی میدانستم. با اینهمه من که در ماههای اول تشکیل حزب به آن وارد شدم (کارت حزبی من به نمره ۱۵۰ است) از همان ابتدا به عالیترین مقامات رهبری حزب (کمیته مرکزی و هیات اجرائیه) چه در کفرانس اول تهران و چه در دو ننگره ای که حزب داشت انتخاب شدم و بنابراین تا سال ۱۳۲۷ یعنی تیسر اندازی به شاه در ۱۵ بهمن از تمام جریانات علنی حزب اطلاع داشتم و دارم. شما قطعاً میدانید که من در سال ۱۹۵۷ در پلنوم حزب جنایتها و بلاهاتی را که گروه کامبخش و کیانوری بر سر حزب توده و میهن ما آورده بودند

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده"

در استعفانامه خود در ۲۵ سال پیش فاش کردم و پیش بینی نمودم که کیانوری در فرصتهای دیگر بلاهای دیگری را بر سر حزب و بر سر میهن ما و بر سر افراد بیگناه و گولخورده جوان خواهد آورد. (مراجعه شده به: من متهم میکنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را و سایر نوشتجات من) شما قطعاً میدانید که من در رژیم شاه مخلوع دوباره اعدام محکوم شدم، در پاریس به دیدن خمینی نرفتم و حتی پس از ۲۲ بهمن (انقلاب) به ایران نیز نرفتم و بیش از ۳۲ سال است که در مهاجرت زندگی میکنم و دقیقه ای از مبارزه علیه رژیم شاه مخلوع و رژیم استبدادی "جمهوری اسلامی" بساز نایستادم و تا امروز راه خود را که راه خدمت به مردم زحمتکش و مردم ایران است تغییر نداده ام. اینک نظرات من:

۱- آقای پدرام به درستی تذکر داده اند که اعترافات سران حزب توده نتیجه شگنجه بوده است. به نظر من در این زمینه همه آنان که به دموکراسی و قانون احترام میگذارند باید با صدای بلند بخواهند که محاکمات در محاکم قانونی، با حضور هیات منصفه و وکلای مدافع در محاکم علنی اجرا گردد. (با آنکه گفته های آقایان رامین و بیژن را کاملاً درست میدانم که: کابخشن و کیانوری دست پروردگان رژیم دیکتاتوری استالین بوده اند و مجری عوامل آن رژیم و بنابراین شیوه کار آنان نمیتوانست جز این باشد که بود) به همین مناسبت است که معتقدین به دموکراسی باید حتی برای آنان اجرای کامل قانون و اصول انسانی را بخواهند. حتی در باره امثال کیانوری و گرنه چه تفاوتی بین ما و آنان خواهد بود.

۲- حمله "جمهوری اسلامی" به حزب توده ایران کاملاً قابل پیش بینی بود و معلوم بود که از وج نامیون خمینی - کیا نوری به طلاق و حشتناکی خواهد انجامید و سوابق ارتجاعی شیخ فضل الله نوری - پدر بزرگ کیانوری که بلندگویان رژیم جمهوری اسلامی در مدح او داد سخن داده اند - ککسی به کیانوری و رهبری حزب توده ایران نخواهد کرد. (رجوع شود به جزوه "جبهه آزادی میهن" نوشته دکتر کشاورز) سرکوب و حشمانه حزب توده ایران دنبال منطقی سرکوب و حشمانه دیگر سازمانهای سیاسی بود که رهبری حزب توده ایران به آن نه تنها اعتراض نکرد بلکه صحنه نیز گذاشت. خمینی و رژیم جمهوری اسلامی با نهایت "زنگی" و "تیرکی" آخوندی موفق شدند که همه سازمانهای سیاسی مخالف را به تدریج و یکی پس از دیگری در محیط سکوت و حشمانه رضایت آنها که باقی ماندند از بین ببرند. در عین حال این "بحران سازی" و "حادثه آفرینی" چنانکه به درستی تذکر داده شده است به تثبیت موقت رژیم آخوندی کمک کرده است.

۳- درباره نوری رژیم جمهوری اسلامی "از شرق و بلوک شرقی" عقیده دارم تا خمینی زنده است بیشتر امکان دارد که سیاست "نه غربی و نه شرقی" دنبال شود، در حالیکه با دولتهای دیگری که آنان به این دو بلوک تعلق دارند همکاری کند. به نظر من قرائن نشان میدهد که گریه تمایل به غرب در شرایط امروز ایران در هیات حاکمه بیشتر شده است ولی تا خمینی زنده است سیاست "نه شرقی و نه غربی" ظاهراً حفظ خواهد شد. اما اینکه تعقیب چنین سیاستی در دنیای امروز برای حکومتی که پایگاه مردمی ندارد و به تدریج هواداران خود را نیز از دست میدهد و فقط با زندان و شکنجه و تیرباران حکومت میکند - برای مدت درازی ممکن نیست، امری است قطعی.

۴- در باره عکس العمل شوروی در برابر سرکوب حزب توده ایران باید به این نکته توجه داشت که این اولین بار

نیست که اتحاد شوروی "احزاب برادر" را زیر تیس - جلادان رها میسازد و حفظ روابط دیپلماتی و منافع اقتصادی خود را به آنان ترجیح میدهد. مثال فرقه دموکرات آذربایجان، کمونیست های مصر در زمان ناصر، رهبران اتحادیه کارگران سودان، حزب کمونیست اندونزی و غیره و غیره در اینباره گویاست. برما ایرانیان و بر نسل جوان است که از گذشته پند بگیریم، گذشته را چراغ راه آینده کنند و با طناب هیچ بیگانه ای - این بیگانه هر دولتی باشد به چاه نروند و همیشه با مردم خود باشند و از این سرچشمه فیاض فداکاری و از خود گذشتگی قدرت کسب کنند. سرچشمه ای که نیشخند.

این مسلم است که سرکوب حزب توده ایران را میتوان هدیه ای به امپریالیسم امریکا شمرد - هدیه ای بسیار گرانبها - زیرا نیاست امروزی امریکا که با آنکه از نظر اقتصادی به ظاهر شکوفا نشان داده میشود گرفتار بحران شدیدی است (با قریب ۱۵ میلیون بیکار) - در درجه اول مبارزه شدید با احزاب کمونیست جهان و با نهضت های آزادی بخش کشورهای جهان سوم است. و در داخل امریکا مبارزه با بحران اقتصادی. این دو مساله و دو هدف همه چیز دیگر را تحت الشعاع قرار داد.

۵- آقای رامین به حق این دو سؤال را مطرح می کنند که باید دید "آیا اصول آن خطی که حزب توده دنبال میکند به نفع زحمتکشان است یا نه؟" و "... آیا آنچه تحت عنوان راه رشد غیر سرمایه داری مطرح می شود بنفع زحمتکشان و رشد جامعه است یا نه؟" در اینباره باید بگویم: الف - همانطور که عده ای از آقایان میزگرد به درستی خاطر نشان کرده اند حزب توده ایران مراحل مختلفی را گذرانده که به نظر من باید در اساس و ابتدا به دو مرحله مشخص و به گلی متمایز و متفاوت تقسیم کرد و بعد هر یک از این دو مرحله را به دوره های مختلف میتوان تقسیم کرد. ۱- دوران فعالیت علنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ و مرحله دوم دوران غیر قانونی کردن حزب (در نتیجه تیس اندازی به شاه) یعنی دوران فعالیت مخفی حزب از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به بعد. این تقسیم بندی اساسی و منطقی را گروه کابخشن - کیانوری هیچوقت قبول نکردند. زیرا چنانکه در "من متهم میکنم..." به تفصیل شرح داده ام کیانوری در تیراندازی به شاه از چهارماه قبل از این عمل (و شاید هم قدری بیشتر از چهارماه قبل از آن) شریک بود، بدون اینکه کوچکترین اطلاعی به کمیته مرکزی حزب در اینباره بدهد. به این مناسبت است که گروه کابخشن - کیانوری همیشه دوران فعالیت حزب را به مراحل دیگری تقسیم میکنند که مساله شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه و اهمیتی را که غیر قانونی شدن حزب توده در تاریخ مبارزات این حزب و مردم ایران داراست لوٹ کنند. زیرا گروه کابخشن - کیانوری در دوران فعالیت علنی حزب توده ایران به اشکال میتوانستند جنایاتی را که مرتکب شدند انجام بدهند. "غیر قانونی شدن" حزب دموکراسی حزبی و کنترل افراد حزبی را بوسیله حوزه های حزبی و جلسات بحث و انتقاد عمومی از بین برد و باعث شد که افرادی که مستقلاً در آن زمان فکری کردند به مناسبت محکومیت به اعدام به دستور حزب از ایران خارج و از فعالیت محروم شوند و رهبری حزب به طور انحصاری در اختیار طرفداران گروه کابخشن - کیانوری بیفتد که از دیگران "فعال" تر و "بسا سواد" تر بودند و میدانستند که چه میخواهند زیرا دستور از بیگانه میگرفتند. (کابخشن را شوروی ها بعد از شکست آذربایجان بلافاصله به شوروی بردند. به نظر من مرحله اول را میتوان به دوره های زیر تقسیم کرد: از

تشکیل حزب تا درخواست نفت از طرف شوروی و وقایع آذربایجان و شکست آذربایجان - از شکست آذربایجان تا انشعاب - از انشعاب تا تیراندازی به شاه و غیر قانونی شدن حزب - از اینجا مرحله دوم شروع میشود که در آن باید از تیراندازی به شاه تا بر سر کار آمدن حکومت دکتور و غیره در اینباره گویاست. برما ایرانیان و بر نسل جوان است که از گذشته پند بگیریم، گذشته را چراغ راه آینده کنند و با طناب هیچ بیگانه ای - این بیگانه هر دولتی باشد به چاه نروند و همیشه با مردم خود باشند و از این سرچشمه فیاض فداکاری و از خود گذشتگی قدرت کسب کنند. سرچشمه ای که نیشخند.

این مسلم است که سرکوب حزب توده ایران را میتوان هدیه ای به امپریالیسم امریکا شمرد - هدیه ای بسیار گرانبها - زیرا نیاست امروزی امریکا که با آنکه از نظر اقتصادی به ظاهر شکوفا نشان داده میشود گرفتار بحران شدیدی است (با قریب ۱۵ میلیون بیکار) - در درجه اول مبارزه شدید با احزاب کمونیست جهان و با نهضت های آزادی بخش کشورهای جهان سوم است. و در داخل امریکا مبارزه با بحران اقتصادی. این دو مساله و دو هدف همه چیز دیگر را تحت الشعاع قرار داد.

۵- آقای رامین به حق این دو سؤال را مطرح می کنند که باید دید "آیا اصول آن خطی که حزب توده دنبال میکند به نفع زحمتکشان است یا نه؟" و "... آیا آنچه تحت عنوان راه رشد غیر سرمایه داری مطرح می شود بنفع زحمتکشان و رشد جامعه است یا نه؟" در اینباره باید بگویم: الف - همانطور که عده ای از آقایان میزگرد به درستی خاطر نشان کرده اند حزب توده ایران مراحل مختلفی را گذرانده که به نظر من باید در اساس و ابتدا به دو مرحله مشخص و به گلی متمایز و متفاوت تقسیم کرد و بعد هر یک از این دو مرحله را به دوره های مختلف میتوان تقسیم کرد. ۱- دوران فعالیت علنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ و مرحله دوم دوران غیر قانونی کردن حزب (در نتیجه تیس اندازی به شاه) یعنی دوران فعالیت مخفی حزب از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به بعد. این تقسیم بندی اساسی و منطقی را گروه کابخشن - کیانوری هیچوقت قبول نکردند. زیرا چنانکه در "من متهم میکنم..." به تفصیل شرح داده ام کیانوری در تیراندازی به شاه از چهارماه قبل از این عمل (و شاید هم قدری بیشتر از چهارماه قبل از آن) شریک بود، بدون اینکه کوچکترین اطلاعی به کمیته مرکزی حزب در اینباره بدهد. به این مناسبت است که گروه کابخشن - کیانوری همیشه دوران فعالیت حزب را به مراحل دیگری تقسیم میکنند که مساله شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه و اهمیتی را که غیر قانونی شدن حزب توده در تاریخ مبارزات این حزب و مردم ایران داراست لوٹ کنند. زیرا گروه کابخشن - کیانوری در دوران فعالیت علنی حزب توده ایران به اشکال میتوانستند جنایاتی را که مرتکب شدند انجام بدهند. "غیر قانونی شدن" حزب دموکراسی حزبی و کنترل افراد حزبی را بوسیله حوزه های حزبی و جلسات بحث و انتقاد عمومی از بین برد و باعث شد که افرادی که مستقلاً در آن زمان فکری کردند به مناسبت محکومیت به اعدام به دستور حزب از ایران خارج و از فعالیت محروم شوند و رهبری حزب به طور انحصاری در اختیار طرفداران گروه کابخشن - کیانوری بیفتد که از دیگران "فعال" تر و "بسا سواد" تر بودند و میدانستند که چه میخواهند زیرا دستور از بیگانه میگرفتند. (کابخشن را شوروی ها بعد از شکست آذربایجان بلافاصله به شوروی بردند. به نظر من مرحله اول را میتوان به دوره های زیر تقسیم کرد: از

تشکیل حزب تا درخواست نفت از طرف شوروی و وقایع آذربایجان و شکست آذربایجان - از شکست آذربایجان تا انشعاب - از انشعاب تا تیراندازی به شاه و غیر قانونی شدن حزب - از اینجا مرحله دوم شروع میشود که در آن باید از تیراندازی به شاه تا بر سر کار آمدن حکومت دکتور و غیره در اینباره گویاست. برما ایرانیان و بر نسل جوان است که از گذشته پند بگیریم، گذشته را چراغ راه آینده کنند و با طناب هیچ بیگانه ای - این بیگانه هر دولتی باشد به چاه نروند و همیشه با مردم خود باشند و از این سرچشمه فیاض فداکاری و از خود گذشتگی قدرت کسب کنند. سرچشمه ای که نیشخند.

این مسلم است که سرکوب حزب توده ایران را میتوان هدیه ای به امپریالیسم امریکا شمرد - هدیه ای بسیار گرانبها - زیرا نیاست امروزی امریکا که با آنکه از نظر اقتصادی به ظاهر شکوفا نشان داده میشود گرفتار بحران شدیدی است (با قریب ۱۵ میلیون بیکار) - در درجه اول مبارزه شدید با احزاب کمونیست جهان و با نهضت های آزادی بخش کشورهای جهان سوم است. و در داخل امریکا مبارزه با بحران اقتصادی. این دو مساله و دو هدف همه چیز دیگر را تحت الشعاع قرار داد.

۵- آقای رامین به حق این دو سؤال را مطرح می کنند که باید دید "آیا اصول آن خطی که حزب توده دنبال میکند به نفع زحمتکشان است یا نه؟" و "... آیا آنچه تحت عنوان راه رشد غیر سرمایه داری مطرح می شود بنفع زحمتکشان و رشد جامعه است یا نه؟" در اینباره باید بگویم: الف - همانطور که عده ای از آقایان میزگرد به درستی خاطر نشان کرده اند حزب توده ایران مراحل مختلفی را گذرانده که به نظر من باید در اساس و ابتدا به دو مرحله مشخص و به گلی متمایز و متفاوت تقسیم کرد و بعد هر یک از این دو مرحله را به دوره های مختلف میتوان تقسیم کرد. ۱- دوران فعالیت علنی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ و مرحله دوم دوران غیر قانونی کردن حزب (در نتیجه تیس اندازی به شاه) یعنی دوران فعالیت مخفی حزب از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به بعد. این تقسیم بندی اساسی و منطقی را گروه کابخشن - کیانوری هیچوقت قبول نکردند. زیرا چنانکه در "من متهم میکنم..." به تفصیل شرح داده ام کیانوری در تیراندازی به شاه از چهارماه قبل از این عمل (و شاید هم قدری بیشتر از چهارماه قبل از آن) شریک بود، بدون اینکه کوچکترین اطلاعی به کمیته مرکزی حزب در اینباره بدهد. به این مناسبت است که گروه کابخشن - کیانوری همیشه دوران فعالیت حزب را به مراحل دیگری تقسیم میکنند که مساله شرکت کیانوری در تیراندازی به شاه و اهمیتی را که غیر قانونی شدن حزب توده در تاریخ مبارزات این حزب و مردم ایران داراست لوٹ کنند. زیرا گروه کابخشن - کیانوری در دوران فعالیت علنی حزب توده ایران به اشکال میتوانستند جنایاتی را که مرتکب شدند انجام بدهند. "غیر قانونی شدن" حزب دموکراسی حزبی و کنترل افراد حزبی را بوسیله حوزه های حزبی و جلسات بحث و انتقاد عمومی از بین برد و باعث شد که افرادی که مستقلاً در آن زمان فکری کردند به مناسبت محکومیت به اعدام به دستور حزب از ایران خارج و از فعالیت محروم شوند و رهبری حزب به طور انحصاری در اختیار طرفداران گروه کابخشن - کیانوری بیفتد که از دیگران "فعال" تر و "بسا سواد" تر بودند و میدانستند که چه میخواهند زیرا دستور از بیگانه میگرفتند. (کابخشن را شوروی ها بعد از شکست آذربایجان بلافاصله به شوروی بردند. به نظر من مرحله اول را میتوان به دوره های زیر تقسیم کرد: از

ب- به نظر من نظرات آقای رامین در باره حزب توده بخصوص آنجا که میگویند که حزب توده ایران در دوران فعالیت علنی خود (یعنی تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ - تیراندازی به شاه) حزبی دموکراتیک و واقعا توده ای بود بسیار درست است (حزب توده ایران در اوج توسعه صد هزار عضو داشت، تنها اتحادیه کارگران ایران با سیصد هزار عضو وابسته به آن بود، سازمان جوانان آن دهها هزار عضو داشت، سازمان دهقانان و سازمان زنان کوچکی را تازه ایجاد کرده بود، حوزه بندی - با ده الا پانزده عضو در هر حوزه - کاملاً از ابتدای تشکیل حزب عملی شده بود. دموکراسی حزبی وجود داشت و حوزه ها در تمام مسائل ایران و جهان بحث می کردند، با رای اکثریت نظر میدادند، صورتجلسه داشتند، رهبری را کنترل و حتی تنقید میکردند، هر روز جمعه کنفرانسهای عمومی با شرکت صدها نفر در کلوب حزب تشکیل میشد که رهبران حزب با افراد روبرو میشدند و باید به سئوالات و نظرات افراد حزب پاسخ بدهند. حزب توده جوان بود - دوران فعالیت علنی حزب فقط هفت سال و سه ماه طول کشید - حزب در واقع دوران کودکی خود را می گذراند، رهبران آزروده، با تجربه، با سواد از نظر سیاسی نداشتند، مغز کوچکی (رهبری) بدنه عظیمی را می بایستی اداره کنند. با اینحال فداکاری همه - کادرها و افراد فهمیده تر - از نواضع میکاست. (برای مثال انتخاب من - که نه سابقه فعالیت سیاسی و نه سواد سیاسی داشتم - از ابتدا در رهبری حزب نشان دهنده این فقر سیاسی آرزوز ایران است که بزرگترین گناه رژیم پهلوی بوده و هست. میگویند در محله کوران یک چشم پادشاه است. (آن روز ها در کمیته مرکزی پانزده نفری حزب توده ایران دو کارگر بیسواد، دوسه نفر از مردانی که دوسه بار در حوزه های دکتور ارانی شرکت کرده بودند و چند نفر از یاران کمی با سواد در دکتور ارانی شرکت داشتند) تازه این رهبری ضعیف نیز گرفتار اختلاف شدیدی بود که از زندان رضا شاه بین زندانیان سیاسی پدید آمده بود و به طور خلاصه میتوان گفت اختلاف بین گروه یاران ارانی (از اروپا برگشته ها) و گروه (از روسیه برگشته ها) بود. در این میان بعضی افراد "جاعوض میکردند" ولی در ماهیت اختلاف تغییری حاصل نمیشد (تا شروع انقلاب در ایران که گروه کابخشن - که دیگر سالها بود مرده بود - به ریاست کیانوری آخرین باقیمانده گروه ارانی (ایرج اسکندری) را به کمک غلام یحیی و سرسپردگان بلا شرط اتحاد شوروی کنار زد و خود دبیر حزب شد (برای تفصیل به "من متهم میکنم..." مراجعه شود) نتیجه اینکه رهبری حزب توده بتدریج بخصوص پس از "غیر قانونی" شدن حزب در سرایشیب استالینسم و "اطاعت کورگروانه" از شوروی و بعد به

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده"

منجانب آخوند بیسم افتاد. میگویند: ظلم در جهان در ابتدا اندک بود، هر که آمد اندکی به آن افزود تا به ایسن پایه رسید. باید گفت انحراف در رهبری حزب توده ایران در ابتدا اندک بود، بتدریج اندک اندک به آن افزوده شد تا به آن پایه رسید که میدانیم و میبینیم. رهبری حزب توده ایران بتدریج راه زحمتکشان ایران را رها کرد و بنفع سیاست اتحاد شوروی عمل کرد. این تضاد و اختلاف در رهبری حزب هنگامی که قشون شوروی در ایران و مساله "منع مذاکره در باره نفت" در مجلس شورا - دوره ۱۴ مطرح شد، شدت یافت، کاملاً علنی گردید. دکتر رادمنش میگوید که نفت را خود ایران میتواند استخراج کند چنانکه راه آهن ساخت. دکتر کشاورز در نطق مفصلی در مجلس گفت که آقایان نمایندگان من کسی را که طرفدار اقامت قشون اجنبی در ایران باشد چنانکه در دفعه قبل هم در مجلس گفتیم آدم بیشراف و پستی میدانم (نمایندگان صحیح است). در حالیکه همان موقع در مجله مردم و در روزنامه حزبی کیانوری و دیگران از "حزیم امنیت" شوروی در ایران و از "منافع مشروع" شوروی و انگلستان و لزوم اقامت قشون بیگانه در ایران و توجیه آن سخن میگفتند و مقاله نوشته اند. واضح است. نه؟؟؟

(به صورت جلسه ۱۹ مهرماه ۱۳۲۴ مجلس - دوره ۱۴ نگاه کنید)

ت - اما راجع به "راه رشد غیر سرمایه داری" باید بگویم که این "راه" رابع از جنگ دوم جهانی متداول کرده اند و در نوشتجات کلاسیکهای سوسیالیسم بخصوص مارکس و انگلس چنین "راهی" - جز سوسیالیسم - پیش بینی نشده است. سرمایه داری دولتی هم هنوز سرمایه داری است با آنکه بعضیها آنرا مرده گدار تدریجی به سوسیالیسم در نظر گرفته اند. آنچه مسلم است تا کار مزدوری و اقتصاد بازار وجود دارد، صحبت از سوسیالیسم نمیتوان کرد. سرمایه کار مزدوری را به وجود میآورد و تا کار مزدوری وجود دارد، سرمایه داری نیز وجود دارد. مزد و مزدوری و اقتصاد بازار از علائم وجود سرمایه داری هستند. راه رشد غیر سرمایه داری پس از جنگ دوم جهانی اختراع شد برای جلب کشورهای جهان سوم به "اردوگاه سوسیالیسم" و ایجاد یک نوع سرمایه داری دولتی که اقتصاد سنتی این کشورها را مختل کردند، و بدتر از همه یک قشر استفاده جواز کارمندان دولت و حزب واحد در این کشورها به وجود آورد که در تجمل و فراوانی زندگی کنند و جای استعمار طلبان اخراج شده را گرفته اند و فساد و رشوه خواری در میان آنان متداول شده است و البته استعمار نو نیز این فساد را دامن میزند تقویت میکند. در باره "راه رشد غیر سرمایه داری" عقیده من با قسمت زیادی از گفته های آقای پدرام تطبیق میکند.

۶ - آقای رامین به درستی می گوید که حزب توده در آغاز پیدایش خود یک حزب مردمی و دموکرات بود، نه یک حزب کمونیستی. برنامه و اساسنامه حزب، نشریات حزب و روزنامه های حزبی آن زمان نیز این گفته را کاملاً ثابت میکند. حزب توده ایران در ابتدا آن سازمان سیاسی دموکراتیکسی بود که اوضاع و احوال جهانی و ایران خواهان آن بود. (جنگ جهانی ضد فاشیست از نظر جهانی و سقوط غیر منظره رژیم دیکتاتوری بدون آنکه مردم در آن شرکت کرده باشند و به عنوان سازمانهای سیاسی یا شخصیت های سیاسی با تجربه و قابل اعتماد و با سنت - جز دکتر صدق که در آن موقع سازمان سیاسی ایجاد نکرد و به وکالت مجلس و

روشنگری درباره دخالت بیگانگان در ایران اکتفا کرد. رهبری حزب توده به تدریج در سراسری سرسپردگی به بیگانگانه غلطید و در دوران علنی فعالیت حزب رهبری در مجموع مستقل بود، گویانکه گروه معینی در آن دائماً کوشش داشتند که تصمیمات رهبری در جهت سیاست اتحاد شوروی اخذ شود. این گروه پس از واقعه تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن بر حزب "غیر قانونی" و مخفی مسلط شد و پس از خیانت نسبت به نهضت ملی شدن صنایع نفت ایران بقایای گروه ارنی، یعنی "از اروپا برگشته ها" را به کلی کنار زد (رادمنش و اشکدری) جریان فصل این گرایش در "من متهم می گم... آمده است". این گفته آقای رامین کاملاً درست است که: "... تشکیل دهندگان این حزب در درجه نخست اکثر افراد تحصیل کرده آزاد بخواه و روشنفکران شرقی ایران بودند که در اروپا تحصیل کرده بودند و یا در دامان یک خانواده نسبتاً مرفه شهری رشد و تربیت یافته بودند...". در اینجا اجازه می خواهم که برای نسل جوان ایران و کمک به نوشتن تاریخ مبارزات مردم زحمتکش میهن ما چند نکته را روشن کنم:

الف - در تحلیل و بررسی پدیده ها همیشه باید اوضاع و احوال آن زمان را در نظر گرفت و به علاوه هر پدیده را با تعیین نکات مثبت و منفی آن (یعنی هر دو جنبه) قضاوت کرد. مثلاً بدون اینکه فراموش کنیم که رضا شاه را یک دولت بیگانه (انگلستان) برای تأمین منافع جهانی و ایرانی امپراطوری خود به سر کار آورد، بدون اینکه فراموش کنیم که در دوران سلطنت رضاشاه آزادی بیان و عقیده و اجتماعات و مذاهب و غیره سرکوب شد، دهانها بسته شد، قلم ها شکسته شد، فساد و رشوه خواری و دزدی به تدریج رایج شد، کارهایی نیز انجام گرفت که هر قدر هم ناقص و اجباری، بعد ها میتواند در خدمت به مردم ایران مورد استفاده قرار گیرد: ایجاد حکومت مرکزی و بازار سرتا سری در ایران، اعزاز قریب هزار محصل به اروپا و تدریج ایجاد دانشگاه، ساختن راه آهن، کوتاه کردن دست آخوندها از امور کشور، کشف حجاب (اگرچه اجباری و بدون باسواد کردن سبب زنان و مردان). بزرگترین گناه رضا شاه این بود که در با سواد کردن زنان و مردان ایرانی از طرفی و ورود آنان به میدان سیاسی کوناهسی و جلوگیری کرد. به این ترتیب نسل جوان سالهای بیست - اخراج رضاشاه از ایران - از هر حیث از نظر سیاسی کاملاً بی اطلاع، بدون رهبران آموخته، بدون سازمانهای سیاسی با سنت بود، تاریخ مبارزات مردم خود را نمی شناخت، رهبری آموخته قابل اعتماد نداشت. رهبران از آسمان نمی آیند، در صحنه مبارزات مردمی تربیت میشوند و به صف جلو مردم از طرف مردم فرستاده میشوند. در شهر یور ۲۰ این حزب بود که مردم و به خصوص جوانان و روشن فکران را به مبارزه سیاسی کشید و آشنا کرد و افکار ترقی خواهانه را به میان مردم برد و حتی مردمی را که در اکثریت خود با ابتدائی ترین کلمات سیاسی آشنائی نداشتند به شرکت در امور کشور خود وادار کرد. کتاب خواندن و بحث کردن را به آنان یاد داد. آیا جوانان امروزی میدانند که اکثر تحصیل کرده ها و متخصصین از اروپا برگشته ایران و فارغ التحصیلان ایرانی نه تنها کلاسیکهای سوسیالیسم را نمی شناختند و نخوانده بودند، بلکه علاقه ای به خواندن و فکر کردن و نتیجه گرفتن نداشتند و غرق در "تلاش معاش" بودند؟ آیا میدانند که در سازمان جوانان حزب توده ایران در سراسر ایران هر هفته یک کتاب باستانی از طرف افراد خوانده شود و در حوزه در باره آن کتاب بحث به عمل آید (کتاب را هر هفته شعبه تعلیمات سازمان معین

میکرد). امروز وضع به طرز دیگری است. دهها، بلکه صد ها هزار جوان ایرانی به خواندن و فکر کردن و بحث کردن عادت کرده اند و به میدان مبارزه سیاسی کشیده شده اند. اگر حزب توده ایران رویه دموکراتیک و مترقی و مستقل آغاز تشکیل حزب را ادامه میداد، ایران امروز وضع دیگری داشت و کودتای علیه دکتر صدق و علیه حکومت قانونی وی موفق نمیشد. حزب توده ایران میتوانست گفته های دکتر صدق را درباره شوروی شعار خود قرار دهد (گفته های مجلس ۱ را) و در عین حال این گفته دکتر صدق را که ایران و ایرانی را خوب می شناخت و تحلیل صحیح تری از اوضاع و احوال جهان داشت پیروی کند: "... در هر مملکت احزاب هستند که هر یک پیروی مرام اند. اشتراک برای هر یک از این احزاب یا احزاب سایر ممالک سبب اشتراک سیاست نمی شود. مثل اینکه مرام حزب دموکرات در هر مملکت یکی است ولی سیاست حزب دموکرات در هر مملکت فرق دارد. پس هیچ مانع نیست که از نظر مرامی چند مملکت از طبقه رنجبر حمایت کنند ولی از نظر سیاست شئون ملی خود را حفظ نمایند. تا روزیکه تمام ملل خود را عضو جامعه بشری نمی دانند و تا روزیکه تمام ملل مرام واحدی ندارند و تا وقتی که خرچ و دخل عالم یکی نشده است، هر مملکت باید از سیاست خاص خود پیروی کند...". (از نطق دکتر صدق در جلسه ۲۸ آذر ۱۳۲۳ در مجلس چهارم).

به خوبی دیده میشود که دکتر صدق از روی تجربه سیاسی تقریباً پنجاه ساله اش لزوم انطباق تئوریهای سیاسی را در شرایط مختلف مکانی و زمانی مملکت درک کرده و بیان می کند و زندگی نشان داد که به آن عمل میکرد و در مبارزه علیه استعمار انگلستان و برای ملی شدن صنایع نفت ایران از آن استفاده کرد، در حالیکه "چپ" ایران از ابتدای مشروطیت به لزوم چنین انطباقی اشاره می کرد ولی به آن عمل نکرد و به همین مناسبت کوچکترین تأثیری بر روی جریانها و وقایع سیاسی عطا نداشت.

باری جوانها و مردانی که در حزب توده ایران تربیت شدند در هر مقام و در هر سازمان سیاسی از بهترین و برجسته ترین افراد آن شدند. آنان که به راه خود ادامه دادند یعنی به کارگران و دهقانان و زحمتکشان ایران وفادار ماندند نمونه های درخشان از خود گذشتگی و ایمان و پاکدامنی بودند و از همه چیز چشم پوشیدند و چه بسا جان شیرین را نیز با سرلندی فدا کردند. آنانکه به دشمنان ایران پیوستند، چه در جمع آوری ثروت و چه در نیل به مقام از دیگران پیشتر بودند، به گروهها و سازمانهای ایرانیان در مهاجرت نگاه کنید، خواهید دید که گردانندگان واقفسی سازمانها و جراید آنان در حزب توده ایران تربیت یافته اند نه از آنجهت که حزب توده ایران مثلاً آنانرا سلطنت طلب تربیت کرد، بلکه از آنجهت که متد کار سیاسی و اصول عام را به آنان آموخت و آنان از این اصول و متد در خدمت به دیگران استفاده کردند. همه میدانند که بعضی از دست اندرکاران رژیم شاه مخلوع نیز از این دزدان بودند که چون با چراغ آمدند گزیده تر کالاً بردند. اینان راه خدمت به مردم را ترک کردند و به "تلاش معاش" پرداختند. این گناه را نباید به پای حزب توده ایران نوشت که باینان مبارزه سیاسی و سازماندهی را آموخت. این گناه حزب توده نیز نبود که بعضی از سرسپردگان به بیگانه خود را به رهبری رساندند و این حزب را که روزی "چشم و چراغ" مبارزان خاور میانه بود به این خفت و خواری کشاندند تا آنجا که کسانی که همه میدانند که مزدوران و عوامل آمریکا و انگلستان بوده اند و از راه دزدی و رشوه خواری و دزدی خزانه مردمی که

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده"

فرزندانشان نان نداشتند به آلف والوف رسیدند به خود اجازه میدهند که به حزب توده و به "چپ‌ها" در جریراید مزدورشان که با پول بیگانگان اداره میشود فحاشی کنند ، حزبی که اکثریت افراد آن از کشوری و لشکری از بهترین و پاکدامن ترین مردان و افسران ایران بودند و حتی دشمنان آنان به صفات عالیه انسانی آنان اعتراف میکنند ، مردانی که همیشه به زندگی ساده و گاهی فقیرانه خود (با وجود مقامات موثر اجتماعی و دولتی) قناعت کردند و هرچس را که داشتند به حزب میدادند . چرا در میان آنان که به راه حزب توده وفادار ماندند و الولده نشدند یک هیزر بزدانی ، یک شریف امامی ، یک بیوک صابر ، یک شعبان بی صبح (تاج بخش) و امثال اینها که مسئولین واقعی تسلط رژیم آخوندی بر ایرانیان اند ، نمی توان نشان داد ؟ چرا در میان آنانکه در مهاجرت هنوز گداه تسلط رژیم سلطنتی را که پایه های آنرا در بالا نام بردم و در اطراف فرزند شاه مخلوع و پدرش یک دکتر صدق ، یک نوبمان ، یک اللهیار صالح ، یک پروین کتابادی ، یک شهاب فردوس ، یک سیاه ، یک روزنه ، یک میشری ، یک محمدی ، یک شوئتری ، یک سالخانیان ، یک ارانی ، یک بیژن جزینی ، یک سعید سلطانپور ، یک گلسترخی ، یک خیابانی ، یک ریسی ، یک مرتضی کیوان ، یک کلای ، یک وکیللی (و اگر بخوادم ادامه بدهم باید ساعتها بنویسم) که همه در محل خود "گل سرسید" زنان و مردان کشوری و لشکری ایران بودند ، یافت نمیشود ؟ چرا این سازمانها حتی پنج نفر از همسران خود را به مهاجرین در جریراید خود معرفی نمیکند ؟ چرا نمی گویند که "مشاورین" فرزند شاه مخلوع چه گمانی هستند ؟

باری همانطور که آقای رامین در میزگرد به درستی گفته است " . . . حزب توده ایران در ایام اولیه فعالیت خود حامل پیام آزادی و دموکراسی ایران بود ، چه از مواضع ضد فاشیستی و ضد استبدادی در زیر پرچم دموکراسی شروع به فعالیت کرده بود . . . و به این علت بود که گروه کامبخش دخالت دستگاه استالین به روحیه میهن پرستی بخش بزرگی از آرتاشیز و کیانوری و دیگر همراهان نشان که از مکتب شوروی روشنفکران حزب لطمه وارد می آید و نتیجه اش جریان خلیل آمده بودند " توانستند بسیاری از روشنفکران دموکرات و ضد فاشیست ایران را - که برخی از آنها به علت ضد فاشیست بودن خود ، تمایلات نسبی به سیاست ضد فاشیستی شوروی خود با سوء استفاده از خواست دموکراتیک مردم آذربایجان و جاذبه های انقلاب اکبر داشتند ، به دور یک گرایش متمایل به شوروی جمع آوری کنند . . . "

ب- باید به این نکته توجه داشت که پس از اخراج رضا شاه از ایران که نه به وسیله جنبش انقلابی مردم ، بلکه به وسیله قشون اشغالی متفقین صورت گرفت - یک آزادی نسبی و یک فضای باز پدیدار شد که در نتیجه آن یک جنبش وسیع مردمی علیه دیکتاتوری و استبداد و فساد و سیاست استعماری انگلستان و سرکوب آزادیها ، بوجود آمد که سازمان نداشت و عده ای از ۳۰ نفر گروه دکتارانی - که در مکتب اروپا ونه در مکتب شوروی تربیت شده بودند - توانستند سازمان جواب ده خواستهای این جنبش وسیع " مردمی و دموکراتیک" را ایجاد نمایند و این سازمان حزب توده ایران بود که بسرعت در حزب و در اتحادیه و در سازمان جوانان و غیره پیش از پانصد هزار نفر را در سراسر ایران سازمان داد . نیساید فراموش کرد در تمام دوران فعالیت علنی حزب توده سازمان های بسیاری مانند قارج از زمین سیاسی ایران روئیدند و محو بود که شوروی به صورت علنی و دخالت رسمی در امور حزب شدند ، ولی حزب توده ایران پایدار ماند . حتی تا امروز نیز در ایران هیچ سازمانی با آنهمه وسعت و آنچنان سازمان های جنبی ظاهر نشده است . به نظر میرسد دکتر صدق نیز

که ایران را بهتر میشناخت و چنانکه در بالا گفتم به دیالکتیک تاریخ از روی تجربه آشنا بود - یک سازمان ملی سیاسی تشکیل میداد ، قسمت زیادی از این جنبش وسیع مردمی را در آن روزها به خود و سازمان خود جلب میکرد .

پ- پس از آنکه فراکسیون کامبخش - کیانوری رهبری حزب را در دست گرفت ، افراد این گروه گاهی عوض میشدند یا جا عوض میکردند و یا افراد تازه ای به آنان می پیوستند ولی ماهیت فراکسیون و گروه و ماهیت دو دسته گی در داخل حزب تغییر نمی کرد تا آنکه به تدریج به هدف خود که در دست گرفتن انحصاری حزب و حزب را در خدمت سیاست بیگانه (شوروی) گذاشتن بود ، رسیدند . همانطور که آقای رامین به درستی تذکر داد " جاذبه های انقلاب اکبر" عده ای از روشنفکران ایران را به دور یک گرایش متمایل به شوروی جمع آوری کرد و باید اضافه کرد که مردان سیاسی خوشنامی که مورد اعتماد مردم ایران نیز بودند به انقلاب اکبر و شوروی با نظر علاقه و احترام می نگریستند ، از قبیل مستوفی المعالم ، دکتر صدق ، سلیمان محسن اسکندری (معروف به سلیمان میزا) که در دوران خود از وکلای مبارز دوره های اول مجلس شورای ملی بود .

شعرای بزرگی مانند ملک الشعرای بهار ، عارف عشقی ، نسیم شمال - که در میان مردم ایران معروف بودند - نیز از این جمله بودند و از لنین و انقلاب اکبر تعریف ها کرده اند (هنوز هم رژیم استبدادی استالین در شوروی مستقر نشده بود) .

حتی سید ضیاء الدین هداح قرارداد ۱۹۱۹ و همراه رضا خان میرینج در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ در مجلس چهاردهم خطاب به دکتر صدق فریاد کشید که " آقا افتخار امضای قرارداد ۱۹۲۰ با اتحاد شوروی از آن من است" با این وصف چگونه میتوان جوانان آن زمان را که با نیتی پیک و برای خدمت به مردم زحمتکش میهن خود به حزب توده رو آورده بودند و به اتحاد شوروی عقیده داشتند ، مقرر شعرد ؟

د- در پیام آزادی شماره ۱۹ ، ص ۵ ستون وسط آقای ضد فاشیستی و ضد استبدادی در زیر پرچم دموکراسی شروع به فعالیت کرده بود . . . و به این علت بود که گروه کامبخش دخالت دستگاه استالین به روحیه میهن پرستی بخش بزرگی از آرتاشیز و کیانوری و دیگر همراهان نشان که از مکتب شوروی روشنفکران حزب لطمه وارد می آید و نتیجه اش جریان خلیل آمده بودند " توانستند بسیاری از روشنفکران دموکرات و ضد فاشیست ایران را - که برخی از آنها به علت ضد فاشیست بودن خود ، تمایلات نسبی به سیاست ضد فاشیستی شوروی خود با سوء استفاده از خواست دموکراتیک مردم آذربایجان و جاذبه های انقلاب اکبر داشتند ، به دور یک گرایش متمایل به شوروی جمع آوری کنند . . . "

ب- باید به این نکته توجه داشت که پس از اخراج رضا شاه از ایران که نه به وسیله جنبش انقلابی مردم ، بلکه به وسیله قشون اشغالی متفقین صورت گرفت - یک آزادی نسبی و یک فضای باز پدیدار شد که در نتیجه آن یک جنبش وسیع مردمی علیه دیکتاتوری و استبداد و فساد و سیاست استعماری انگلستان و سرکوب آزادیها ، بوجود آمد که سازمان نداشت و عده ای از ۳۰ نفر گروه دکتارانی - که در مکتب اروپا ونه در مکتب شوروی تربیت شده بودند - توانستند سازمان جواب ده خواستهای این جنبش وسیع " مردمی و دموکراتیک" را ایجاد نمایند و این سازمان حزب توده ایران بود که بسرعت در حزب و در اتحادیه و در سازمان جوانان و غیره پیش از پانصد هزار نفر را در سراسر ایران سازمان داد . نیساید فراموش کرد در تمام دوران فعالیت علنی حزب توده سازمان های بسیاری مانند قارج از زمین سیاسی ایران روئیدند و محو بود که شوروی به صورت علنی و دخالت رسمی در امور حزب شدند ، ولی حزب توده ایران پایدار ماند . حتی تا امروز نیز در ایران هیچ سازمانی با آنهمه وسعت و آنچنان سازمان های جنبی ظاهر نشده است . به نظر میرسد دکتر صدق نیز

درست است ولی از نظر تاریخی نکاتی وجود دارد که بسه نظر من باید به آن دقت بیشتری کرد تا واقعیت آنچنانکه بوده و هست نمایان گردد :

الف- وقایع آذربایجان بدون اطلاع کمیته مرکزی شروع شد و بدون اطلاع کمیته مرکزی و رهبری حزب خاتمه یافت ، رهبری حزب از آن اطلاع نداشت ولی با دقت در رابطه کام بخش با رهبران آذربایجان در یکسالی که این جریان طول کشید میتوان تصور کرد که کام بخش از آن اطلاع داشت و شاید برادر زن و همکار نزدیک او کیانوری هم وجه بسا ایندو به دستور باقراف در انحراف نهضت دموکراتیک مردم آذربایجان و سوق آن به جانب شوروی دست داشتند .

ب- وقایع آذربایجان ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شروع شد و ۲۱ آذر ۱۳۲۵ خاتمه یافت .

پ- کام بخش غروب ۲۱ آذر ناپدید شد و به نظر میرسد که شورویها که او را به ایران فرستاده بودند (در ۱۹۴۳) او را از ایران برای رها کردن از خطر احتمالی به باکو بردند و بنا براین در زمان انشعاب و بعد از آن در ۱۵ بهمن و تیسر اندازی به شاه در ایران نبود .

ت- انشعاب اول در حزب (انشعاب ملکی و یارانانش در ۱۳ دی ۱۳۲۶ صورت گرفت ، یعنی ۱۳ ماه بعد از شکست آذربایجان .

ث- ملکی در ماههای اول وقایع آذربایجان به همراه امیر خیری به تبریز رفت ، امیر خیری موافق برگشت ولی ملکی ناراضی . یکی از ایرادات ملکی این بود که در اطاق یکی از سازمانهای فرقه دموکرات آذربایجان عکس استالین به دیوار بود . ملکی به حق میگفت که می بایستی عکس ستارخان و خیابانی را در آن اطاق به دیوار نصب کنند .

ج- از افراد رهبری حزب ایرج اسکندری نیز در موقع شکست آذربایجان و انشعاب در ایران نبود . او به نمایندگی اتحادیه از ایران به پاریس رفته بود و دیگر تا انقلاب به ایران باز نگشت .

چ- خوب به خاطر دارم که نامه اعلام انشعاب به کمیته مرکزی را مهندس زنجانی و محمد علی جواهری غروب ۱۲ دی ۱۳۲۶ در منزل به من دادند که به کمیته مرکزی تسلیم کنم ، زیرا دبیر حزب ، دکتر رادمنش پس از خروج از بیمارستان (به علت بیماری ریوی) به دستور طبیب معالج به قسم برای گذراندن دوران نقاهت رفته بود و آنان از اعضای هیات اجراییه موقت فقط مرا در مطب من یافتند .

ح- برای آنکه مانند همیشه جانب انصاف و وجدان را نگاه دارم باید بگویم که لازم میدانم که به روزنامه های حزبی آن زمان و جراید دیگر مراجعه کرد و پس از آن در باره رویه ملکی تا انشعاب اظهار نظر نمودم و من این روزنامه ها را در اختیار ندارم و اظهار نظر بدون مدرک را نادرست میدانم ، ولی به خاطر دارم که ملکی در این دوران در روزنامه های حزبی مقالاتی نوشته است .

خ- در کنگره اول - ۱۹۴۳ - گروه " جوانها" (طبری و کیانوری ، فروتن ، نوشین ، آرتاشیز (اردشیر) ، قاسمی ، خامه ای و دیگران) کوشش کردند که ملکی به عضویت کمیته مرکزی حزب انتخاب شود ولی نشد . به نظر میرسد که آنان میخواستند در مقابل ایرج اسکندری و رادمنش و گروه او بسته به آنان یکی از همکاران قدیم دکتارانی را علم کنند . باید یاد آور شوم که ملکی در ابتدای تشکیل حزب حاضر نبود و فقط دو سال بعد نوشین و طبری و بهرامی به سر وقت او رفتند و او را راضی کردند که به حزب وارد شود . در کنگره اول حزب ، ملکی به عضویت کمیسیون تفتیش مرکزی انتخاب شد . از کنگره اول به بعد تظاهرات علیه کمیته مرکزی در

بقیه در صفحه بعد

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده

بین "جوانان" - که بعضی از آنها مانند آرتاشز و بهرامی جوان هم نبودند - شروع شد و پس از شکست آذربایجان شدت یافت. در این موقع کمیته مرکزی تصمیم گرفت جلسه ای مرکب از: کمیته مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی و سه نفر نماینده از کمیته ایالتی تهران و دو نماینده از کمیته تفتیش ایالتی تهران "برای رفع بحران در حزب" تشکیل دهد. دو باره در بین رهبران از زندان آزاد شده و دسته گوی شروع شد و ناچار به صالحه شدند و باهم کنار آمدند. یعنی در این جلسه رهبری جدیدی به نام "هیات اجرائیه موقت" مرکب از ۱۱ نفر "انتخاب" شدند با دو دبیر (از هر دسته یکی) با تاکید بر اینکه اسناد حزبی به شرطی دارای اعتبارند که امضای هر دو دبیر را داشته باشند (حتی کارت های عضویت) را دشمن و ملکی دبیران حزب شدند. این جلسه در منزل نوشین - در خیابان ویلا - انتهای شمالی خیابان فردوسی تشکیل شد و یک بعد از ظهر طول کشید (زیرا خط - دستگیری دسته جمعی رهبری حزب به مناسبت شکست آذربایجان هنوز وجود داشت). اعضای هیات اجرائیه موقت عبارت بودند از: دکتر رادمنش، خلیل ملکی، طبری، دکتر فروتن، دکتر کشاورز، نوشین، بقراطی، دکتر یزدی، دکتر کیانوری، احمد قاسمی. در همین جلسه کمیسیونی برای تصفیه حزب از عناصر نامطلوب تشکیل شد که کار مهمی انجام نداد. گروه "جوانان" نتوانستند ملکی را مورد استفاده قرار دهند. ملکی از سیاست دفاع از منافع شوروی دفاع نکرد و برعکس گفت که حزب باید به شوروی و به انگلستان به یک چشم نگاه کند. در نتیجه گروه کامیختن - کیانوری به تدریج از دوستان به دشمنان سرسخت ملکی تبدیل شدند. گروه جوانان به تدریج مجزا شد و نتوانست اکثریت افراد حزب را به خود جلب کند و بنابراین کار به انشعاب کشید. هیچکس از اعضای کمیته مرکزی و هیات اجرائیه موقت به ملکی نسیبوست و اعلامیه انشعاب را امضا نکرد. ملکی به درستی در دادرس ارتش سالها بعد به این نکته اشاره کرد که عده ای تا شب انشعاب با او بودند ولی شب انشعاب او را تنها گذاشتند: اینان طبری، نوشین، فروتن، کیانوری، قاسمی که اگر با ملکی میرفتند اکثریت هیات اجرائیه موقت بودند نه اکثریت کمیته مرکزی (زیرا از این عده فقط طبری در کنگره اول حزب به کمیته مرکزی انتخاب شده بودند و بقیه اعضا کمیته مرکزی نبودند. اشخاصی که در بالا نام بردم غروب ۱۲ دی از امضاء اعلامیه انشعاب خودداری کرده پسو دند در حالیکه غروب ۱۴ دی (دو روز بعد) را دبیر شورای شوروی راجع به انشعاب صحبت کرد و آنرا محکوم کرد. (در بعضی مدارک گفتار را دبیر مسکو راجع به انشعاب را در تاریخ ۲۷ دی نوشته اند.) اینان فهمیده بودند که اکثریت قاطع افراد حزب و به خصوص کارگران به دنبال انشعابین نخواهند رفت. به این ترتیب اعلامیه انشعاب روز ۱۳ دی صبح با امضای عده ای - اگر اشتباه نکنم - کمتر از ۱۵ نفر منتشر شد (به هر حال عده بسیار کم بود). اینان که انورخامه ای، مهندس زنجانی، محمد علی جواهری، حسین ملک، مهندس ناصحی، محمد سالک محمد امین محمدی، جلال آل احمد، محبوب عظیمی و خود ملکی و شاید چند نفر دیگر بودند که من به خاطر ندارم تشکیل "جمعیت سوسیالیست توده ایران" را اعلام کردند. چند روز بعد چند نفر از انشعابین به حزب برگشتند. از جمله محمد علی جواهری.

انشعابین مانند خود ملکی مردانی مومن به سوسیالیسم درستکار، مردم دوست و تحصیل کرده بودند، با آنکه

اشتباهاتی نیز داشتند. کیست که کار بکند و اشتباهی نداشته باشد؟

در اعلامیه "جمعیت سوسیالیست توده ایران" انشعابین از جمله نوشته شده بود که: "... جمعیت سوسیالیست توده ایران خود را ادامه دهنده جریان حزب توده ایران میداند، بدین معنا که همان ایدئولوژی، همان اصول و همان هدفها را دارد و در راه تحقق یافتن آنها فعالیت می کند. ... جمعیت سوسیالیست ایران برای احتراز از هر نوع تزلزل یا ایجاد اشتباهات تاکتیکی منطق فلسفی و اجتماعی سوسیالیسم علمی را به عنوان راهنمای خویش می پذیرد. ... ما خود را حامی منافع طبقه کارگر و دیگر طبقات زحمتکش مخصوصا دهقانان میدانیم و در عین حال در مقابل سرمایه داران انحصار طلب و بزرگ خارجی از صنایع ملی داخلی رشد و توسعه آن پشتیبانی میکنیم. ... باید گفت که خلیل ملکی به آنچه در اعلامیه بالا نوشته بود تا آخر وفا دار ماند و به همین سبب زندانی شد.

هیات اجرائیه موقت پس از دریافت اخطار به انشعاب اعلامیه ای خطاب به اعضای حزب صادر کرد و از انشعاب اظهار تعجب و تاسف کرد و انشعاب کنندگان را با لحن ملایم به مراجعت به حزب دعوت کرد. ده نفر بقیه اعضای "هیات اجرائیه موقت" به غیر از ملکی این اعلامیه را امضا و منتشر کردند.

در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۲۶ در فوق العاده "قیام شرق" انحلال "جمعیت سوسیالیست توده ایران" به شرح زیر اعلام شد: "عده معدودی از رهبران حزب توده که زمینه بی اندازه مساعدی برای پیشرفت "جمعیت سوسیالیست توده" را پیش بینی مینمودند از روی لجابت و عناد ناشی از خود خواهی و ایراد، تهمت و افترا می خواستند صارا وادار به مبارزه با حزب یا رهبری حزب نمایند. به دلایلی که در اعلامیه ذکر شده و برای اجتناب از مبارزه ای که موجب تضعیف نهضت میشود مطابق پیشنهاد آقای خلیل ملکی و تصویب آن از طرف فعالین از تشکیل "جمعیت سوسیالیست توده ایران" انصراف حاصل شد. ما تعام آزادی

خواهان و کسانی را که به ما پیوسته اند و یا در شرف پیوستن بودند دعوت مینمائیم که در حزب توده ایران حلقه زنند و از هر نوع ششمت و اختلاف صرف نظر و جلوگیری نموده و مبارزه پر افتخار حزب را کاملتر از گذشته ادامه دهند. ... به نظر میرسد که مقصود از عده معدودی از رهبران حزب توده که ... از روی لجابت و عناد ناشی از خود خواهی و ایراد تهمت و افترا می خواستند "آنانرا" وادار به مبارزه با حزب یا رهبران حزب نمایند "آن رفیقان نیمه راهی است که تا شب انشعاب به خلیل ملکی قول همکاری داده بودند و او را تنها گذاشتند.

۷ - طالبی که آقای رامین در باره "کنفدراسیون و حزب توده" گفته اند تحلیل درستی است. در باره "اتحاد شوروی و حزب توده" باید گفت که پروسه تبدیل علاقه و اعتقاد حزب توده و رهبری آن به اطاعت از دستورات شوروی به تدریج انجام گرفت و به خصوص پس از تیراندازی به شاه و غیر قانونی شدن حزب و استقرار رژیم استالینی کیانوری و یارانش در دوران اختناق حزب آخرین ضربه را به استقلال رهبری حزب زد. گروه کیانوری و فروتن و قاسمی و مریم فیروز که قریشی (دبیر کمیته ایالتی تهران) را نیز به علی گداز گفتن آن شرم دارم - همراه کرده بودند (قریشی که معلوم شد از جاسوسان ساواک بود) در هیات اجرائیه موقت ایران اکثریت داشتند ولی از دیگران "فصالحات" تر و "باسواد تر" بودند و همیشه چند جلد کتاب لنین و استالین را (به گفته دیگر اعضا هیات اجرائیه) برای نقل

قول و توجیه تصمیمات و نظرات خود زیر بغل داشتند و در جلسات از آن استفاده میکردند. ناچارم برای روشن شدن حقایق بگویم که نبودن دکتر رادمنش، امیر اسکندری و من در ایران - به علت صدور حکم اعدام برای ما، پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، سه نفری که از نزدیک با دکتر صدق هم کاری میکردیم و در حزب شناخته شده تر از دیگران بودیم و با چپ رویها همیشه مخالف بودیم نیز "صعود" گروه کیانوری را در حزب تسهیل کرد. مطابق گفته رادمنش در جلسه افراد کمیته مرکزی استالین با مراجعت رهبران حزب به ایران مخالفت کرد.

۸ - پلنوم چهارم کمیته مرکزی در مسکو نه در نتیجه فشار مسئولین روابط خارجی حزب کمونیست شوروی بلکه در اثر فشار شدید کادرها و افراد با ایمان حزب در مهاجرت و به خصوص عده ای از افسران تشکیل شد. از عجایب غیر منتظره که در ایران ممکن نبود باور کنیم، این بود که در شوروی حزب و ما حق هیچ نوع فعالیت سیاسی را بسراری ادامه آنچه که در ایران شروع کرده بودیم نداشتیم و حتی ما را مجبور کردند که نام فامیل خود را عوض کنیم و مثلا من به نام دکتر فرید و رادمنش به نام دکتر رام و طبری به نام شاد و غیره و غیره در شوروی زندگی و هر یک به کار فنی خسوس مشغول باشیم و - در کف شیر تر خونخواری ای - غیر تسلیم و رضا چاره ای نبود. ما و کادرها و افسران حزبی که در راه عقیده و ایمان خود همه چیز را از دست داده بودیم حاج و واج به هم نگاه میکردیم و در پی چاره اندیشی بودیم تا بالاخره کادرها باعث شدند که پلنوم چهارم تشکیل شود که این خود داستان مفصلی است که در "من متهم میکنم" ... نوشته ام که چگونه داشت کار حزب به انشعاب می کشید و چگونه باز و دسته رهبری یا یکدیگر آشتی کردند و رهبری را بین خود نصف کردند.

اما در باره اینکه کام بخش سرهنگ ارتش شوروی بود من چیزی شنیده ام و چیزی ندیده ام که این طلب را تایید کند. برعکس گزارش شنیده ام که غلام یحیی (دانشیان) در جوانی عضو سازمان جوانان شوروی بود، افسر و سرهنگ شوروی بود و در زمره مهاجرین ایرانی قبل از جنگ به ایران برگشته بود. من خوب به یاد دارم که در کنگره اول حزب در نطقی به زبان آذربایجانی ایراد کرد (بدون نوشته) که بیش از نیم ساعت طول کشید و بقدری مسائل را روشن می کرد که باعث تعجب من شد (باید بگویم که من زبان آذربایجانی را میدانم). پرسیدم ناطق کیست؟ گفتند دهقانی از اهل سراب است که از طرف حوزه دهقانی سراب به نمایندگی کنگره انتخاب شده است. باید اقرار کنم که غلام یحیی آنروز از درها و گرفتاریهای مردم آذربایجان به مراتب بیش از من اطلاع داشت.

۹ - در باره "سوسیالیسم و حزب توده" گفته آقای رامین درست است ولی به نظر من باید به نکات زیر توجه داشت: در باره کام بخش باید گفت که پروسه سرسپردگی او به رژیم استالین - برپا - باقراوف به نظر من قاعدتا تدریجی انجام گرفت. او در کودکی به روسیه تزاری فرستاده شده بود و در آنجا تحصیل کرد و پس از انقلاب انگیزه ایران آمد و بنابراین روسی را بسیار خوب میدانست و در زمان رضاشاه برای تحصیل خلبانی و مکانیک هواپیما دوباره به روسیه فرستاده شد. او مردی "تودار" پنهان کار و جباه طلب بود. از نظر انسانی به مراتب از کیانوری بهتر بود و شاید جاه طلبی او را به آنجا رساند که راه برگشت نداشت. نمیدانم، اما کیانوری مردی جاه طلب، آواوتوریست، عصبی مزاج و سطحی است.

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده"

ولی اکثریت قاطع افراد و کادرها و حتی بعضی از افراد رهبری حزب توده واقعا به سوسیالیسم انسانی - که باید دموکراتیک باشد نه دیکتاتوری - اعتقاد داشتند و اتحاد شوروی را یک کشور سوسیالیستی میدانستند و عده ای هنوز هم می دانند . اینها همه چیز خود را - و گاهی جان خود را نیز فدای عقیده خود کردند . در حزب توده ایران " نان و حلوا پختن نمی کردند " و باید گفت در ایران امروز نیز نمیکنند . نصیب اعضا حزب توده همیشه زندان و شکنجه و تیرساران بود . آنها که وجدان و شرف و انصاف دارند نباید ایمن نگه را فراموش کنند . من وظیفه خود میدانم که برای ثبت در تاریخ و برای هشیاری و روشننگری جوانان میهنم حقایق را بنویسم . این خدمتی است که در شرایط امروز میتوانم انجام دهم .

در باره این گفته آقای رامین که " حزب توده هرگز به دنبال شعار سوسیالیسم و تحقق آن در جامعه ایران نبود " توضیحی لازم است . اولاً اینکه عده ای از رهبران حزب (۳ ه) و بعد ها به تدریج عده زیادی از روشنفکران حزب در نتیجه مطالعه و فکر به سوسیالیسم ایمان داشتند و به درستی فهمیده بودند که سوسیالیسم را در یک کشور عقب مانده که در آن حتی هنوز رژیم فئودالی و قبل از فئودالی از بیسن نرفته است ، نمی توان ساخت . و فهمیده بودند که وظیفه سوسیالیست های ایران مبارزه برای دموکراسی ، علیه استعمار و استبداد ، مبارزه برای تأمین نان و بهداشت و کار و مدرسه برای همه است . البته از طرف دیگر بمناسبت تصور ناصحیحی که از شوروی داشتند خطاهای نیز مرتکب شدند که باید در قضاوت این خطاها جانب انصاف و حقیقت را نگاه داشت .

ثانیاً اینکه این گفته آقای رامین کاملاً در باره رهبری حزب توده ایران از پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ ، یعنی دوران اختلاف حزب صحیح است ، زیرا پروسه تشکیل و رشد حزب توده پروسه بفرنجی است و باید بیطرفانه و منصفانه قضاوت شود و وضع طبقاتی ، سنن ، آداب و فرهنگ و مختلف بسودن اقوام ایرانی سرزمین ما در زمان تشکیل حزب توده ایران در نظر گرفته شود . در چنین صورتی میتوان گفت که رهبری آن روز حزب توده به بطور کلی اوضاع ایران را درست میدید ، بر نامه نسبتاً صحیحی داشت و اکثریت صدها هزار اعضا و هواداران حزب این برنامه را می فهمیدند و قبول داشتند و برای عمل کردن آن از جان و دل کوشش داشتند . در دوران مخفی فعالیت حزب برای گروه کیانوری که رهبری حزب را عملاً به طور انحصاری در دست داشت و تمایلات خود را به دیگر اعضا هایت اجرائیه و حزب دیکته میکردند یا می قبولاندند - دیگر به تدریج ایران و منافع زحمتکشان آن تحت الشعاع منافع اتحاد شوروی قرار می گرفت .

۱۰ - آقای پدرام به درستی سؤال میکند : " آیا حزب توده ایران یک سازمان جاسوسی برای شوروی بود ؟ و افراد آن به مثابه جاسوسان مزدوری از شوروی تبعیت می کنند که در ازای پول و وعده هرچه را شوروی میخواهد عمل میکنند یا اینکه تبعیت آنها از شوروی بخشی از تفسیر ویژه آنهاست از سوسیالیسم است ؟ به یاد آمد که لاهوتی شعری دارد که در باره یک مرد که او را زاندارم ها به تهران برای زندانی کردن می برند ساخته و اینطور شروع میشود :

سروریش ترا شنیده و رخساری زرد - زرد و باریک جونی ، بر مسیر جاده ری میرفت و تند تر از زاندارمها حرکت میکرد . زاندارمها با یکدیگر میگفتند که می گویند این مرد راهزن خدائناکی است و غیره و یکی از زاندارمها از او می پرسد :

تو مگر عاشق حبس و کتک و تبعیدی ؟ و اوجواب میدهد که توتند تر از من می زنی اگر می فهمیدی . من کارگرم از خانواده فقیر ، فرزندان ما کارگران نان ندارند ، به مدرسه نمی روند ، از بی طبییی و بی دارویی مثل برگ خزان زرد می شوند و می میرند و غیره و غیره . اکثریت قاطع توده ها به مناسبت انسان بودن و اعتقاد به اینکه بنی آدم اعضای یکدیگرند ... عاشق حبس و کتک و تبعید بودند و بسیاری از آنان هنوز هم هستند . متأسفانه آنانرا به بیراهه کشاندند و برگشتن و روی دهمها سال عمر خط کشیدن و به واقعیات تسلیم شدن کارآسانی نیست و باید منصفانه آنانرا فهمید و آنانرا درک کرد . مگر میتوان گفت که کشورها و لشکریها - افسران حزب توده ایران نمیدانستند که چه در انتظار آنهاست ؟ آنان در راه بیدار کردن و خدمت به کارگران و دهقانان و روشنفکران زحمتکش ایران عاشق حبس و کتک و تبعید و حتی تیرباران بودند و این را نشان دادند . آقای رامین که من متأسفانه او و دیگر آقایان میزگردان دیده ام و نمی شناسم درست می گوید که " توده ایها عشق کسور به یک برداشت داشتند و عده ای زیادی از آنها هنوز هم دارند . " آیا به آذین را که نویسنده مشهوری بود هست میتوان جاسوس مزدور و پول بگیر از شورویها دانست ؟ مردی که در زندگی آه ندارد که با ناله سودا کند . یا افسری را که بیش از بیست سال در زندان آریامهری ساواک ماند و شکنجه دید ولی حاضر نشد که از شاه تقاضای عفو کند و آزاد شود ؟ و از این قبیل دهها صدها و هزارها بودند و هنوز هم هستند .

چه چیز میتوانست ما روشنفکران مرفه را که همه چیز داشتیم و به هر مقام ممکن بود ، در صورت تمکین به رژیم برسیم به حزب توده ایران بکشیم تا به آنجا که حاضر به از دست دادن همه چیز بشویم - حتی جان شیرین را - که با شرفترین ما آنرا نیز دادند و تسلیم نشدند ؟ آیا جز این بود که روشن فکران حزب توده ایران از مشاهده فقر و جهل و ترس و نبودن آزادی و عدالت اجتماعی در ایران زجر می کشیدند و حاضر نبودند که مانند خدمتگزاران رژیم مانند سگی که به فکر خویش است و حتی استخوان سگ دیگری را می گیرد و از اینکسه آن دیگری می میرد متاثر نمیشود ، به درجه حیوانی تنزل کند ؟ جوانان امروز و سایر ایرانیان با شرف و با انصاف نباید این نکات را فراموش کنند .

آقای پدرام صحیح می گوید که طرز تفکر اعضای حزب توده و دید آنها را از شوروی که برای آنها نمونه سوسیالیسم است و دو قطبی شدن جهان را که یکی از شاه بیت های توده ای هاست نباید از نظر دور داشت .

۱۰ - آقای بهرام به درستی حزب توده را حزب ضد قشایست می نامد ، ولی نباید فراموش کرد که حزب توده ایران در محیط بازی که باور و قشون متفقین به ایران به وجود آمد برای ایران و ایرانی و مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی تشکیل شد . فراموش نکنیم که در این محیط آزادی نسبی که پس از اخراج رضاشاه به وسیله متفقین پیدا شد جنبش عظیم و وسیع و مردمی به وجود آمده بود که راه خود را جستجو می کرد ، متشکل نبود ، رهبری نداشت ، برنامه نداشت ، باید اقرار کرد که در نتیجه محیط استبدادی و پراختناق دوران پهلوی کسسی ، حزبی ، جبهه ای وجود نداشت که این جنبش خود بخودی را متشکل کند و فقط عده ای از ۳ ه نفر و دیگر روشنفکران آزاد شده از زندان با تشکیل حزب توده ایران آنرا منظم کردند و " یک گاسه " نمودند . آنها بودند که فهمیدند که دیگر مردم ایران نمی خواهند مانند سابق زندگی کنند و دیگر کارگردانان رژیم نمی توانند مانند سابق حکومت کنند و بنابراین باید سازمانی به وجود آورد که این نهضت وسیع

مردمی را متشکل سازد . اینکه رهبری حزب توده به علل و به طریقی که گفته شد در سرانجام فرمانبری از شوروی غلطید نباید این حقایق را به فراموشی سپارد . آقای بهرام درست می گوید که حزب توده بیشتر به دنبال تاکتیک رفت نه استراتژی و برای این و برای دفاع از شوروی حاضر به هر سازش شد (و این نیز مربوط به دوران مخفی بودن حزب میشود) حتی با ارتجاع حاکم .

این قضاوت آقای بیژن کاملاً درست است که " ... اول حزب توده به هر صورت یک جریان مبارز و دموکراتیک بود " باید یادآوری کنم که حتی خلیل ملکی که به مناسبت اختلاف نظریا اکثریت رهبری آنروز از حزب انشعاب کرد چهارده ماه پس از شکست آن ربا بیجان و تقریباً یکسال پیش از " غیر قانونی شدن " حزب در باره حزب و رهبری حزب چنین قضاوت میکند : " جمعیت سوسیالیست توده ایران خود را ادامه دهنده جریان حزب توده ایران میدانید یعنی که همان ایدئولوژی ، همان اصول و همان هدفها را دارد و در راه تحقق یافتن آنها فعالیت میکند ... جمعیت سوسیالیست ایران برای احتراز از هر نوع تزلزل یا ایجاد اشتباهات تاکتیکی منطق اجتماعی و فلسفی سوسیالیسم علمی را به عنوان راهنمای خویش می پذیرد ... " (از اعلامیه انشعاب) و " هاتمام آزاد یخواهان و کسانی را که به ما پیوسته یا در شرف پیوستن بودند دعوت مینماییم که در حزب توده ایران حلقه زنده و از هر نوع نشئت و اختلاف صرف نظر و جلوگیری نموده و مبارزه پر افتخار حزب را کامل تر از گذشته ادامه دهند ... " خلیل ملکی در اینجا هم حق داشت ، زیرا حزب توده ایران بر عکس گروههای دیگر حزب یکفر یا حزب چند نفر معدود نبود ، یک رهبر یا لیدر نداشت ، بلکه صد ها هزار روشنفکر و کارگر و دهقان و پیشه ور و کارمند بودند و با رهبری دستجمعی انتخابی اداره میشد ، کاری که تاکنون در هیچ سازمانی علنی متداول نیست .

۱۱ - گفته آقای رامین در باره قیام سی تبر صحیح است ، در این روزهه زیادی از افراد حزب توده و حتی افسران - علیرغم رهبری حزب - در کنار مردم بودند . در حالیکه صدا قشین دکتر صدق به اخراج از حزب در همین ایام تهدید می شدند .

۱۲ - در باره ظرفیت سرمایه داری به نظر من گفته آقای پدرام صحیح است . و به نظرم باید به نکات زیر توجه داشت : دو قطبی شدن جهان و تاثیر و دخالت این دو قطب در امور همه کشورهای جهان رشد سرمایه داری و رشد اجتماعات بشری را در همه کشورهای جهان از مسیر عادی خارج ساخته و حتی بر روی " روبنا " - فرهنگ و هنر و غیره تاثیر کرده است .

باید گفت که اصولاً هر رژیم اقتصادی - اجتماعی از جمله سرمایه داری وقتی از بین می رود که همه آنچه را که قادر است به اجتماع بدهد ، و جانشین آن هم در اجتماع آماده شده باشد .

از اینجا باید نتیجه گرفت که در شرایط فعلی جهان استقرار رژیم سوسیالیستی و " حکومت کارگری " در کشورهای عقب مانده غیر ممکن است و سربانی بیش نیست و دیدیم که " راه رشد غیر سرمایه داری " نیز اختراعی است که در آنجا که عمل میشود به یک سرمایه داری دولتی بدل میشود که در نتیجه اصرار در صنعتی کردن سریع کشور و " ملی " کردن های با عجله که همان دولتی کردن است قشر جدیدی را به وجود میآورد که معمولاً جای استعمار را می گیرند و در تحمل و وفور نعمت زندگی میکنند ، در حالیکه اکثریت قاطع مردم از ابوابی ترین وسایل زندگی ، حتی سیب زمینی و شیر برای کودکانشان بقیه در صفحه بعد

دکتر کشاورز در بحث "حزب توده"

بی نصیب اند. و میدانیم که مثال‌ها در این باره کم نیستند. تا دنیا این هست که می بینیم و تا دوا بر قدرت مردم جهان را راحت نمی گذارند وظیفه سوسیالیست های ایران توجه به منافع ملی کشورشان و دفاع از منافع اکثریت قریب به تمام مردشان است و توجه به واقعیات و احتراز از چپ روی کوه دکانه. این رویه ملی گرائی سوسیالیست های کشورهای عقب مانده به هرحال تا روزی که انقلاب سوسیالیستی انسانی و دموکراتیک در کشورهای بزرگ صنعتی جهان انجام گیرد باید ادامه یابد. و برای آرزوی مردم کشورهاییان لازم نیست که ما تکلیف معین کنیم.

۱۳ - درباره "مرگ حزب توده" باید گفت که تا دنیا این هست که می بینیم و تا دوا بر قدرت وجود دارند، احزاب مانند حزب توده به عنوان واحد و سازمان سیاسی و طرزتفکر و نحوه مبارزه به وجود خواهند آمد همانطور که از طرف دیگر احزاب مدافع سرمایه داری و رژیم های شبیه ژنرالها (پینوشه و دیگران) ظاهر خواهند شد. تاروی که فقر و ترس و جهل و بیماری و استثمار از بین برود (به تدریج).

آقای رامین به درستی از "مای اردوگاهها" صحبت می کند. "مای اردوگاهها" یعنی چپ مستقل ایران در شرایط امروز جهانی باید پرچم ملی را به دوش بکشیم، اگر نمی خواهیم به روز حزب توده ایران بیقیمت، اگر می خواهیم اعتماد اکثریت مردم ایران را جلب کنیم و اگر نمیخواهیم مردم را بفریبیم.

چپ مستقل ایران باید با حفظ و دفاع از منافع اکثریت مردم کشور، صادقانه از رفتن به طرف یکی از ابرقدرتها سرباز بماند. چپ مستقل ایران باید سازمان مستقل خود را داشته باشد و آن چپ ها که راست می گویند و رنگی بسته گفتم ندارند باید در چنین سازمانی جمع شوند و گروهها و گروهکهای خود را منحل کنند. نزدیک شدن گروههای مختلف دست راستی به سلطنت طلبان (به نطق های اخیر این آقایان توجه کنید) باید درسی برای "چپ مستقل ایران" باشد که باید با ائتلاف با همه سازمان ها و شخصیت های سیاسی، ملی، ترقی خواه و دموکرات سازمانی رابه وجود آورند و حکومت "چپ با وسط" ملی را در ایران به وجود آورند. چنین حکومتی باید حافظ منافع تمام طبقات زحمتکش و ملی باشد و فقط قشرهای وابسته به بیگانگان را از خود براند.

از نظر روابط دولتی خارجی باید صادقانه از اینکه ایران به پایگاه تبلیغاتی یا ارتشی علیه یکی از ابرقدرتها تبدیل گردد جلوگیری کند. عده زیادی از سازمانهای موجود در ایران و

مدعیان نجات ایران ظاهراً این رویه را قبول دارند ولی در حقیقت طرفداران یکی کامل به آمریکا هستند و گاهی ایمن را علناً می گویند و می نویسند. چنین سیاست یکطرفه برای ایران سم مهلک است. ایرانی که روزی پل پیروزی نام گرفته بود باید امروز صادقانه "پل صلح" باشد. (رجوع شود به جزوه "جبهه آزادی میهن" نوشته دکتر کشاورز)

اما درباره رهبری نهضت آینده ایران و رول بورژوازی در ایران فردا باید گفت رهبری نهضت مردمی را به کسی دودستی تقدیم نمی کنند. باید خود را قابل آن نشان داد و در مبارزات طولانی درستی راه و پیکار را نشان داد. باید قبول کرد که رهبری حزب توده ایران و به خصوص "گروه کامبخش" کیانوری "چنان ضروری به "چپ" زده اند که جبران آن آسان نخواهد بود ولی ممکن است. اگر من در بالا و نوشته های خود از "شخصیت های سیاسی" صحبت می کنم، از آن نظر است که اولاً ست چند هزار ساله بشر، جنبشها و نهضت های مردمی را به تدریج در یک فرد خلاصه میکند: مزدک، مانی، بابک، ارانی، همدق و درخاچ نلین، مائوتسه دون و

غیره. ثانیاً بعضی از شخصیت های سیاسی مانند صدق به تدریج به مرکز جاذبه ای تبدیل می شوند که مردم با اعتماد به دنبال او و سازمانی که او در آن است روان میشوند. ایمن سازمانهای سیاسی هستند که باید در کنار یک رهبری دستجمعی سخنگویان یا سخنگوی خود را کنترل کنند و به او اجازه سوء استفاده ندهند. گفته آقای بهرام در رابطه با این ساله بسیار درست است و ولی به نظر من قبل از تشکیل "جبهه" باید سازمانی ملی، دموکراتیک و ترقی خواه تشکیل شود که ابتدا اکثریت آوارگان از میهن را سازمان داده و آنگاه "سیمان" و جمع آورنده دیگر سازمانها و شخصیت های ملی، ترقی و دموکراتیک گردد و آنگاه با کار در داخل به سرنگونی رژیم استبدادی فعلی بپردازد. آنها که در این راه قدم بر ندارند به تجزیه ایران کمک کرده اند و در مقابل تاریخ گناهنا بخشودنی مرتکب شده اند.

۱۴ - اما درباره "شورای ملی مقاومت". این سازمان دارای اشتباهاتی است که باید رفع شود، باید انتقادات بی غرضانه را بپذیرد و خود را اصلاح کند. لجاجت در توجیه خطا و اشتباه دوستان را می راند، دشمنان را خوشحال میکند. اقرار به اشتباه سازمانها و مردان سیاسی را بزرگ می کند و اعتماد مردم را به آنان جلب می کند. من درباره ایمن انتقادات در دیدار خود در پاریس با آقای رجوی کمی پس از ورود به پاریس مصلحتاً ذکر داده ام و صحبت کرده ام و بعد ها نیز نوشته ام. (به کمکی ناچیز در راه اتحاد ایرانیان و جبهه آزادی میهن - نوشته دکتر کشاورز مراجعه شود.) به نظر من آنتالیز آقای پدram درباره "شورای ملی مقاومت" مصفاغه است ولی باید مصفاغه بگویم که جورانه نیست. ترسی از این نداشته باشیم که از خود انتقاد کنیم، انتقادات را بپذیریم، هوای تمیز و آزاد به درون بحث خود وارد کنیم. باید با نهایت صداقت قبول کرد که "سازمان مجاهدین" و "شورای ملی مقاومت" تنها آلترناتیو دموکراتیک خارج از کشور نیست و اشتباهات اخیر آن به این سازمان صدمه زده است و این را باید قبول کرد.

این بود خلاصه ای از نظرات من درباره "میزگرد" و مسائلی که در آن مطرح شد.

یا سلام دکتر فریدون کشاورز

ژنو ۱۵ ژوئن ۱۹۸۳

گفتگویی با دکتر کشاورز

مسائل گذشته جنبش و بازگو نمودن مطالب مربوط به دوران فعالیت خودشان در رهبری حزب توده به این امر مبادرت ورزیده اند، جای بسی خوشوقتی است. ولی ما نیز در ایمن جایسهم خود لازم میدانیم دست کم برخی از نکات را گوشزد و برخی سئوالات را طرح کنیم که در صورت حضور آقای کشاورز در میزگرد متقابلاً از ایشان میگردیم.

امید داریم که کوشش های دو جانبه در این زمینه دنبال شود، آنچه گفتنی است بعد از سالیان دراز بازگو کردن تانسلی جوان و مبارز ایران با آشنائی به تجربیات و خاطرات سیاسی کوشندگان و شرکت کنندگان در جنبش به شناخت و آگاهی ژرف تری از حقایق تاریخی جنبش ایران دست یابد و آن را توشه پیکارهای رهایی بخش آینده خود بسازد. این وظیفه ایست که تمام کوشندگان و شرکت کنندگان در جنبش های سیاسی - اجتماعی ایران در برابر جنبش چپ و همه نیروهای استقلال طلب و آزادی خواه ایران بعهده دارند. و اما توضیحات و سئوالات ما پیرامون نامه آقای دکتر کشاورز:

آقای دکتر فریدون کشاورز در نامه خود به کراپ بریساکس،

از جان گذشته کی، ایمان و اعتقاد کادرها و بخشی از رهبران حزب توده (استثناء تنها گروه کامبخش - کیانوری هستند) تاکید میکند. او حتی یک جامی نویسد: "اکثریت قاطع افراد و کادرها و حتی بعضی از افراد رهبری حزب توده واقعا به سوسیالیسم انسانی - که باید دموکراتیک باشد، نه دیکتاتوری - اعتقاد داشتند؟ در پاسخ این سؤال که پس چگونه حزبی که دارای این ظرفیت بزرگ از فضائل اخلاقی و آرمان خواهی سوسیالیستی و دموکراتیک بود به منجانب فساد کشیده شد، ایشان همه جا اشاره به گروه کامبخش - کیانوری می کنند که مخصوصاً پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، یعنی در دوره فعالیت غیر علنی حزب، تابعیت از منافع شوروی را بر حزب مسلط کردند. "غیر قانونی شدن حزب... باعث شد که... رهبری حزب بطور انحصاری در اختیار طرفداران گروه کامبخش - کیانوری بیافتد... که دستور از بیگانه می گرفتند". "در دوران علنی فعالیت حزب رهبری حزب در مجموع مستقل بود - گویانکه گروه در آن دائماً گوشش کتصمیمات رهبری در جهت سیاست اتحاد شوروی اخذ کرد."

این ها "بتدریج بر هدف خود که در دست گرفتند انحصاری حزب و حزب را در خدمت سیاست بیگانه (شوروی) گذاشتن بود رسیدند". "با این همه" ایمن گناه حزب توده نیز نبود که بعضی از سرسپردگان به بیگانه خود را بر رهبری رسانند و این حزب را که روزی چشم و چراغ مبارزان خاورمیانه بود به این خفت و خواری کشاندند" در این جا طبیعتاً این سؤال پیش می آید که پس گناه که بود. چه شد که حزب این همه انسان فداکار و شریف و دموکرات و سوسیالیست به متنی در رهبری اجازه داد که حزب را به این روز بنشانند و فرمانبر بیگانه بسازد. آیا زمینه ای آماده نمی بایست در درون و در اندیشه حزب وجود داشته باشد تا این سقوط را اینهمه آسان و تبعیث از شوروی و دست نشاندهانش را این چنان ممکن گرداند. تنها اشاره - آنهم تلویحی ای که در نامه آقای کشاورز به یکی از علت های - به زعم ما کم اهمیت - وجود چنین زمینه آماده ای پیدا میشود، همان اشاره به جاذبه های انقلاب اکبر است که باعث شده بود که "مردان سیاسی خوشنامی که مورد اعتماد مردم ایران نیز بودند به انقلاب اکبر و شوروی با نظر علاقه و احترام بنگرند که البته در مورد اشخاصی مانند دکتر صدق و وظیف ملکی موجب تعجب و روسوفیل شدن آنها نشد، لکن شرافتمندان و جانبازان و معتقدان به سوسیالیسم و دموکراسی در درون حزب توده را به تبعیت و یا دست کم رضا به تبعیت وادار کرد.

در باره این تفاوت عکس العمل آقای کشاورز دیگر اصلاً هیچ توضیحی نمیدهد. در این جاست که به نظر ما باید توجه را عمیق تر کرد. از خطا کارهای و سرسپردگی های کامبخش - کیانوری و گروه آنها به زمینه ای رسید که می گداشت اینها برغم همه خطاها و سرسپردگیها نشان رهبری حزب را به دست بگیرند و آنرا در دست نگاهدارند. در ایمن جاست که باید به توده ایسم نظر انداخت و سرچشمه انحراف را در آن دید، علت را در تصویری دید که حزب توده از سوسیالیسم در ذهن اعضا خود تبلیغ و آنها را آماده کرده بود که همه شرافت، جانبازی و شور و شعور خود را در خدمت استبداد، تعدی و حتی خیانت قسارار دهند، بصیرت و فضیلت آنها را آنقدر از کار انداخته بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از کادریها - بجز جسته حزب در دوران رژیم محمد رضا شاه حاضر شدند جزو گردانندگان دستگاه عظیم سرکوب استبداد شاهی بقیه در صفحه ۱۷

در کردستان چه میگذرد

امور قضائی

۱- با اجازه شما می پردازیم به امور قضائی. آیا در کردستان آزاد شده امور قضائی در تشکیلات مستقلی اداره میشود یا اینکه زیر نظر شوراهاست؟

۲- کار قضائی کردستان آزاد شده در بخش انجام میشود. یکی بخش تخلفات است، که موارد آن دقیقاً پیش بینی شده و در اختیار تمام شوراها قرار دارد. رسیدگی به این تخلفات در صلاحیت شوراها روستائی است و آنها در این موارد مستقلاً قضاوت میکنند. از آن گذشته شوراها نخستین مرجع قانونی برای رسیدگی به نزاعهای احتمالی هستند که اگر ساده باشد خود آنها تصمیم میگیرند و اگر پیچیده و سنگین باشد به مراجع بالاتر رجوع میدهند. ضمناً باید تأکید کنم که خوشبختانه تقریباً دیگر نزاعی میان اهالی روستائی به چشم نمیخورد و در مناطق آزاد شده کردستان از درگیریهای زمان شاه که در هرآبادی بکرات و به صورت شدید اتفاق می افتاد و اکنون هم به میزان به مراتب بالاتری در مناطق تحت سلطه رژیم خمینی اتفاق می افتد و اکثراً محصول برخورد خصمانه و سوجدویانه زاندارها و پاسداران است و دیگر خبری نیست. در هر حال اگر موردی پیش بیاید شورای روستائی مربوطه رسیدگی میکند. ولی از آنجا که مسائل بفرنجتری هم میتواند پیش بیاید و میدانید که قضاوت کار ظریفی است و احتیاج به تخصص دارد، ما در کمیسیون امور اجتماعی بخشی را به نام بخش قضائی برای رسیدگی به امور پیچیده تر تشکیل داده ایم. در این بخش متخصص امور قضائی که قبلاً هم قاضی بوده اند و در دادگستری کار میکردند و یا افرادی که به خاطر مشاغل گذشته شان در امور قضائی تجربه کافی دارند، کار میکنند. این متخصصین به عنوان صاحب نظران امور قضائی در مناطق مختلف پخش شده اند و بر امور قضائی نظارت میکنند. در ضمن ما کلاسهای قضائی تشکیل داده ایم که بتوانیم افراد را در دوره های کوتاه یکی دو ماهه برای رسیدگی به مسائل جزئی آماده کنیم. این افراد معمولاً یا خود عضو شوراها هستند و یا در جنب شوراها به عنوان مشاور قضائی فعالیت میکنند. و اما رسیدگی به امور جنائی و حقوقی در صلاحیت بخش قضائی مرکزی است که جزو کمیسیون امور اجتماعی است. بنابراین موارد جنائی، موارد پیچیده حقوقی و یا مواردی که شوراها نتوانند حل کنند در ابتدا به قاضی حاضر در منطقه رجوع میشود. اگر در آنجا حل نشود به خود بخش مرکزی محول میگردد. در آنجا قاضی با هم می نشینند و اظهار نظر میکنند و رای نهائی را صادر میکنند و چون هنوز شورا به آن صورت که باید و شاید بسه وجود نیامده و اصولاً شوراها منطقه هنوز انتخاب نشده اند، احکام صادره، خصوصاً در مورد دعوای حقوقی از صد هزار تومان به بالا و همچنین احکام جنائی که احیاناً مستلزم حبس طولیل مدت و یا احیاناً اعدام باشند، باید حتماً به تصویب دفتر سیاسی برسد تا مبادا خدای نخواستہ اشتباهی رخ دهد و حق کسی پایمال شود. بنابراین احکام سنگین باید این مدارج را طی کنند تا در صورت برحق بودن حکم، دستور اجراء به زندان حزب داده شود.

۳- این زندانها که به آن اشاره میکنید، متعلق به حزب دموکرات هستند یا سازمانهای دیگر - که البته منظور بیشتر گروه له است - نیز جداگانه برای خود زندان دارند؟

۴- ممکن است گروهی برای خود زندان داشته باشند، ولی آنچه مسلم است، مسئولیتی که در قبال حزب دموکرات

قرار دارد و به حکم اطمینان قطعی و کاملی که اکثریت مردم کردستان به این حزب دارند، ما ناچار به تشکیل زندان شدیم. بد نیست اطلاع داشته باشید که از بسیاری از شهرها که تحت سلطه رژیم خمینی قرار دارند مردم دعوای خود را نزد مراجع قضائی حزب به قضاوت می گذارند برای اینکه اطمینان دارند که این رسیدگی عاری از هرگونه غرض است و به هر حال حق به حقدار میرسد. بنابراین به حکم مسئولیتی که برعهده حزب است، طبیعی است مراجعین بیشتر به حزب دموکرات روی می آورند، لذا تعقیب متخلفین نیز بیشتر از طریق ارگانهای حزب انجام میگردد. همینطور شوراها معمولاً به حزب مراجعه میکنند و پرواضح است که در این شرایط حزب باید حتی بیش از میزان فعلی زندان داشته باشد. البته این واقعاً میل ما نیست که زندان داشته باشیم، ولی ملاحظه میکنید که ما از یکطرف در جنگ فوق العاده خونینی هستیم و این جنگی است که از جانب ستگران رژیم خمینی به ما تحمیل شده است، بنابراین اسرای جنگی و کسانی که به نحوی بخواهند در مقابل نیروهای آزاد بخواه قرار گیرند دستگیر، محاکمه و مجازات می شوند. از طرف دیگر باید توجه داشت که در کردستان هم مانند سایر نقاط ایران مردم سالیان طولانی زیر سلطه حکومتهای استبدادی و شاهنشاهی بوده اند، فرهنگ لازم به مردم آموخته نشده است، اصول اخلاقی آنطور که باید و شاید در میان مردم بسط و گسترش نیافته است و طبیعی است که گاهی تخلفاتی حتی در سطح قتل پیش می آید و حزب دموکرات به عنوان سازمانی که خود را در خدمت مردم می بیند نسبت به آنها احساس مسئولیت میکند. خوشبختانه موارد اخیر به حد اقل خود رسیده است و همانطور که قبلاً اشاره کردم به پیچیده قابل مقایسه با دوران شاه و یا دوران کنونی در سایر نقاط ایران نیست، با وجود اینکه در اینجا اکثر مردم مسلح هستند. به هر حال ما نمیتوانیم از مسئولیت رسیدگی به جرائم شانه خالی کنیم، گرچه این آرزوی دیرین ماست که روزی تمام زندانها برجیده شده و به جای آنها دانشگاه و مدرسه ساخته شود. در حال حاضر ما دو زندان مرکزی داریم که تعداد زندانها در آنها برحسب شرایط کم و زیاد میشود. اکثر زندانیان ما جزو جنایتکاران جنگ هستند که یا در سنگرهای دشمن دستگیر شده اند و یا در درگیریهای مسلحانه مجروح و پس از معالجه در بیمارستانهای حزب به زندان منتقل شده اند. تعدادی هم زندانی عادی داریم که مرتکب جرمی شده اند و اکنون حکم دادگاه در مورد آنها اجرا میگردد.

۱- اینها با اسرای جنگی در یک محل زندانی هستند؟

۲- میدانید که شرایط خیلی چیزها را به ما تحمیل میکند که با خواست ما در تطابق نیست. محل زندانهای ما بر حسب ضرورت اغلب تغییر می یابد. به همین دلیل تفکیک زندانیان به علت کمبود جا و مشکلات امنیتی و حفاظتی امری است بس مشکل. از اینرو گاهگاهی بالاچار زندانیان برای مدت کوتاهی باهم مخلوط میشوند.

۳- آیا در بین زندانیان، زندانیان سیاسی هم هستند، یعنی افرادی که صرفاً به خاطر داشتن عقاید سیاسی شان زندانی شده باشند؟

۴- ما به پیچیده کسی را به خاطر عقاید سیاسی دستگیر و زندانی نمیکیم. چنین رفتاری با اصول اعتقادی ما به عنوان حزبی که به آزادی و دموکراسی عمیقاً معتقد است در تناقضی باشد. ما به آزادی عقیده و بیان احترام میگذاریم و هیچگونه قید و شرطی هم برای آن قائل نمیشویم. منتها چه قبل از کنگره پنجم چه بعد از آن بر

اساس تحلیلی که وضع کشور و خصوصاً اوضاع کردستان داشتیم بعضی از نیروها را به عنوان ستون پنجم رژیم ارزیابی کردیم، از جمله توده ایها، به ویژه گروه جاش هفت نفری و چریکهای اکثریتی به عنوان عاملین دستگاه و حکومت در کردستان آزاد شناخته شدند. بنابراین اگر یکی از اینها بخواهند در کردستان بمانند و کماکان تبلیغات زهرآگین علیه دژ انقلاب ما و اهداف خلق ما بنمایند و از آن گذشته برای رژیم جاسوسی کنند، ما نمیتوانیم تحمل کنیم، اگر گذشت کنیم در واقع به خلقمان خیانت کرده ایم. ما هم اکنون از اینسبب تیپ افراد در زندان داریم و تعدادی از اینها را هم به تدریج، بعد از اینکه متنبه شدند، یا در عمل دیدند که حق با افرادی است که در کردستان نهضت هستند و خود آنها مرتکب جرم جاسوسی شده اند، از زندان آزاد کرده ایم. چند نفری هستند که در آینده نزدیک ترتیب آزادی آنها را نیز خواهیم داد. البته اینها حالا دیگر نمیدانند به کجا باید بروند، چون در عمل چوب دوسر طلا شده اند.

۱- اگر درست فهمیده باشم، دستگیری این افراد صرفاً به خاطر جرمی است که مرتکب شده اند، یعنی جاسوسی و نه به خاطر عقیده ای که داشته اند. اگر جاسوسی نمیکردند - حتی اگر عقاید آنها مخالف حزب دموکرات و یا بالاتر از آن مخالف اهداف جنبش رها تیخ کردستان بود، زندانی نمی شدند.

۲- البته اگر کسی مخالف جنبش رها تیخ کردستان باشد و مقابلت تعهداتی در قبال دستگاه حاکم داشته باشد، کاری جز جاسوسی نمیتواند بکند و این یک امر طبیعی است. ولی اگر کسی مخالف حزب دموکرات کردستان باشد، برای ما به پیچیده مساله ای نیست. کما اینکه هم اکنون در کردستان آزاد گروههای کوچکی هستند که حزب ما را تأیید نمیکند و حتی به حزب ما فحش هم میدهند، در عین حال در واقع در پناه حزب ما به کار خود ادامه میدهند و ما تا آنجا که بتوانیم حتی امنیت آنها را نیز تا مین میکنیم. در مورد حزب توده هم تا زمانی که شروع به فحاشی و اتهامات ناروا نکرده و وارد مرحله جاسوسی برای رژیم نشده بود، مساله همینطور رفتار میکردیم، به آنها اجازه فعالیت داده بودیم و آنها در خیلی از شهرها مشغول بودند و کسی هم به کارشان کاری نداشت. چون ما اسم حزب خود را جسدی تلقی میکنیم و اینرا حق مسلم افراد و سازمانها میدانیم که افکار و عقاید مغایر و متضاد با ما داشته باشند و اصولاً این تضاد فکری را به عنوان پیش شرط تحقق دموکراسی و پیشبرد اهداف انقلاب ارزیابی میکنیم. ما بر این واقعیت کاملاً آگاهیم که رشد جامعه بدون پذیرش پلورالیسم فکری و عقیدتی ممکن نیست. در عین حال باید تأکید کنیم که میان عقیده داشتن و آنرا آزادانه ابراز کردن و جاسوسی برای یک رژیم سرکوبگر، تفاوت فاحشی وجود دارد. واقعیت این است که از جاسوسان نمیتوان گذشت و خیانت را هم نمیتوان تحمل کرد.

۱- رژیم خمینی بارها و بارها به دروغ اعلام کرده است که اسرای جنگی در زندانهای حزب دموکرات شکنجه می شوند. من خود از زندانهای حزب بازدید کردم و با بسیاری از زندانیان، از پاسدار گرفته تا بسیجی، و سرباز یا افسر ارتش و حتی جاشهای بنام به گفتگو نشستیم. هیچیک از آنها چنین ادعائی را تأیید نمیکرد، برعکس در زمینه شیوه رفتار مسئولین زندان همگی به اتفاق، نظر بسیار مثبتی داشتند و حتی برای نمونه یک مورد را هم سراغ نداشتند که زندانی مورد شکنجه که هیچ، مورد توهین قرار گرفته باشد. می بخشید، فقط یک مورد بود که گویا یکی از زندانیان بقیه در صفحه بعد

در کردستان چه میگذرد

از جانب یکی از زندانیان مورد توهین قرار گرفته بود. طبق گفته همین زندانی او به رئیس زندان شکایت میکند و رئیس زندان هم بلافاصله دستور توبیخ زندانیان را صادر و او را از کار برکنار میکند. مع الوصف اجازه بدهید در این مورد از خود شما هم سؤال کنم.

۲- ما اصولاً افراد را به خاطر انتقامجویی زندانی نمیکیم بنابراین دلیلی ندارد که آنها را شکنجه کنیم. برنامه ما برای زندانیان یک برنامه روشنگرانه است. نظر ما این است که این افراد شنستشوی مغزی شده اند و یا به هر دلیلی انحرافات فکری دارند، تحت تاثیر تعصبات خشک ارتجاعی قرار گرفته اند و فاقد اطلاعات درباره واقعیات موجود و اهداف جنبش مقاومت کردستان هستند. از این نظر خوب است مدتی با ما زندگی کنند، واقعیات را ببینند، اطلاعات لازم کسب کنند تا شاید بتوانند آنها نیز در پیش برد امر انقلاب سرتاسری ایران سهمی داشته باشند. من معتقدم که ما دموکراتیک ترین شیوه ممکن را در برخورد با زندانیان دنبال می کنیم و باید بگوییم که مثلاً کوانسیون ژنو به معنای واقعی و موبه مورد زندانیان ما اجرا می شود و همانطور که بارها خبرنگاران آمده اند و دیده اند و خود شما هم مشاهده کرده اید همه قبول دارند که شیوه اداره زندانیان و رفتار ما با زندانیان از جمله افتخارات حزب ماست. ما حتی برای زندانیان کلاس درسی درست کرده ایم و در زندان هم زبان کردی، هم زبان فارسی و حتی زبان انگلیسی تدریس میشود و هرکس بخواهد میتواند در این کلاسها شرکت کند. این کلاسها در اکثر موارد بوسیله خود زندانیان اداره میشود. هرکمی که آنها از ما بخواهند در صورت امکان در اختیارشان میگذاریم. نمی خواهم مقایسه کنم، ولی خود من سیزده سال زندان شاه را تحمل کرده ام، ولی میدانید که حتی در بهترین دوران خبری از این حرفها نبود. ما برای زندانیان علاوه بر کلاس شرکت تعاونی درست کرده ایم، استخر و حمام ساخته ایم و سایر تسهیلات لازم و ممکن را که لازمه یک زندگی عادی است برای آنها فراهم آورده ایم. ما هرگز خوراک زندانی را از خوراک پیشمرگان یا مسئولین زندان جدا نکرده ایم، همه از یک دیگ میخورند و از یک آب مینوشند. ما زندانیانی داریم که زمینه آزادی آنها فراهم شده است، میخواهیم آنها را آزاد کنیم ولی خودشان حاضر نمیشوند زندان را ترک کنند. هم اکنون پنج یا شش نفر حکم آزادیشان را دریافت داشته اند، ولی کتبا به ما اعلام کرده اند که می خواهند در اختیار حزب قرار گیرند. ما حتی پاسدارها را - تاکید میکنم پاسدار، زیرا آنها متعصب ترین زندانیان هستند - تا آن حد آگاه کرده ایم که هم اکنون در لباس پیشمرگ در کنار پیشمرگان حزب خدمت میکنند و این به نظر من نشانه انسانی ترین رفتار با زندانیان است.

۳- رفتار رژیم با زندانیانی که شما آزاد میکنید چگونه است؟ انطور که من از خود زندانیان شنیدم آنها از آزاد شدن و بازگشت به محل سکونتشان سخت هراس دارند. گویا حزب دموکرات اخیراً اعلامیه ای صادر کرده و از صلیب سرخ جهانی درخواست رسیدگی به وضع این زندانیان کرده است.

۴- میدانید که ما هم افرادی در زندانهای رژیم داریم، از پیشمرگ گرفته تا کادرها و هواداران حزب. ما بارها پیشنهاد کرده ایم که این افراد را با زندانیان ما معاوضه کنند. متأسفانه رژیم مدت مدیدی است که دیگر حاضر به

معاوضه نیست. از طرف دیگر بکرات دیده شده است که ما زندانی را آزاد کرده ایم و حتی در قبال دریافت رسیدن او را به ماورین رژیم تحویل داده ایم، بعد از چهار پنج ماه خانواده زندانی به ما مراجعه کرده و تقاضای ملاقات با زندانی مربوطه را نموده است. ما توضیح داده ایم که او را ما همایش آزاد کرده ایم و هم از راه یوی حزب اعلام کرده ایم و هم از ماورین رژیم رسید دریافت داشته ایم. در اینگونه موارد وقتی ما با کمک خانواده ها جریان را پیگیری و تحقیق کرده ایم، متوجه شده ایم زندانی را ماورین رژیم آزاد نکرده اند. یا او را به صف اول جبهه فرستاده اند یعنی روی مینها و یا اعدامش کرده اند تا اولاً از او انتقام بگیرند که تسلیم شده است و ثانیاً حزب ما را در میان مردم بدنام کنند و چنین شایع کنند که گویا حزب زندانیان را میکند. ما برای پیشگیری از این شایعه پراکنی ها و نیز برای اینکه زندانیان بتوانند هرچه زودتر با اطعیان خاطر به آغوش خانواده های خود بازگردند، اخیراً طی یک اعلامیه رسمی از سازمان صلیب سرخ جهانی درخواست کرده ایم ۱- نفر زندانی را که هم اکنون می خواهیم آزاد کنیم در یکی از نقاط نزدیکهای سردشت از ما تحویل بگیرد. متأسفانه این سازمان از انجام وظایف خود شانه خالی می کند و با اشاره به اینکه ما یک حکومت رسمی نیستیم به درخواستهای ما توجه نمیکند و گرنه ما حاضریم حتی تمام افرادی را که هم اکنون در زندانهای ما به سر می برند، که بیش از ۴۰۰ نفرند، به سازمان صلیب سرخ تحویل دهیم مشروط بر اینکه بتوانند سالم به محل سکونتشان بازگردند. من فکر میکنم بسیاری از زندانیان واقعیات را به خوبی درک کرده اند و حالا دیگر انسانی فکر میکنند و متوجه شده اند که رژیم به خلق کرد زور میگوید و حقوق مسلم ما را پایمال می کند. ضد ما همانطور که گفتیم بهیچوجه انتقامجویی و آزار زندانیان نیست. به همین دلیل با زهم روی پیشنهاد خود تاکید میکنیم و میگوئیم که حاضریم، هر لحظه شرایط فراهم شود، تمام زندانیان را آزاد کنیم.

۵- تاکنون صلیب سرخ عکس العملی از خود نشان نداده است ؟

۶- رسماً خیر. البته باید توجه داشت که در ایران برای صلیب سرخ هم تامینی وجود ندارد که بتواند زندانیان را تحویل بگیرد. به هر حال به اعلامیه رسمی حزب تا کنون پاسخی نداده اند، در خارج هم اقدام کرده ایم، سسر می دوآند و اقدامات احتمالی خود را منوط به رضایت این یا آن دولت می کنند. ما انتظار داریم که این سازمان زودتر به ندای ما پاسخ دهد و برای رهائی این افراد بدبختی که به هر حال فریب خورده اند، فکری بکند.

مسائل کشاورزی و دامداری

اصلاحات ارضی

۷- اگر اجازه بدهید اکنون می پردازیم به مسائل کشاورزی و به خصوص مسائل ارضی. مساله ارضی نه تنها در کردستان، بلکه در تمام نقاط ایران یکی از عمده ترین مسائل اجتماعی و اقتصادی را تشکیل میدهد و نه رژیم شاه و نه رژیم خمینی هیچیک نتوانستند در این زمینه اقدامات اساسی بکنند. آیا شما در این زمینه راه حلهائی پیدا کرده اید؟

۸- مساله زمین از قدیم به خصوص در کردستان به عنوان یکی از مراکز فتوایلیسم در ایران، مساله بسیار ریشه دار و بفرنجی بوده است و حتی اصلاحات ارضی شاه هم نتوانست تأثیر قاطعی در این زمینه داشته باشد. از بدو انقلاب تا یکسال و نیم پیش مشکل زمین روز به روز شدیدتر میشد و طبیعی

است که مردم از حزب دموکرات نیز انتظار رفع این مشکل را داشتند. متأسفانه بسیاری از گروهها و سازمانهای کوچک با این مشکل کاملاً غیرمسئولانه برخورد می کردند، می رفتند بدون برنامه سترای میکردند، مال اینها به آن و مال آنرا به سه دیگری میدادند، بدون اینکه جوانب مختلف امر را در نظر بگیرند و طبیعی بود که این اقدامات اراده گرایانه و غیرمسئولانه مشکل ما را نه تنها حل نمیکرد، بلکه آنرا بیشتر هم کرده بود. از اینرو حزب به طور جدی در صدد پیدا کردن راه حل برآمد. بدین منظور سمیناری با شرکت متخصصین و کارشناسان تشکیل داد و از این طریق طرحی تدوین کرد که از یکسال و نیم پیش در مناطق آزاد شده کردستان اجرا میشود. طبق این طرح ما مناطق را به سه دسته تقسیم کرده ایم، منطقه یک، منطقه دو و سه. هر یک از این مناطق همانطور که در طرح هم منعکس است به نسبت میزان زمین موجود مورد توجه قرار گرفته است. در هر سه منطقه ما با در نظر گرفتن عوامل گوناگون، سهمیه هر خانواده را تعیین کرده ایم. بر اساس این تقسیم بندی سهمیه هر خانواده در منطقه یک شش هکتار زمین آبی و ۱۲ هکتار زمین دبی، در منطقه دو سه هکتار زمین آبی و هشت هکتار زمین دبی و در منطقه سوم دو هکتار زمین آبی و چهار و نیم هکتار زمین دبی تعیین شده است. طبیعی است مراتع و امور دامداری را نیز در این طرح منظور داشته ایم. همانطور که میدانید کردستان ما یک منطقه مختلط تولید کشاورزی و دامداری است. ما در عرض سال گذشته با چند اکتیویست داشتیم - البته باید تاکید کنم که ما متخصص تحصیل کرده در این زمینه نداریم و در تقسیم اراضی از افرادی استفاده شده است که دارای تجارب در امور کشاورزی هستند. کوشش کردیم طرح موجود را پیاده کنیم. این اکتیویستها توانستند در مجموع در سال گذشته ۶۸۲ هکتار زمین در قریب صد روستای مناطق آزاد شده میان کشاورزان تقسیم کنند. البته اگر به اندازه کافی پرسنل و متخصص در اختیار داشتیم، تا کنون در سراسر مناطق آزاد شده این طرح را پیاده کرده بودیم. ولی همانطور که اشاره کردم امکانات ما محدود است و ناگزیر با همین سرعت کار را ادامه میدهم تا آنرا به آخر برسانیم. علاوه بر صد روستائی که اشاره کردم در برخی از دهات دیگر نیز تقسیم اراضی انجام شده است که هنوز آثار دقیقش در دست نیست. جالب توجه این است که در مجموع در هیچیک از موارد اصطلاحاتی بوجود نیامد که قابل عرض باشد. در بسیاری از روستاها خود مالکین از اقدامات استقبال میکردند و می گفتند ما دامیکه اینکار از طرف حزب دموکرات انجام میشود ما قبول داریم و برنامه های حزب را با جان و دل می پذیریم. توضیح بدهم که خود ما کاملاً واقف هستیم که طرحی را که اجرا شده است بهیچوجه نمیتوان به مثابه راه حل نهائی تلقی کرد. ما بهیچوجه مدعی نیستیم که مساله ارضی را برای همیشه در این روستاها حل کرده ایم ولی در هر حال با توجه به شرایط گوناگون و امکاناتی که ما در اختیار داریم گام مفیدی است و چون مردم راضی هستند برای ما هم شوقی است که فعلاً همین راه را ادامه دهیم.

۹- در بالا به تقسیم بندی زمینها اشاره کردید. ممکن است بگوئید معیار این تقسیم بندی چیست ؟

۱۰- ما در کردستان مناطقی داریم که در آنها زمین زیاد است و غلیظ کم و بالعکس مناطقی که در آنها غلیظ زیاد است و زمین کم و بالاخره مناطقی که زمین غلیظ کم و بیش به میزان برابر موجود است. برای اینکه بتوانیم تناسبی میان دامداری و کشاورزی برقرار کنیم این تقسیم بندی را کرده ایم. البته بقیه در صفحه بعد

در کردستان چه میگذرد

مواردی پیش آمده است که در ارزیابی‌ها اشتباه کرده ایم و پس از بررسی مجدد تقسیمات جدید کرده ایم .

۸ - نتیجه اصلاحات ارضی که البته مدت زیادی از آغاز آن نمیگذرد ، تا کنون چه بوده است ، آیا این تقسیم اراضی باعث رشد تولید شده و یا بالعکس اشکالاتی در این زمینه به وجود آورده است ؟

۹ - بلاترید اگر عامل جنگ نبود وضع بهتر از این بود که هست . اینرا هم اضافه کنم که ما برای تقسیم اراضی دو شیوه متفاوت داریم . در مواردی زمین به اندازه کافی موجود است به طوری که هر خانواده میتواند سهمیه خود را دریافت نماید . ولی در مواردی زمین به اندازه کافی موجود نیست . در این موارد ما کار اشتراکی و مالکیت اشتراکی را پیشنهاد میکنیم . گرچه نمیشود ادعا کرد که این تولید و مالکیت اشتراکی نیازهای مردم را کاملا تامین کرده است ولی مسلما در بهبود وضع آنها تاثیری زیادی داشته . زمین هرچه کمتر باشد ، بازدهش هم کمتر است . حال فرض کنید در یک خانواده سه چهار مرد باشند که آماذگی برای کسار داشته باشند ، ولی زمین به آن اندازه موجود نیست که همه آنها بتوانند به کار زراعت مشغول شوند . در این صورت یکی از آنها را برای کار در - بگوئیم کمون - اختصاص می دهند و بقیه میروند در جایی دیگر کار میکنند . من میتوانم با اطمینان کامل بگویم که اگر جنگ نبود و محاصره اقتصادی وجود نداشت ، میزان تولید به مراتب بالاتر میرفت . وقتی زمین مال خود مردم باشد - چه فردی چه اشتراکی - به آن دل بستگی پیدا میکنند ، با میل و رغبت کار میکنند ، برای هر وجب آن دلسوزی میکنند . لازم به توضیح نیست که میان کسار برای ارباب در مقابل نان بخور و نمیری و کار برای خود و خانواده خود چه از نظر اقتصادی و چه از نظر روانی تفاوت فاحشی وجود دارد . بنابراین هنگامیکه زمین متعلق به خود مردم باشد ، بازده زمین هم بیشتر خواهد بود .

۱۰ - شما به جنگ به عنوان یک عامل بازدارنده تولید اشاره میکنید ، منظور این است که جنگ باعث میشود مردم نتوانند از وسایل تولید مانند تراکتور ، کود شیمیایی و غیره استفاده کنند ؟

۱۱ - عامل جنگ مسائل زیادی را در کردستان پیش آورده است . یکی از این مسائل محاصره اقتصادی است . بسیاری از روستاهای مناطق آزاد شده نمیتوانند به علت فقدان گازوئیل و قطعات یدکی از تراکتورهای خود استفاده کنند . البته رژیم حاضر است در بعضی از مناطق که به آن دسترسی دارد به روستائیان گازوئیل و وسایل یدکی بدهد مشروط بر اینکه آنها برای دستگاه جاسوسی کنند ، مشاهدات و اطلاعات خود را درباره فعل و انفعالات و رویدادهای ده و نیز درباره اهالی ده در اختیار رژیم قرار دهند . طبیعی است که مردم زیر بار این ننگ نعیروند و ترجیح میدهند با گاو و یا حتی با دست زمین خود را شخم بزنند . از طرف دیگر یورشهای بی دریغی و وحشیانه دستگاه به دهات است که نتیجه انزوی و بیانی و خانمانسوزی است . برای رژیم زراعت و زارع کاملاً بی ارزش است . در همین یکی دو سال اخیر صد ها مزرعه را آتش زده و مردم را آواره کرده اند . بسیاری از رازمین نمیتوانند به خاطر جنگ در تمام طول سال حتی یک وجب از زمین خود را هم کشت کنند . نتیجه اینکه مجبور میشوند زمین را رها کنند و به شهرها پناه ببرند . میدانید که در سالهای اخیر جمعیت تمام شهرهای کردستان به شدت افزایش یافته است ، زیرا در برخی از دهات تمام

امکانات زیست و تامین معاش از مردم سلب شده است . تمام اینها عواملی هستند که سرعت رشد تولید را کند می کنند و سطح آنرا در مجموع پائین نگه میدارند . تا آدم نبیند نمیداند که این رژیم چه فجایعی به بار آورده است و چه جنایتهایی میکند . عواقب این جنایات نسلاً ادامه خواهد یافت . این رژیم با همه چیز ، با مزارع ، با چراگاهها و حتی با جان روستائیان بیگانه و بی دفاع دشمنی میورزد . مواردی پیش آمده است که پاسداران در پایگاهشان بر سر یک قطعی سیگار شرطی بندند که کدامیک میتوانند دهقانی را که در فاصله دوری مشغول شخم زدن است هدف گلوله قرار دهند . یا بارها مشاهده شده است که هلیکوپتر یا هواپیمائی برای عملیات جنگی به منطقه ای پرواز میکند ، در میان راه در پائین چند زارع را می بیند که مشغول زراعت اند ، همینطور تفننی ، برای خالی نبودن عریضه و یا شاید خرید شیرینی بومی هم روی سر آنها می اندازد .

اقتصاد قاجاق

۱۲ - عواملی که شما برشمردید ، از جمله عامل جنگ ، محاصره اقتصادی و غیره باعث میشوند که مردم نتوانند تنها از طریق تولید - چه صنعتی و چه کشاورزی و دامداری - امرار معاش کنند و تا آنجا که من اطلاع دارم در کردستان اقتصاد قاجاق رونق زیادی پیدا کرده است . چه باید کرد یا بهتر بگویم ، چه میتوان کرد ؟

۱۳ - علاوه بر کار کشاورزی و دامداری که در کردستان معمول است ، بخصوص پس از آغاز جنگ دو پدیده دیگر به طور چشمگیر برجسته گردیده ، یکی مهاجرت نیروی کار فعال کاری به شهرهای دیگر ایران ، از جمله شهرهای آذربایجان است . هر سال شاید بیش از هزاران خانواده از نقاط مختلف کردستان برای مدت شاید ده ماه محصل سکونت خود را ترک میکنند و به دنبال کار ، خصوصا در کوره پزخانه های شهرهای آذربایجان می روند . در آنجا شرایط بسیار بسیار سختی را تحمل می شوند ، ولی چاره ای ندارند ، بالاخره باید زندگی کنند - البته زندگی که اسمش را نمیشود گذاشت - بهتر است بگوئیم زنده بمانند .

۱۴ - شما به آن اشاره کردید . البته منظور از قاجاق ، قاجاق مواد مخدره نیست . در کردستان برخلاف سایر مناطق ایران که مصرف مواد مخدره معمول است و در سالهای اخیر مراتب بالاتر هم رفته است - این مواد یا اصلا مصرف نمیشود و یا استفاده از آن بسیار بسیار نادر است . ولی قاجاق مواد غذایی و کالاهای صرفی ، که در کتاب دکتر قاسملو نیز به آن اشاره شده ، از قدیم الايام در کردستان وجود داشته است . میدانید که جلوگیری از عبور و مرور در مرزهای غرب ایران فوق العاده مشکل است و رژیم خمینی که هیچ ، حتی در زمان شاه هم هیچگاه مرزها تحت کنترل رژیم نبوده است . تفاوت قیمتها در ایران و عراق (برخی از اجناس در ایران ارزانتر است و برخی در عراق) و عدم توانائی رژیم های ایران و عراق در کنترل مرزها باعث شده است که عده ای از مردم از طریق قاجاق امرار معاش کنند . هم اکنون مقدار زیادی از مایحتاج مردم ، به خصوص خواربار مانند برنج و قند و شکر و غیره از داخل عراق تامین میشود . یعنی قاجاقچیان با قاطر می روند و در آنجاچند بازار برای اینکار به وجود آمده است ، آنجا شب و آشنائی به راههای کوهستانی ، دسته دسته بر میگردند و بعد اجناس خود را در بازارهای ایران و سنه تنها کردستان به فروش میرسانند و همینطور متقابلاً از ایران

جنس به عراق میبرند . اینکار گاهی هم موجب تلفات جانی شده است . بسیاری از این قاجاقچیان مفلوک به دست سربازان عراقی کشته شده اند . مع الوصف چاره ای ندارند ، این تنها راهی است که برای ادامه حیات سراغ دارند . بنابراین هر اندازه شرایط اقتصادی در شهرها و روستاها بدتر شود ، بر تعداد قاجاقچیان و میزان کالاهای قاجاق افزوده میگردد . بدیهی است که این امر هم روی قیمتها و هم روی میزان عرضه کالا اثر منفی گذاشته است . در عین حال می شود گفت که مردم در کردستان از نظر عرضه کالا در رقابت با سایر نقاط ایران وضع بهتری دارند . در اینجا یعنی در مناطق آزاد شده ، سیستم کوئیتی وجود ندارد در حالیکه در سایر شهرها و روستاهای ایران این سیستم مردم را متاستل کرده است و کسی دیگر به کارش نمیرسد ، هر خانواده باید ساعتها در روز وقت خود را صرف ایستادن در صف های طولی بکند . نه اینکه در آنجا قاجاق رایج نباشد ، اتفاقاً بخش عمده کالاهائی که از این مرز می برند به خارج از نقاط کردستان ، یعنی سایر نقاط ایران انتقال می یابد . منتها در آنجا خود سردمداران حکومت قاجاق را هم مانند سایر چیزها در انحصار خود در آورده اند . جالب اینجاست که رژیمی که ادعای جلوگیری از ورود کالاهای لوکس از خارج را می کند و انسانها را به جرم قاجاق مواد مخدره بیه دار می آویزد ، خود برای وارد کردن به خصوص اینگونه کالاها باند های قاجاق گسترده ای تشکیل داده است و از این طریق میلیونها و میلیاردها تومان سالیانه به جیب آخوندها ریخته میشود . به هر حال آنچه مربوط به کردستان است متأسفانه باید بگویم که اکنون امر قاجاق به صورت یک حرفه معمولی درآمده است و ما در کردستان هزاران نفر داریم که به این کار مشغولند و ماهم به پیچیده نمیتوانیم جلوی آنسرا بگیریم ، زیرا جنگ و محاصره اقتصادی تمام راههای امرار معاش را بر روی بسیاری از مردم بسته است .

۱۵ - از طرف حزب یا شورا کوششی برای کنترل و یا پائین نگه داشتن قیمتها میشود ؟

۱۶ - ما این امر را جزئی از وظایف شوراها تلقی میکنیم و آنها هم وظیفه خود میدانند که جلوی گرانی فروشی را بگیرند . ولی میدانید مساله گرانی فروشی و یا ارزان فروشی به میزان عرضه و تقاضا بستگی دارد و قیمتها تابع این دو عامل هستند . البته شورا مایل است که کالاها تا حد ممکن ارزان فروخته شوند ، شاید برخی از فروشندگان هم که انصاف دارند بخواهند کالای خود را ارزان بفروشند ، ولی وقتی خودشان جنس را گران می خرند و یا اصولاً سایر اجناس مورد احتیاج آنها گران است ، چاره ای ندارند جز آنکه آنها هم گران بفروشند . از طرف دیگر باید در نظر داشت که تهیه کالا برای خود قاجاقچیان هم گران تمام میشود ، چند شب و روز راهپیمائی ، تحمل خطر جانی و سوء استفاده فروشندگان عمده در هر دو کشور از کمیود کالا در کشور دیگر روی قیمتها تاثیر زیادی میگذارد . شوراها در بسیاری از موارد دخالت میکنند ، ولی مادامیکه جنگ هست ، محاصره اقتصادی هست ، سطح تولید پائین است نمیتوان برای گرانی فروشی چاره اساسی پیدا کرد . البته حزب هم در این زمینه راساً اقداماتی نموده است . ما تا کنون موفق شده ایم در برخی از مناطق کردستان آزاد شده فروشگاههای تأسیس کنیم و از طریق رقابت با گرانی فروشان قیمتها را تا حد ممکن پائین نگه داریم . این اقدام تاکنون تاثیر مثبتی داشته است . گرانی فروشان برای اینکه نمی خوا هند مشتریان خود را از دست بدهند ناگزیر قیمتهایشان را لااقل تا سطح قیمتهای فروشگاههای حزب پائین می آورند . کوشش ما این است که این فروشگاهها را هر چه

بقیه در صفحه بعد

در کردستان چه میگذرد

بیشتر گسترش دهیم و در صورت امکان حتی با کمک مردم فریادگانه‌های تعاونی نیز به وجود آوریم. ولی شما در نظر بگیرید که چه وظایف سنگینی بر دوش حزب هست. از یک طرف باید جنگ را به پیش‌بریم که خود کوهی از مشکلات در بردارد، از طرف دیگر باید به کلیه امور، از تقسیم اراضی گرفته تا امور قضائی، زندانها، بیمارستانها، مدارس و غیره رسیدگی کنیم و عملاً کلیه وظایف یک دولت را انجام دهیم. تصدیق می‌کنید که کار ما بس دشوار است. به خصوص اینکه ما صرف‌نظر از مشکلات عظیم مالی در کلیه زمینه‌ها با کمبود و حتی فقدان متخصص مواجهه هستیم، همه چیز را باید خودمان تجربه کنیم. متأسفانه بسیاری از نیروهای جوان ایرانی، چه کرد و چه غیر کرد در خارج از کردستان و یا خارج از ایران به سر می‌برند که می‌توانند به ما کمک کنند، ولی به فکر ما نیستند. آنها حتی حاضرند مشکلات زندگی در مهاجرت و غربت را تحمل کنند، ولی نسبت به ما کم لطف هستند، در حالیکه اگر دست آستین بالا بزنند، هر کس در هر زمینه‌ای که تخصص و آشنائی دارد می‌تواند به ما کمک کند. در برابر ما جامعه‌ای قرار دارد که به همه چیز و همه کس محتاج است و ما در اینجا اعلام می‌کنیم که از هر کس که قصد کمک به ما دارد با آغوش باز استقبال می‌کنیم.

x - من امیدوارم که این جملات شما که از دل بر می‌خیزد و بیان نیاز خلقی است که برای آزادی نه تنها کردستان، بلکه تمام ایران از یوغ رژیم استبدادی و ضد بشری خمینی مبارزه میکند، بر دل مخاطبین بنشیند و به خصوص به آندانی که در غم زندگی در مهاجرت به سر می‌برند و از بطلان و اتلاف وقت خود در محیطی بیگانه زجر می‌کشند نیرو بخشیده تا عزم خود را جزم کنند و به کمک مردم این سرزمین بشتابند. من تصور می‌کنم بسیاری از جوانهای ایرانی از این امور و نیازها که شما تشریح کردید بی اطلاعند و اطمینان دارم در صورت آگاهی به این شرایط، فعالیت، تلاش و مبارزه در میهن را به زندگی باطل و از خود بیگانه در اروپا و آمریکا ترجیح می‌دهند. بسیاری در این تصورات که مسائل کردستان در جنگ میان یاسدار و پیشمرگ خلاصه میشود و شاید ندانند که در عین پیشبرد نبرد حماسه آفرین برای دموکراسی و آزادی، در پشت‌بینه‌های جنگ جامعه‌ای دیگر، جامعه‌ای نوین در حال ساختمان است و این ساختمان به افرادی با ایمان، فداکار و انقلابی محتاج است. شاید گفتگوی ما بتواند در این زمینه کمکی باشد.

راهسازی و ترابری

و حالا با اجازه شما می‌پردازیم به بخش دیگری از امور اجتماعی، یعنی راه و ترابری. در این زمینه تاکنون چه اقداماتی شده است؟

ب - این بخش، بخش بسیار فعالی بوده است که توانسته است علاوه بر تأمین نیازهای حزب، به طور فعال در خدمت مردم قرار گیرد. ما چند دستگاه بولدوزر، گریدر و لودر و ماشینهای که برای شن ریزی و احداث جاده‌ها ضروری است در اختیار داریم که با کمک اینها کوشش می‌کنیم در بعضی از نقاط که برای مردم از نظر اقتصادی و نوساز آمد و رفت اهمیت داشته است، جاده بسازیم. همانطور که در گزارش کار این بخش هم آمده است، ما توانسته ایم در عرض سه چهار سال اخیر تقریباً به اندازه نصف تمام راههای که در طول پنجاه سال حکومت پهلوی در منطقه آزاد شده کردستان ساخته شده بود راه بزیم، آنهم عمدتاً

x - واقعا مردم کردستان دوران سختی را میگذرانند و چقدر باعث تأسف است که ساکنین منطقه‌ای به این حاصلخیزی و زیبایی مجبور باشند صرفاً برای داشتن حق حیات تا این حد متحمل فداکاری و از خود گذشتگی شوند. ولی نکته‌ای که برای من بسیار جالب است اینست که این مردم با وجود تمام این فشارها روحیه‌ای بسیار قوی و شادابی دارند، در چهره‌های آنها، چه پیر چه جوان، هرگز آن خشم و نفرتی که هم اکنون در میان اکثر ساکنین سایر نقاط ایران دیده می‌شود به چشم نمی‌خورد، گوئی اینها همان حالتی را که همه در اوایل انقلاب داشتند هنوز هم حفظ کرده‌اند و چقدر زیاست هنگامیکه انسان میبندد، در پشت این خط خونینی که رژیم خمینی در میان مردم کرد و غیر کرد در میهن ما ترسیم کرده است، در پشت جبهه‌های جنگ و در زیر گلوله‌ها و خمپاره‌ها هنوز مردم این سرزمین میتوانند بخندند و شادی کنند. در حالیکه در سایر شهرهای ایران رژیم مردم را به عزاداری، گریه و شیون، سینه و قه زنی مجبور می‌کند در این نقطه از ایران هنوز هم ساز و آواز، اشعار و آهنگ‌های محلی، رقص و شادی در عین تحمل و حشمتناگریی جنایات ادامه دارد و این به هر بیننده و شنونده‌ای این اطمینان را میدهد که مردم کردستان نه به خاطر شهادت و نه بخاطر انتقامجویی، بلکه به خاطر زندگی و عشق به زندگی، طبیعت و انسان مبارزه میکنند. بدون شک شما در زمینه فرهنگی و هنری نیز برنامه‌هایی دارید.

ب - هنر به آن شیوه محلی تقریباً در کردستان یک شکل جاودانی دارد، به این معنا که شما در هر روستائی که بروید حتماً لااقل یک خواننده محلی و یا یک نوازنده آهنگ‌های کردی خواهید دید. ما مدتی تحت تأثیر شرایط جنگ و خفقان فوق‌العاده بودیم و در زمینه هنری کم کاری می‌کردیم. حال مدتی است که جهت رفع این کمبود تلاش می‌کنیم. بخش هنری ما بیشتر با اتحادیه جوانان همکاری میکند. در قسمت فیلم برداری از صحنه‌های مختلف و مناظر طبیعی، از مسائل اقتصادی، اجتماعی و همچنین از صحنه‌های جنگ و نبرد فیلمهای گوناگونی تهیه شده است که مشغول پیاده کردن و دیالوژ آنها هستیم. در زمینه اجرای تئاتر و روی صحنه آوردن به خصوص مسائل و مشکلات امروزی مردم و مسائل آموخته تا کنون فعالیت‌های نسبتاً زیادی داشته‌ایم. در عرض سال گذشته گروههای تئاتر ما لااقل شش بیس اجرا کرده‌اند. در زمینه ساز و آواز و آهنگ سازی، گرچه هنوز به کیفیت بالا دست نیافته‌ایم، ولی تا حدی موفقیت‌هایی کسب کرده‌ایم. شما میدانید که اکثر سرودها و آهنگهایی که به عنوان نمونه از رادیوی حزب دموکرات کردستان پخش میشود، از طرف گروههای هنری ما ساخته و اجرا شده است. در مجموع در زمینه هنری کارهای کم کم دارد شکل میگیرد. البته باید بگویم که این بخش جزو کمیسیون امور اجتماعی نیست ولسی گروههای هنری با ما همکاری تنگاتنگ دارند و ما از هیئت کتبی به آنها مضایقه نمی‌کنیم و تا آنجا که بتوانیم امکانات مادی و نیز تبلیغاتی خود را در اختیار آنها قرار می‌دهیم.

انتشارات و تبلیغات

x - در زمینه انتشارات و تبلیغات وضع چگونه است؟

ب - فعالیت‌های انتشاراتی و تبلیغاتی ما در حله اول از طریق رادیوی حزب دموکرات که همه روزه به سه زبان کردی، فارسی و ترکی برنامه پخش میکند، انجام میگیرد. در کنار رادیو ما نشریات متعددی داریم که از طرف بخشهای مختلف حزب منتشر و پخش میگرد. از آنکده شته مسئولین حزبی و اعضای دفتر سیاسی و کمیته مرکزی هرگاه به محلی می‌روند به حکم

بقیه در صفحه بعد

فعالیت‌های فرهنگی و هنری

در کردستان چه میگذرد

وظیفه و فعالانه در میتینگها و سخنرانی ها در مساجد و غیره شرکت میکنند . علاوه برآن ما یک گروه مختلط مذهبی - سیاسی نیز تشکیل داده ایم و این گروه که اکثر اعضای آنرا معمیم انقلابی تشکیل میدهند همانند پیشمرگان انجسام وظیفه میکنند و از آنجا که ضمن تسلط بر مسائل سیاسی و امور مذهبی به زبان مردم نیز بخوبی آشنا هستند ، فعالیت آنها در زمینه روشنگری در میان توده مردم فوق العاده با ارزش است . آنها در سال گذشته شاید بیش از ۱۵۰ مجلس عمومی و بحث با مردم در نقاط مختلف کردستان داشته اند . تاثیر مجالس بحث و گفتگو در تقویت روحیه مردم ، در بالا بردن سطح آگاهی آنها و به خصوص در مبارزه علیه عقب ماندگیهای فرهنگی و مذهبی کاملاً ملموس است . از آنکس شده مجموعه نهاد های تشکیلاتی حزب هریک برای خود ارگان خاصی دارند و بالاخره ارگان مرکزی حزب ما نیز ماهیانه یکبار منتشر میشود که دوره اخیر آن هم اکنون به شماره ۹ رسیده است .

تساوی حقوق زن و مرد

۱- بدون شک شما در زمینه فرهنگی با مشکلات زیادی مواجه هستید . مثلاً در برنامه حزب بر تساوی حقوق زن و مرد تاکید خاصی شده است ، در حالیکه طبیعتاً به خاطر ظلم و ستمی که در قبل در مورد زنان اعمال میشده و نیز به علت عقب ماندگیهای فرهنگی و مذهبی ، حتی در مناطق آزاد شده هم امروز این شعار قابل تحقق نیست . آیا حزب در زمینه احقاق حقوق زنان و شرکت دادن هرچه بیشتر آنها در فعالیتهای اجتماعی و حتی نظامی کوشش میکند؟ منظوم این است که آیا مبارزه با عدم تساوی حقوق زن و مرد که طبیعتاً رابعاد و زمینه های گوناگونی وجود دارد به طور سیستماتیک و با برنامه دنبال میشود یا اینکه جنگ و سایر مشکلات فرصتی برای اینکار باقی نمیکند و این مبارزه بنابر شیوه متداول و همیشگی به آینه ای نا معلوم موکول شده است .

۲- مسلماً یکی از نشانه های فرهنگ عقب مانده عدم رعایت حقوق زنان است . در این زمینه ما در کردستان نمونه های بارزی داریم . از جمله تعدد زوجات ، شوهر دادن دختران بدون اطلاع خود آنها و همچنین معاوضه دختر با دختر یا زن با زن که به قول خودشان دلال شری هم برایش پیدا میکنند . حزب دموکرات مقابله با این پدیده های عقب ماندگی را به مثابه یک وظیفه تاریخی در دستور کار خود قرار داده است . ما تا آنجا که در توانان است با سرسختی علیه این روابط نابرابر و ارتجاعی مبارزه میکنیم و باید بگویم که تاکنون موفقیتهای زیادی هم کسب کرده ایم . مثلاً میتوان گفت که حدود هفتاد درصد از موارد فوق و موارد مشابه کاسته شده است و ماکوشن میکنیم با کمک مراجع قضائی و از طریق روشنگری در میان مردم و البته با کمک خود زنان این موارد را به گلی از بین ببریم . در زمینه شرکت زنان در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی ، میدانید که خانمها و دختران زیادی هستند که به عضویت حزب دموکرات درآمده اند و در سطوح مختلف فعالیت میکنند ، ولی تعداد آنها هنوز به حد مطلوب ما نرسیده است . بدون شک اختناق و عقب ماندگی فکری که در مناطق اشغال شده کردستان از جانب عمال رژیم ، به ویژه در برخورد با زنان تحمیل میشود ، بدون تاثیر نیست . در آنجا زنان ما از ابتدای ترین حقوق انسانی محروم اند . در حالیکه در مناطق آزاد شده زنان در کنار مردان کار میکنند ، در بسیاری از بخشها مانند مردان فعال هستند ، در تمام میتینگها ، تظاهرات ، مجالس بحث و سخنرانی و غیره شرکت دارند . در رابطه با شوراها ما تاکید کرده بودیم که

در امر انتخابات باید حتماً نماینده ای از طرف زنان نظارت کند و این موجب شد که هم زنان در انتخابات شرکت کنند و هم از نظر اجتماعی شخصیت لازم را کسب کنند و مردها برای آنها احترام لازم را قائل شوند . قبلاً هم اشاره کردم که در برخی از روستاها زنان نیز به عنوان عضو شورا انتخاب شده اند . ما در برخی از مناطق آزاد شده زنان پیشمرگ داریم که در نهایت شهادت و شاد و شرفقای مرد خود در مبارزات مسلحانه شرکت فعال دارند . زنان به خصوص در امور اجتماعی ، به ویژه امور بهداشتی و درمانی نقش مهمی ایفا می کنند . در مانگاها و بیمارستانهای ما بدون شرکت زنان هرگز قادر به ایفای نقش امروزی خود نبودند . البته اینها همه بهیچوجه کافی نیست ، تنها گامی است نخستین در جهت از بین بردن ستمی که بر زنان جامعه ما اعمال می شود و ما امید داریم ، همانطور که در برنامه و اساسنامه حزب ما نیز تاکید شده است ، بتوانیم این مبارزه را هرچه پیگیرتر پیش ببریم . ما هرگز بر این عقیده نیستیم که میتوان این مبارزه را به عنوان یک " تضاد فرعی " به آینه موکول کرد و به اصطلاح به زنان وعده سرخرمن داد . مبارزه برای رفع این ستم از سایر بخشهای مبارزه جدا نیست و باید از همان آغاز حرکت انقلاب در دستور کار قرار گیرد و گرنه هیچگاه زنان حق خود را به دست نخواهند آورد . نبر ما میدانیم که بعد از پیروزی انقلاب هم باز بهانه های بسیاری برای به عقب انداختن این مساله مهم اجتماعی پیدا میشود . از آنکس شده زمانی که زنان برای کسب حقوق خود در مبارزه شرکت کنند ، این خود تقویت نیروی مبارزه است و نه تضعیف آن .

۳- بدون شک مساله زنان در کردستان هم مانند سایر نقاط ایران بی رابطه با اعتقادات ، سنتها و آداب و رسوم مذهبی نیست . به نظر شما مذهب تا چه اندازه در زندگی روزمره مردم کردستان نفوذ دارد؟

۴- با توجه به اینکه بیش از ۹۰ درصد مردم کردستان مسلمان و معتقد به اسلام هستند ، باید گفت که در اینجا مذهب نقش مهمی دارد . مع الوصف هیچگاه تعصبات مذهبی نتوانسته است تعصبات ملی را تحت الشعاع قرار دهد و بهیچین دلیل شرکت زنان در مبارزات کثونی خلقی ما کمتر با موانع مذهبی مواجه میشود . از آنکس شده در میان اهل تسنن مذهب نتوانسته است مانند مذهب تشیع شکل تحزب به خود گیرد . ولذا ضمن اینکه مردم مومن و معتقد هستند ، اعتقادات مذهبی آنها نتوانسته است تاثیری چندان منفی در نهضت انقلابی ما بگذارد . البته در میان معمیمین و پیشنمازان کسانی هم پیدا می شوند که تحت تاثیر تبلیغات دستگاه قرار گرفته و حتی به عاملین رژیم تبدیل شده اند ولی اینها در اقلیت بسیار بسیار ناچیزی هستند . در مجموع میتوان گفت که مذهب در رابطه با جنبش ملی ما نه تنها نقش منفی نداشته ، بلکه همواره سعی داشته است خود را با حرکت انقلابی و مردمی هماهنگ کند .

۵- علت اینکه حزب دموکرات تا کنون سازمانی جداگانه برای زنان تشکیل نداده است چیست؟

۶- ما قبلاً یک سازمان زنان داشتیم که متأسفانه از آن نوعی برداشتهای نادرست میشد ، در نتیجه نتوانست وظایف خود را آنطور که باید و شاید انجام دهد و اکنون فکر میکنم وقت آن رسیده است که مجدداً در این زمینه فعالیت را آغاز کنیم ، چه در چارچوب یک سازمان زنان در کنار حزب و چه به صورت تشکلهای درون حزبی . ولی همانطور که اشاره کردم قیود ناشی از فرهنگ عقب مانده ، خود عاملی است که برای ما مشکلات فراوانی ایجاد میکند . به عنوان نمونه هنسوز در بسیاری از نقاط کردستان صحبت با یک زن نامحرم را عیب میدانند و اگر احیاناً پیش بیاید ایراد میکنند . بنابراین باید

زمینه را آماده کرد . ما نمی توانیم جدا از نهضت جامعه حرکت کنیم و میدانید که بخصوص مسائل فرهنگی و اخلاقی را نمی توان از امروز به فردا تغییر داد ، وقت صبر و تحمل فراوان می خواهد .

ادامه دارد

نه دوراه ، یک راه

کاری نیست ، ولی به هر حال نیروهای انقلابی نمیتوانند و نباید در مقابل لجن مال کردن و به ابتذال کشاندن نام " چریکهای فدائی خلق ایران " سکوت کنند . سازمان چریکهای فدائی خلق قبل از اینکه به انحراف کشانده شود و سرانجام بخشی از آن خدمتکار حلقه به گوش حزب توده و رژیم خمینی گردد و بخشی دیگر دچار انشعابات بی سر پی شود ، در اعتلای جنبش انقلابی - دموکراتیک میهن ما سهم بسزائی داشت که قابل انکار نیست . استقبالی که به ویژه جوانان میهن ما در آستانه و پس از قیام از جریان فدائیان به عمل آوردند ، خود نشاندهنده برخورداری از محبوبیت وسیع در میان توده های مردم بود . اینکه رهبران فدائیان از درک واقعیت عاجز بودند و نتوانستند با اتخاذ سیاستها ، مواضع و تاکتیک های صحیح و بموقع به نیاز توده های زحمتکش پاسخ گویند ، اینکه سرانجام تفکر توده ایستی در بخشهای وسیعی از جریان فدائیان حاکم گردید بحثی است جدا گانه که باید به جای خود مورد ارزیابی قرار گیرد . اما با گذشته باید با مسئولیت برخورد کرد و هرگز اجازه نداد که عده ای انگشت شمار با سوء استفاده از این نام آنرا به منجلاب فساد سیاسی بکشانند .

مقاله نشریه " کار " زیر عنوان " دوره بیشتر وجود ندارد " بیشتر به هذیان گوئی شباهت دارد تا به یک تحلیل سیاسی واقعبینانه . مقاله با این حکم آغاز میشود که چون جامعه ما گرفتار بحران عمیقی است این بحران " ... بیش از پیش ضرورت دوراه حل قطعی را در قبال پاسخگوئی به مسائل و مضللات جامعه در دستور کار قرار داده است : یا حل مسائل به شیوه انقلابی ، یا حل مسائل با شیوه های بکلی ضد انقلابی " ... با این که نویسنده ظاهراً به یک نوع " حل مسائل به شیوه های بکلی ضد انقلابی " از دیدگاه مارکسیسم خود معتقد است ، بساز معلوم نمیشود که چسرا و به چه علت " راه حل های بینبینی مطلقاً وجود ندارند " ... نویسنده قلم به دست گرفته و مینویسد و کاغذ صبور هم که تحمل دارد خواننده هم چشمش کور باید قبول کند که " ... دوران ، دوران تسویه حساب قطعی است " . تمام شرایط برای رسیدن به راه حل نهائی آماده است و " توده های مردم به تجربه در یافته اند که راه حل های بیتابینی و حکومتهای که یک پای آن لیرال ها و پای دیگرش دموکراتها باشند جز ادامه فقر و فلاکت و صائب اجتماعی برای آنها شمه ای نخواهد داشت " . اینکه توده ها در چه زمانی این تجربه را کسب کرده اند ، در زمان شاه یا در زمان خمینی (!) ، اینکه کی و کجا لیرالها و دمسو کراتها در ایران حکومت را در دست داشته اند و اصولاً لیرالها و دموکراتها در ایران چه کسانی هستند و بالاخره اینکه نویسنده مقاله از کجا در یافته است که توده ها به این ارزیابی رسیده اند ، معلوم نیست .

ادامه مقاله نشان میدهد که قصد نویسنده روشنگری و ارائه تحلیل از اوضاع کنونی ایران نیست ، هدف لجن پراکنی به نیروهای انقلابی و بزرگ جلوه دادن سازمان خویش است . وی با اشاره به این واقعیت که " ... دورانی که توده مردم از روی نا آگاهی و زودبازی به خمینی نای اعتماد میکردند ، بقیه در صفحه بعد

نه دور راه، يك راه

به وعده های دروغین این بزرگ شارلاتان و شاید تاریخ باور داشتند و رهبری پلانیفیکه او را می پذیرفتند تمام شده است مدعی می شود که "گویا هنوز برخی سازمانها و گروهها، از جمله مجاهدین خلق این حقایق را که حتی توده های عقب مانده نیز به آنها پی برده اند، درک نکرده اند."

با این که هرکس و هر گروه مختار است که در باره سازمان مجاهدین نظر خود را داشته باشند ولی آیا تمام کسانی که با مواضع سازمان مجاهدین آشنائی دارند و نشریات آنرا مطالعه می کنند، دقیقاً میدانند که مجاهدین نیز مانند سایر نیروهای اپوزیسیون بر این عقیده اند که رژیم خمینی از مدتها پیش پایه های خود را در میان مردم از دست داده است. لکن بیان این دروغ آشکارا مدعی کذب ظاهرا برای تهمتها و ادعاهای بعدی علیه مجاهدین آورده شده است.

به نظر نویسنده مقاله "اشتباه امثال مجاهدین در این است که ه سال بعد با جای پای خمینی می گذارند، بدون توجه به این واقعیت که جامعه تفسیر کرده است، نه هدایت طبقات تغییر کرده است و هیچیک همان نیستند که ه سال پیش بوده اند." حکومت خمینی، یعنی حکومت ولایت فقیه، یعنی انحصار قدرت، یعنی ایجاد عقب مانده تریسم روابط اجتماعی، یعنی دشمنی بارشد، علم، فرهنگ، دشمنی با انسان، یعنی برقراری سیاهترین حکومتهای سرکوبگر، آیا مجاهدین هم همین اهداف را دنبال می کنند؟ آیا هزاران جوان مجاهدی که جان خود را در راه مبارزه نثار کردند و به شهادت رسیدند خواهان همین حکومتی هستند که خمینی برقرار کرده است؟ و فقط می خواهند خود به قدر برسند و بس؟

در ادامه مطالعه مقاله خواننده ناگهان متوجه می شود که ادعاهای فوق اصل قضیه نیست و اینکه برزم نویسنده توده های مردم خود را برای تسویه حساب نهائی آماده کرده اند (و نه پای مجاهدین، حزب دمکرات کردستان ایران، سایر نیروهای متشکل در شورای ملی مقاومت و بسیاری از دیگر گروهها و سازمانهای سیاسی). حقایق اجتماعی را درک کرده اند و نیز اینکه مجاهدین با جای پای خمینی مسی گذارند و طبقه کارگر ایران به عقب در دو مینوکراسی مجاهدین تبدیل نخواهد شد همه درجه دوم اهمیت قرار دارد. مهمتر از همه اینها این است که "... ما (یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق) به مثابه نمایندگان آگاه پرولتاریای انقلابی ایران در برابر هرکس که بخواهد جنبش را به انحراف بکشد سرسختانه ایستاد ه ایم". جالب است که نویسنده چگونه همواره با سازمان خود در جلد پهلوان پنبه می رود و در عالم هیروت غرق و از خود بی خود می شود، سازمان خود را به عنوان مهمترین عامل تاریخ جا میزند و متوجه نمی شود که این ادعا تاجه حد خنده آور است. باید در نظر داشت که این ادعا از جانب گروهی اظهار می شود که بخشی از بخشی از بخشی از سازمانی است که نه تنها به خاطر خستونت دستگاه های سرکوب رژیم خمینی، بلکه لاف به همان اندازه به علت اشتباهات و انحرافات نابخشودنی است و پاره شده، بخشی از آن علنا و رسماً به غلام حلقه بگوش ارتجاع تبدیل شده و پارهها و بارها از پشت و جلو به نیروهای انقلابی و دموکرات خنجر زده است و بخش دیگر ش به چندین و چندین بخش تقسیم شده است و حالا یکی از این بخشها ادعا میکند در میان توده های میلیونها نفر پشتیمان دارد و رهبری انقلاب را بر عهده گرفته است، در حالیکه مجاهدین و نیز شورای ملی مقاومت "با ورشکستگی مطلق زور وروده اند"

تنها برداشت ممکن از این نوع برخورد اینست که اگر تا کنون يك بخش از سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) در ریشتمانی بی دریغ از ولایت فقیه و استبداد خون آشام خمینی کمر همت به قتل و سرکوب نیروهای انقلابی بسته بسود، امروز این بخش از بخشهای دیگر آن به ظاهر از موضع چپ همین هدف را دنبال می کند و این واقعیت را خود نویسنده مقاله به طرز ساده لوحانه ای با صراحت کامل بیان میدارد. اومی نویسد: "هرکس که امروز مجاهدین خلق را در معرض انتقاد بیرحمانه قرار ندهد، خود در تنگت جنبش نقش خواهد داشت." یکی از این انتقادات به نظر نویسنده مقاله این است که چرا مجاهدین مبارزه مسلحانه کرده اند و این شیوه را محور مبارزات خود قرار داده اند. اومی نویسد: "در کردستان شکل عمده مبارزه مسلحانه است. در کردستان باید اشکال گوناگون تاکتیک مسلحانه از جمله ترور را به خدمت گرفت. این ها واقعیت های مسلم است. اما کسی که از این امر نتیجه بگیرد پس هرکس که در سراسر ایران شکل عمده مبارزه را مسلحانه بداند به جنبش خدمت کرده است، يك چنین فردی الفبای مبارزه سیاسی را هم نفهمیده است." این درست است که حتی در سخت ترین شرایط نباید از "سایر اشکال مبارزه چشم پوشی کرد ولی آیا میتوان ادعا کرد که رژیم نظیر رژیم خمینی را که حتی از جان کودکان و پیرزنان که مرکب هیچ گناهی نشده اند نمی گذرد می شود از طریقی جز مسلحانه سرنگون کرد؟ و آیا باجو ترور و وحشتی که این رژیم در میان مردم ایجاد کرده است مردم عادی حاضر می شوند بدون سر خوردی از پشتیمانی نیرومند سازمانهای مسلح دست به اعتراضات وسیع توده های دست بزندان، آیا اعتراضات، تظاهرات و اعتصابات که امروز در خیابانها، مدارس و ادارات همه جا به چشم می خورد، بدون پیش درآمد و همراهی مبارزه مسلحانه که موجب تضعیف رژیم و دلگرمی مردم شد، ممکن بود؟ نویسنده مقاله تنها به انتقاد بیرحمانه بقول خود بیه - مجاهدین اکتفا نمی کند. قصد او لجن مال کردن تمام نیروهای انقلابی و پیشروست. بنابراین بسیار طبیعی است که حزب دموکرات کردستان را نیز از قلم نمی اندازد. اومی نویسد: "حزب دموکرات نیز نشان میدهد که يك در بیا واقعیت های سیاسی جامعه و سیر تحولات آینده آشنائی ندارد. . . . نویسنده متوجه نیست که این حکم را در مورد سازمانی صادر می کند که امروز میلیونها تن از هموطنان کرد ما را بسیج کرده است، منطقه وسیعی از خاک ایران را از یوغ دستگاه سرکوب خمینی آزاد نموده، پرچم دموکراسی و مقاومت را برافراشته و با تمام نیرو از سنگر شکست ناپذیر آزادی پاسداری میکند. حال این حزب، اگر بر رژیم نویسنده با واقعیت آشنائی ندارد و الفبای سیاسی را نمیداند، چگونه قادر به انجام این وظایف است و چگونه از اعتماد مردم و محبوبیت خاص میان آنان برخوردار است، البته معنای است که حل آن بعهده خود نویسنده است. او تصور میکند با پرخاش و هتاکتی به شورای ملی مقاومت و اعضای آن، با دروغ و ناسزا میتواند از اعتبار این شورا بکاهد و از این طریق چهره رقت بار گروه خویش را پنهان بسازد و بر آن ماسک انقلابی بزند. او از یکسو ادعا می کند که رژیم خمینی قرون وسطائی است و به همین علت نه تنها خشم و نفرت زحمتکشان، بلکه دشمنی نیروهای ضد انقلابی را نیز برانگیخته است (منظور نویسنده از نیروهای ضد انقلابی ظاهراً سرمایه داران وابسته به امپریالیسم و نیز سرمایه داران بومی است. زیرا او مدعی است که مسائل اجتماعی را از دیدگاه طبقاتی ارزیابی میکند) لکن در ادامه مقاله این ارزیابی نیز مانند بسیاری از احکام صادر

شده به دست فراموشی سپرده میشود و ناگهان حکومت قرون وسطائی خمینی به حکومت سرمایه داران بدل میگردد. طبیعی است که این ادعا شگفتی خواننده را بر می انگیزد، زیرا چگونه است که سرمایه داران ایران، که بنا بر نظریات قبلی سازمان چریکهای فدائی خلق جنگی وابسته به امپریالیسم اند در ایران يك حکومت قرون وسطائی تشکیل میدهند، در عین حال همین حکومت مورد دشمنی نیروهای ضد انقلابی که باز هم همان سرمایه داران هستند قرار میگیرد و از طرف دیگر مجاهدین و حزب دموکرات نیز که بر زم نویسنده با سرمایه داران و امپریالیسم جهانی ائتلاف کرده اند و آنها هم هدفی جز برقراری حکومت سرمایه داران در ایران ندارند و از اینرو علیه حکومت خمینی و در جهت سرنگونی آن، که خود حکومت سرمایه داران است مسلحانه قیام کرده اند! آفرین به این منطق و خسرد در رخشان که دست اسرطو و کانت و هگل و مارکس را یکجا از پشت بسته است.

و اما نویسنده برای اثبات این مدعای خود که مجاهدین و حزب دموکرات و سایر نیروهای چپ، دموکراتیک و ملی با سرمایه داران وابسته به امپریالیسم ائتلاف کرده اند به حضور شخص بنی صدر در شورای ملی مقاومت اشاره میکند. از طرف دیگر هنگامیکه همین نویسنده میخواهد برنامه و مواضع "پرولتری" سازمان خویش را توضیح دهد همان نکات و موادی را اعلام می کند که عمده ترین آنها نه تنها مورد تأیید بنی صدر بوده و هست، بلکه بنی صدر در دوران مسئولیت خود در رژیم جمهوری اسلامی مذاقح سرسخت برخی از آن مواد مانند دولتی کردن صنایع و بانکها و ملی کردن تجارت خارجی بوده است. ظاهراً نویسنده مقاله به معنای واژه هائی که به کار میرد آشنا نیست. بنی صدر را نماینده بورژوازی لیبرال میخواند. و تا آنجا که ما آموخته ایم بورژوازی لیبرال به آن بخش از بورژوازی اطلاق میشود که طرفدار رقابت آزاد سرمایه است. حال بنی صدر چگونه نماینده بورژوازی لیبرال است که تا این حد در امر دولتی کردن صنایع، بانکها و تجارت خارجی اصرار ورزیده و میوزد و اصولاً نظریات بنی صدر که آنرا "اقتصاد توحیدی" مینامد، چه ربطی به سرمایه داری، آنهم سرمایه داری وابسته دارد؟ با چند من سیریشوم میتوان این نظریات را به بورژوازی لیبرال چسباند؟

همان طور که گفتیم هدف نویسنده تحلیل و روشن گری نیست. او پس از آن که به خیال و قول خودش با مجموعه نیروهای درون و برون شورای ملی مقاومت تسویه حساب میکند، آنگاه نفسی به راحتی میکشد و با خیال آسوده به تحسین از سازمان خود می پردازد و چنین قلم فرسائی میکند: "... تاریخ چنین مقرر داشته است که سازمان علیرغم اینکه در محاصره انبوه دشمنان قرار گرفته باقی بماند و رسالت تاریخی خود را در امر رهبری انقلاب ایفا کند. . . رژیم خمینی هر ماه دهها فدائی را دستگیر میکند و هر بار تمام شدن آنها را اعلام میکند، اما باز هم فدائیان در هر شهر و روستا، در هر کارخانه و مدرسه، در هر اداره و یادگان و . . . وجود دارند. این امر بیان چیزی جز رسالت تاریخی سازمان نیست. میبینیم که خود بزرگ بینی این بخش از بخشی از سازمان فدائیان خاق حد و مرز نمیشناسد. نویسنده در ادامه این روش یکباره مدعی میشود که "بورژوازی بیش از همه دشمنی خود را با سازمان" او نشان میدهد و تمام گروهها و سازمان های مردم و نا پیگیر سازمان را آماج انتقاد های خود قرار میدهند. زهی آگاهی کاذب، یا خود فریبی. به هر حال باید بقیه در صفحه بعد

نه دوره، يك راه

انعان نمود که گرچه مقاله "دوره بیشتر وجود ندارد" موجب تمسخر و در عین حال ترحم خوانندگان گشته است، لاکن این حسن را نیز برای این بخش از فدائیان در بر دارد که پس از مدتها که آنها به دست فراموشی سپرده شده بودند اکنون به دلیل این هذیان گوئی نامشان مجدداً برای حد اقل چند روزی هم که شده بر سر زبانها بیفتد. این شیوه اسم در کردن تازگی ندارد، معمولاً افرادی و یا جریاناتی که از خود چیزی برای عرضه کردن ندارند و در عین حال در آرزوی شهرت میسوزند، علیه شخصیتی و یا یک جریان سیاسی هتاک می کنند تا از این طریق نام خود را بر سر زبانها بیاندازند. در این موارد به هر اندازه شخصیت یا سازمان مربوطه مشهور تر و محبوبتر باشد کسار آنها سکه تر است. نشریه "کار" نیز از همین منطبق و شیوه کار استفاده میکند و به منظور طرح خود بیپسوده شورای ملی مقاومت و سازمانها و شخصیتهای عضو آنرا طرف خود می انگارد. منتها ظاهراً نویسنده مقاله از یک ساده لوحی کودکانه هم بی بهره نیست، بطوریکه خودش در عین بکار بردن شیوه فوق الذکر ناگهان بند را آب می دهد و مینویسد: "نوشته مقالاتی علیه شورای ملی مقاومت و اقتضای ناپیکیری مجاهدین خلق بیانگر قدرت سازمان وحدت و انسجام ایدئولوژیک... سیاسی آن است که در سالهای اخیر بی سابقه بوده است." و حال چون نویسنده در سرشمینی دروغ برداری و گزارفه گوئی ترمزش بریده است مانند موشی که خود را در نقش پیل میندازد به خود می گویند در افتادن با شورای ملی مقاومت که سهل است مساکرهای بر مراتب دشوار تر از اینها هم میتوانیم انجام دهیم. اصلاً ما همه چیز و دیگران هیچ اند و درست در اینجاست که نویسنده دیگر از فرط خود ستایی عنان از دست میدهد و به حالت خلسه در می آید و آنگاه مینویسد: "... امروز در ایران سازمانی که قادر است در مقابل همه این گروهها و دسته های ریز و درشت بایستد، یکایک آنها را افشاء و بی اعتبار کند و توده های میلیونی را علیه رژیم جمهوری اسلا می بسیج کند، سازمان جریکهای فدائی خلق و عنصر تاریخی فدائی است " جل الخالق!

اما متناقضترین بخش مقاله، بخش پایانی است، یعنی آنچه که این یهله ن پنه های نابالغ میخواهند برای انقلاب برنامه ارائه دهند. نویسنده مقاله تأکید میکند که مرحله کنونی انقلاب، مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست، مرحله انقلاب دموکراتیک است و می افزاید: "ما زده ای از این برنامه انقلابی عدول نخواهیم کرد. هرکس هم می خواهد بر خود نام دموکرات و انقلابی بگذارد باید این برنامه را بپذیرد. چرا که این برنامه تماماً در چارچوب جمهوری دموکراتیک قابل تحقق است و هیچکس نمیتواند عدول و بهانه ای بیاورد که این اقدامات سوسیالیستی است."

ترجمه این جملات به زبان صریح فارسی این است که مالکیت خصوصی پایرجا و تحولات آتی جامعه در محدوده بورژوا دموکراتیک باقی خواهند ماند. مواد برنامه نیز آنطور که خود نویسنده توضیح میدهد این ترجمه را تأیید می کند. او می نویسد: "در برنامه ما کلیه آزادیهای مدنی و سیاسی بی قید و شرط پذیرفته شده است... و ملی کردن کلیه سرمایه های بزرگ، سرمایه های امپریالیستی و تجارت خارجی خواسته شده است." به عبارت دیگر در جمهوری مطلوب فدائیان خلق تمام مردم ایران، از کارگر و سرمایه دار، دهقان و کارمند، فدائی و غیر فدائی از حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی بدون قید و شرط

به طور یکسان برخوردارند و از طرف دیگر اگر از سرمایه های بزرگ امپریالیستی بگذریم باقی میتوانند آزادانه بسمه فعالیتت بپردازند. بد نیست بار دیگر جملات اول مقاله را به خاطر آوریم. در آنجا خواندیم که: "امروز با صراحت میتوان گفت دورانی که طبقات و اقشار جامعه به راه حل های بینابینی امید می بستند سپری شده است... واقفیت امر این است که از مدتها پیش مبارزه طبقات و اقشار انقلابی و ضد انقلابی به چنان مرحله ای از تکامل خود رسیده است که توده های انقلابی تنها یک راه در برابرشان قرار دارد: بران کردن بنیادهای این نظام کهن، در دست گرفتن ابتکار عمل و حل قطعی مسائل به شیوه ای انقلابی... این دوران، دوران تسویه حساب قطعی است." و بالاخره اینکه "... جامعه ما از دو طبقه اصلی، طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر تشکیل شده است، نبرد اصلی جامعه میان این دو طبقه است. میلیون ها کارگری که با فروش نیروی کار خود گذران میکنند، به طور مداوم و مستمر نبرد آشکار و پنهانی را علیه طبقه سرمایه دار پیش می برند. کسی نمیتواند این واقعیت را انکار کند، کارگران خوب میدانند که سرمایه دار، بورژوازی دشمن طبقاتی است. مشاهده میکنید که تناقض در اینجا به اوج میرسد. یکجا حکم میشود که انقلاب در مرحله سوسیالیستی نیست و در جای دیگر هرگونه راه حل بینابینی را مردود می خوانند، یک جا هنوز تأکید میشود که برنامه سازمان برای این مرحله سوسیالیستی نیست، و در جای دیگر حکم میشود که اکنون نبرد اصلی بین طبقه کارگر و سرمایه داران است، یک جا قول کلیه آزادیهای دموکراتیک و مدنی را به همه میدهد و در جای دیگر با ضد انقلابی خواندن دیگران آنها را پیشاپیش از همه سلب میکند. حالا از خود میبر سینه که علت این همه تناقض گوئی چیست. پاسخ یکی است. نویسنده می خواهد این مطلب را تفهیم کند که یا ما را هم جدی و به بازی بگیرد و یا فحش و ناسزاهایمان را بخورد. غافل از اینکه جدی گرفتن يك سازمان و یا جریان سیاسی وابسته به میزان رشد، آگاهی، تعهد و شرکت مسئولان آن در مبارزات مردم و شناخت مشخصات واقعات جامعه است و نه شدت ناسزاها، هذیان گوئی ها و لجن پراکنی هایش.

حرف آخر ما این است که در جامعه امروزی ما برای حل مسائل و معضلات موجود، برای رهائی جامعه از یوغ استبداد مذهبی نه دوره، بلکه یک راه بیشتر وجود ندارد. ائتلاف نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ملی بر سر یک برنامه دموکراتیک بر محور استقلال، آزادی، رشد و رفاه عمومی و عدالت اجتماعی و این برنامه میتواند و باید جز نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم در برگیرنده تمام اقشار و طبقات جامعه باشد و شورای ملی مقاومت نیز راه و هدفی جز این ندارد.

بهرام

گفتگویی با دکتر کشاورز

شوند و بعد ها برای جلا دادن رژیم خمینی نیز جاسوسی کنند. اشاره به فضائل اخلاقی برخی از اعضا، و کادرها و حتی بخشی از رهبری حزب توده " نه تنها مشکلی را حل نمی کند، بلکه حتی می تواند سبب گمراهی بشود. چنانچه توجه کافی به این واقعیت نشود که جان را در چرخه راهی باختند و شرافت و شور را برای چه مفاسدی مایه گذاشتند. ناگفته پیداست که در کم از کم خطاهای اشتباهها. و حتی خیانت های رهبری حزب توده به پیچوجبه بر اساس این منطق استوار نیست که تمامی افراد رهبری حزب

توده خائن بالفطره و یا جاسوس مادر زاد بوده اند. اصلاً ما نیز هرگز بر این عقیده نیستیم که تنها و فقط وجود افرادی مانند کامبخش و کیانوری موجب این همه انحسار و خسران و خیانت در جنبش شده است، علیرغم آنکه سهم بسزایی برای نقش شخصیت در چگونگی روند های تاریخی قائلیم، منتهی در زمینه گروری و خطا در جنبش های اجتماعی عی ما لیم اهمیت بیشتر را صرف نظر از زمینه های مادی - به ایدئولوژی حاکم یابه عدم آگاهی و شناخت بد هییم. در موردی که موضوع بحث ماست، همین تقیه های ایدئولوژیک، همین تصورات نادرست از سوسیالیسم و همین عدم شناخت هانسیت به تضاد های جامعه شوروی با سوسیالیسم بوده است که حتی در بیرون از گروه کامبخش - کیانوری و در میان بقیه اعضا حزب، کادر ها و رهبری آمادگی لازم را برای روش قبول یا حداقل سکوت، تحمل سازش و توجیه روش های سر سیردگانه آن گروه به وجود می آورده است. به نظر ما آقای کیانوری می توانند، حتی اگر مایل به ورود به بحث تئوریک ریشه های فساد حزب توده نباشند، نمونه هایی زیادی از موارد مشخص این گونه رفتارهای استقبالی و یا انفعالی را در میان رهبران (جز گروه کامبخش کیانوری) و کادرهای حزب توده از خاطره خود نقل کنند. در

این رابطه ما به طور نمونه چند سؤال را مطرح می کنیم که پاسخ به آنها می توانند به توضیح مساله کمک کند. اگر سؤال ما بعضاً بطور مستقیم مربوط به شخص خود ایشان می شود، تنها به خاطر آنست که فکر میکنیم خاطرات ایشان در این نوع موارد حتماً پربارتر و دقیق ترند و به این دلیل که اطلاعات آقای کیانوری می توانند حقایق را برای نسل جوان و مبارز ایران بیشتر روشن کنند، و بیشتر به ارتقاء شناخت تاریخی جنبش دموکراتیک - انقلابی میهن، یاری برسانند تا شاید وسیله ای فراهم آید که جنبش در آینده از تکرار اشتباهات گذشته در امان بماند.

و حال نکات و سؤالات ما: آقای کشاورز در ابتدای نامه خود می نویسد: "اگر من می خواهم نظرات خود را درباره "حزب توده" و مابعد "برایتان بنویسم منتظرشود به این جهت است که من در دوران علنی حزب در رهبری حزب توده ایران فعالیت می کردم."

بنظر ما، در دست ترین بود که ایشان تصریح می کردند که تنها در دوران علنی حزب از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن بعد از آن یعنی تا سالهای ۳۷-۱۳۳۶ نیز در دستگاه رهبری حزب توده، یکی از اعضای برجسته و مؤثر رهبری بودند و مانند آقای یان رادمنش، اسکندری، ظیری، رضاروستا، کامبخش، کیانوری، قاسمی، فروتن، اوانسیان، و سایر رهبران حزب در مهاجرت مسئولیت اساسی این دوران حساس جنبش مبارزاتی میهن ما را نیز به عهده داشتند.

بایبان این واقعیت ما نمی خواهیم در این جایهداوری - پیرامون مواضع تاریخی ایشان در آن زمان بپردازیم بل که بیشتر قصد داریم تابه کمک ایشان و سایر عناصری که در گذشته دستی و سهمی در وقایع و جریانها داشتند، حقایق را برای نسل جوان و مبارز ایران بازگو نائیم.

آقای کشاورز شما می پرسیم، چگونه شد که آقای عبدالصمد کامبخش که قرار بود از طرف حزب توده در کابینه قوام السلطنه بعنوان وزیر پست و تلگراف شرکت کنند - چند روز قبل از تشکیل کابینه - به دلایلی که یقیناً برای شما روشن است - از جانب قوام کنار گذاشته شد و شما بعنوان وزیر فرهنگ در کابینه شرکت کردید؟

سازش حزب توده با قوام السلطنه در آن دوران و شرکت بقیه در صفحه بعد

گفتگویی با دکتر کشاورز

در کابینه بنظر شما از کدام ضرورت جنبش و مبارزه مردم و خواست ملی نشأت می گرفت؟

آیا خواست برادر بزرگ و همسایه شمالی در این مسأله دخیل نبود؟

آقای کشاورز، شمائی که امروز به حق برای از دست رفتن افسران میهن پرست و انقلابی حزب دلسوزی می کنید، میدانید شعروش افسران وابسته به حزب در خراسان و وقایع خونین ترکمن صحرا و کتید کابوس که منجر به شهادت عدای از افسران انقلابی و میهن پرست ایران شد. قبل از وقایع آذربایجان بر اساس کدام خواست انقلابی و ملی و چه سیاسی انجام گرفت؟

توضیح مائیکه افسران حزب در خراسان هنگامیکه دست به شورش زدند و بسوی ترکمن صحرا رهسپار گشتند، نمی دانستند بسوی چه هدف و مقصدی حرکت می کنند، در بین راه سرهنگ عابدین نوائی یکی از افسران ارشد گروه از سرگرد اسکندانی مسئول حزبی گروه افسران خراسان سؤال می کند، به کجا می رویم، سرگرد اسکندانی در پاسخ به او می گوید "به آشیانه عقاب". آنها نمی دانستند چه می کنند، آیا شما عضو هیات اجراییه و یکی از مسئولین تصمیم گیرنده سیاستهای حزب می دانستید که ایمن اکسیون برای جهانجام می گیرد و هدفش چیست؟ می توان حدس زد، همانطور که در رابطه با مسأله آذربایجان در نامه تان اظهار بی اطلاعی کرده اید، در این زمینه هم با وجود عضویت در هیات اجراییه حزب یعنی بالاترین مرجع تصمیم گیری یک سازمان بگوئید: در آذربایجان عبد الصمد کابیش مسئول سازمان افسران حزب توده بود و پمار این باره چیزی نگفته بود. آخر این طرز استدلال زیاده روشنگر وقایع و حقایق نیست، چطور فردی مانند شما عضو هیات اجراییه و بقول خودتان از رهبران بانفوذ و طراز اول حزبی باشد، لکن از حوادث و جریاناتی که از طرف آن حزب در جامعه رهبری میشود آگاهی نداشته باشد و بدون رای و نظر او سیاست حزب اعمال نشود؟ بهرحال نتیجه عملی حرکت افسران وابسته به حزب توده در خراسان این شد که وقتی افسران به کتید کابوس رسیدند خود را در محاصره نیروهای مسلح دولت مرکزی دیدند و در اثر درگیری مسلحانه، عده های از آنها به شهادت رسیدند و مابقی به جنگلهای اطراف منطقه پناه بردند و پس از چند روز به کمک نیروهای ارتش شوروی که در آذربایجان در آن منطقه مستقر بودند، به آسنوی مرزهای ایران گمیل داده شدند. با این توضیح به افسران حزب که شما "پس از چند ماه به ایران باز می-گردید" و دیدیم که چنین نیز شد و دنبال وقایع آذربایجان این افسران به آذربایجان بازگشتند و در ارتش فرقه د مکرکات آذربایجان مشغول خدمت شدند!

یادآور شوم که در آن زمان - شورش افسران خراسان و وقایع ترکمن صحرا - مسئول حزب در سنهر گرگان آقای احمد - قاسمی بود و هنگامیکه افسران در اثر درگیری در آن منطقه پراکنده شدند و برای دریافت کمک با ایشان تماس گرفتند، قاسمی از حرکت افسران اظهار بی اطلاعی نمود و گفته شد که از تهران به او در این زمینه کوچکترین اطلاع و رهنمودی داده نشده است.

در باره انشعاب خلیل ملکی و یارانانش از حزب توده آقای دکتر کشاورز در نامه خود توضیحاتی میدهند که باور ما نه تنها روشنگر وقایع و حقایق گذشته نیست و حتی ذکر این موضوع هم که کابیش در آن زمان در ایران نبود و یسا

توده حزبی و کارگران از انشعاب پشتیبانی نمی کردند - ماهیت مسأله را عوض نمی کند - بلکه مسئولیت ایشان را در این مورد خاص - و چندان می سازد - البته کابیش از باکو خطی را که می خواست به کمک باقراوف و از طریق محکوم کردن انشعاب از رادیو باکو به کرسی نشاند. نتیجه اش را هم دیدیم! اما آقای کشاورز شما چرا موضع خودتان را بعنوان عضو هیات اجراییه حزب توده در برابر انشعاب ملکی روشن نمی کنید. درست است که در میزگرد شورای متحد چپ در باره انشعاب ملکی گفته شده است: "اکثریت افسران کمیته مرکزی و کادرها در ۲۴ ساعت اول انشعاب همراه و هم رای ملکی بودند و حرکت ملکی را تأیید میکردند پس از اعلام موضع شوروی از رادیو باکو خط عوض کردند. شما بدستی در نامتان می نویسید: "آقایان طبری، کیانوری قاسمی، فروتن، نوشین، اردشیر او انسیان، و یاید اضافه کرد - داود نوروزی، محمد حسین تمدن، امیر خیزی، - شاند رومینی و ده ها تن دیگر از کادرهای درجه اول حزب - موضوع و حرکت ملکی را تأیید میکردند. و جوهر اصل حرف مانیز همین است، صرف نظر از تعداد امضاهایی که در زیر اعلامیه انشعاب نقش بسته بود. در واقع اکثریت کادر رهبری حزب با نظر ملکی موافق بود، منتهی بدلیل ضعف معرفتی و شخصی و بالخصوص موضع شوروی در برابر انشعاب پس از ۴۸ ساعت در کنار شما در رهبری حزب توده قرار گرفتند. شما در نامه تان بروشنی می نویسید: "ملکی از سیاست دفاع از منافع شوروی دفاع نکرد و برعکس می گفت که حزب تو باید به شوروی و انگلستان به یک چشم نگاه کند. در نتیجه گروه کابیش - کیانوری بتدریج از دوستان به دشمنان سرسخت ملکی تبدیل شدند". آقای کشاورز با این وجود تصور نمی کنید، وقت آن فرا رسیده باشد که تمام حقیقت را بمردم بگوئید و توضیح بدهید که نقش و موضع شما و فرآکسیون دیگر حزب که شما و آقایان رادمنش، دکتر بهرامی، دکتر یزدی، دکتر جودت، رضا روستا، بقراطی و دیگران در آن بودید، نسبت به انشعاب و حرکت ملکی چه بود؟ بنظر ما، چنانچه این توضیح بی غرضانه و بقصد روشنگری تاریخ گذشته جنبش داده شود بسیار مفید خواهد بود، و آنگاه متوجه خواهیم شد که خمیرمایه آن طرز تفکری که ما در میهن خود آنرا "توده ایسم" می نامیم میان اعضای رهبری حزب توده به تساوی موثر و موجب میشد که این تنها کابیش - کیانوری در گذشته جنبش نباشند که همواره دانسته و یا نادانسته مدافع منافع شوروی در ایران میشدند

آقای کشاورز از شما سؤال میکنیم، نقش و نظر شما بعنوان عضو هیات اجراییه حزب توده در جریان برپا ساختن تظاهرات هنگام آمدن کافتارادزه (معاون وزارت خارجه شوروی) به تهران برای اعمال فشار به دولت ساعد، در پشتیبانی از مأموریت کافتارادزه و خواست واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی چه بود؟

آقای کشاورز در نامه تان در باره سرسپردگی کابیش - می-نویسد: "پروسه سرسپردگی او به رژیم استالین - برپا - باقراوف بنظر من قاعدتا تدریجی انجام گرفت او مردی "تودار" پنهان کار و جاه طلب بود. از نظیر انسانی بر مراتب از کیانوری بهتر بود، شاید جاه طلبی او را با آنجا رساند که راه برگشت نداشت". در مورد تدریجی بودن پروسه ها ما حرفی نداریم منتهی باید این نکته را یاد آور شوم که بعد از رژیم استالین - برپا - باقراوف سیستم و سیاست شوروی از جانب آقایان مالنگ - بولگانین - خروشوف، برزوف رهبری و دنبال شد و اکنون هم ایمن سیستم و سیاست به رهبری رئیس سابق ک. گ. ب. آقای

اندرویف پیگرانه دنبال میشود. نقش افراد در رابطه با سیستم و سیاست آن گذرا است، افراد می آیند و می روند و این سیستم و ایدئولوژی حاکم بر آنست. کسسه میماند و کابیش را است. از این رو ما برای شناخت و نقد یک سیستم و ایدئولوژی حاکم بر آن در تمامیتش ارزش و الویت قائلیم و نه نقش و نقد افراد بصورت مجرد. در غیر اینصورت به کجراه میرویم و ریشه تفکر انحرافی که ما آنرا در میهن خود (توده ایسم) میدانیم و می نامیم و نه "کیانوریسم" در ضمیر جنبش چپ و انقلابی ایران، باقی خواهد ماند! و چنین ما را

این نکته نیز شایان تذکار است، که سیاستمداران مسأله، متاسفانه از هر فرقه، قشر، طبقه و سازمانی باشند، هرگز حاضر به انتقاد از خود و گذشته سیاسی خود نیستند. و تمام ناگامی ها و شکست ها را ناشی از استبداد شما - هنشاهی و اخیراً آخوند بیسم قلمداد می کنند و یا اگر به اشتباهات اپوزیسیون اشاره کنند ضمن سلب مسئولیت از خود، آنرا به رقبای سیاسی خود حواله میدهند. کی بود - کی بود، من نبودم ترجیح بند دائمی بازی سیاسی این نوع افراد است. فی المثل تاکنون حتی یک نفر از باصلاح ملیون که ما شاء الله همگی نیز مدعی ادامه دهندگان راه صدق اند - حاضر به اقرار به اشتباهات خود نیستند. ملیون، هرگز حاضر نیستند بپذیرند که لاف بخشی از آنچه بر سر خلقهای ستم دیده ایران آمده است، محصول عدم آگاهی و دانائی آنهاست. همینطور است در مورد سازمان های چپ، هر کس هر زمان در سازمانی بونه است، خط - آنرا تا آن زمان می پذیرد و حتی بعد از جدائی هم از آن خط و مشی دفاع میکند، بدبختانه هر فرد و یا هر سازمانی خود را میداند تاریخ می انگارد. می دانیم که بسیاری از سازمانها و شخصیتهای سیاسی هر یک بنا بر ارزشهای خود و یا شرایط ویژه ای که داشته از رژیم خمینی به نسبت های متفاوت پشتیبانی می کردند، و حال هر یک از آنها چنین وانمود می کند تا زمانیکه خودش در کار رژیم یا در - درون رژیم بوده است، رژیم دارای خصلتی مرفقی، ضد - امپریالیستی و بوده و درست از همان زمانی که آن فرد یا سازمان رژیم را رها کرده است، رژیم ارتجاعی شده است.

این خود محور بینی، خود را محور میداند وجود عالم و تاریخ قرار دادن، خود را پاک و منزه و بی عیب و نقض دانستن و جلوه دادن از آن نوع بیماریهای مهلکی است که بدبختانه دامن گیر اکثر شخصیتهای سیاسی جامعه ماست. و این واقعا جای بسی تاسف است. یکی از عوامل عمده رشد فرهنگ و آگاهی سیاسی بر خورد صادقانه و جسورانه به گذشته سیاسی خود است. لکن چنین بنظر میرسد که سیاستمداران ما قبول ندارند که انسان همواره یکسان نمی اندیشد، فکر و اندیشه تکامل می یابد، مواضع تغیر می کند و تابع شرایط مشخص و واقعیات سزسخنبت زندگی است و چنین روندی برای یک شخصیت سیاسی بهیچوجه نه تنها باعث شرمندگی نیست بل موجب افتخار است. پس چه پاک از این که اذعان کنیم در گذشته به اشتباه کرده ایم و امروز اوضاع و شرایط را به گونه دیگری می بینیم و ارزیابی می کنیم.

متاسفانه در نامه آقای دکتر کشاورز این نقطه ضعف اساسی چشم می خورد. مورد دیگری که در نامه ایشان چشم گیر است، نحو قضات آقای کشاورز در باره مسائل ایران و شوروی ملی مقاومت است. دکتر کشاورز بدون بقیه در صفحه بعد

گفتگویی با دکتر کشاورز

توجه به شرایط و محیط حساس ایران داری می کند . البته با توجه به دوران اقامت طولانی ایشان در خارج از کشور شاید این کمبود قابل فهم و توضیح باشد ، اما قابل قبول نیست . دکتر کشاورز در نامه خود می نویسد : " . . . من در پاریس به دیدن خنقی نرفتم و حتی پس از ۲۲ بهمن (قیام) به ایران نرفتم و بیش از ۳۲ سال است که در مهاجرت زندگی میکنم " در اینجا ایشان علت امتناع از بازگشت به ایران را به ویژه در زمانی که هنوز سرنویشت جامعه ، معلوم نبود و میلیون ها تن از مردم و جوانان کشور در صحنه سیاسی حضور داشتند و برای مبارزه در راه استقلال و آزادی ایران حاضر به هرگونه جانبازی و فداکاری بودند - توضیح نمی دهند .

آقای کشاورز شاید نمی دانند که در آن هنگام پس از قیام هزاران جوان مبارز ولی بدون تجربه و اطلاعات کافی در برابر دارو دسته کیانوری که بساط عوام فریبی پهن کرده بودند بی یار و یاور ایستاده و سخت نیازمند حضور افرادی مانند ، ایشان بودند تا درباره وقایع تاریخی و گذشته حزب توده به شهادت بر خیزد و آنها را از گزروی و گمراهی و سقوط در دام حزب توده برهاند . اما این جوانان وقتی در مقابل نظرات رهبران حزب توده به سخنان شما استناد می کردند و با آنها مخالفت می ورزیدند ، پاسخ کیانوری به آنها این بود که دکتر کشاورز اهل عمل و مبارزه نیست و در فرنگستان جاکش سر کرده است و شما هم بیپوده سینسه جاک میدید . همین بس . حال از اتهامات کیانوری که بگذریم ، بقول خود ایشان " ۳۲ سال دوری از محیط ایران " یعنی از میدان اصلی مبارزه دوره کوتاهی نیست ، همه ما به خوبی میدانیم و پایوست و گوشت خود لمس می - کنیم که زندگی در مهاجرت مکنیسم ها و قانونمند یبای ویژه ای دارد که می توانند منجر به بسیاری زهنی گریها ، پیشدا - رویها و حتی داریبهای نادرست و پیدایش نوی بیگانگی نسبت به زندگی واقعی مردم در ایران بشوند . مبارزینی که طی سالیان دراز در مهاجرت به سر می بردند ، ایمن واقعیت تلخ و دردناک بازگشت به وطن به خوبی احساس و تجربه کردند . در اینجا منظور ما شناخت تئوریک و عام نیست . شاید در این زمینه محیط خارج از کشور به خاطر امکانات بیشتر مناسبتر هم باشد . منظور ما شناخت زندگی واقعی و روزمره تصورات ، تمایلات ، احساسات و بالاخره فرهنگ عمومی و فضای دایماد تغییر سیاسی حاکم بر جامعه است که از دور آن طور که باید و شاید قابل لمس نیست ، در حالیکه برای پیشبرد مبارزه اجتماعی سیاسی این شناخت نقش حیاتی دارد . بیان این واقعیت هرگز بمعنای نفی زندگی و کم اهمیت جلوه دادن مبارزه در خارج از کشور نیست ، لکن نیابستی شرایط خارج را به داخل تعمیم داد و مسائل داخل و خارج را یکسان پنداشت ، اگر چنین کنیم ، قضایتهای ما در صورتیکه نادرست نباشند ، حداقل ناقص از آب درمی آید .

برداشت ما از نامه آقای کشاورز این است که ایشان هنگام اظهار نظر در باره اوضاع و احوال کنونی ، بیشتر تحت تاثیر محیط . خارج از کشور جو سیاسی حاکم بر مهاجرین است و کم تر به اوضاع داخل ایران عنایت دارند . از این رو شاید تصادفی نیست که هنگام اظهار نظر در باره شوراهای ملی مقاومت می نویسد : " باید با نهایت صداقت قبول کرد که سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو دموکراتیک خارج از کشور نیست . " در این جا ، البته حق با ایشان است ، شورای ملی مقاومت

توضیح در باره یک رفتار

یک فرد فرارگیر و یا دارای رهبری فردی باشد ، بنابراین اگر آقای ماسالی تا اعلام استعفاى خود در شهریور ۱۳۶۱ دارای سستی در جنبش دموکراتیک گیلان و مازندران بودند ، در درجه اول به علت عضویت ایشان در شورای متحد چپ بوده است و نخبه این علت که ایشان جنبش را به مثابه ملک شخصی به درون شورای متحد چپ آورده و در آنجا نیز آن را برای خود به صورت یک حق خصوصی حفظ کرده باشد . تا هرگاه که خواست ، آزاد یاره به محل دیگری انتقال بدهد ، حتی این عمل که آقای ماسالی از آذر ۱۳۶۰ به مثابه نما - ینده " جنبش دموکراتیک . . ." به عضویت شورای ملی مقاومت در آمدند ، ناقض این حقیقت از آنرو نیست که ایشان حتی تا ماهها پس از این اقدام ، یعنی تا شهریور ۱۳۶۱ در ضمن حضور در شورای ملی مقاومت ، همچنان عضو شورای متحد چپ باقی مانده بودند . در اینجا باید تاکید کرد که برخورد دیگر اعضای شورای متحد چپ در شورای ملی مقاومت به سه مساله ایکه از نا روشنی به وجود آمده بود ، رفیق بازان و ناشی از تفاهم نابجا برای تمایلات شخصی آقای ماسالی بوده که به جای خود مورد انتقاد است . کوتاهی آنها در توضیح این حقیقت برای شورای ملی مقاومت ، به هیچوجه قابل توجه نیست

اکنون نیز اگر آقای ماسالی همه جا به نام نمایند و یار همسری جنبش دموکراتیک . . . خود را معرفی می کند و یابسه اقدامات شخصی اعتبار و ارزش جمعی میدهد این کار را ناکزیر با همان تلقی نادرست شخصی و ملکی بودن جنبش - دموکراتیک انجام میدهد . طبیعی است که شورای متحد چپ نمیتواند بر این تلقی نادرست شخصی صحه بگذارد . با این همه ما مایل نیستیم امور کوچک و کم اهمیت را بزرگ و مهم جلوه دهیم و اگر مشاهده میکردیم که آقای ماسالی به متناقض گویی ها و بهره برداریهای شخصی خود از یک امر عمومی ادامه نمیدهد ، لزومی برای این توضیح کوتاه هم احساس نمیگردیم . خوانندگان با همین توضیح مختصر خود ارزیابی خواهند کرد که ادعای برخورد " صادقانه " و " مسئولانه " و منش انقلابی در مبارزه ، که اخیرا مورد استفاده همیشگی ایشان است تا چه اندازه به حقیقت تطابق دارد و مسئول و صادق کیست . ما می توانستیم و می توانیم به این نکات یک به یک بپردازیم لکن به دلایل اهمیت کم و مسائل مهمی که بر سر راه مبارزه و رهایی مردم است به آنها نخواهیم پرداخت و فقط به این اعلام بسنده میکنیم که آقای ماسالی از نظر سازمان و جنبش نیست

شورای متحد چپ
برای دموکراسی و استقلال

هم هرگز نه ادعا کرده و نه اصولا چنین هدفی داشته است که به آلترناتیو خارج از کشور تبدیل شود . شورای ملی مقاومت خود را آلترناتیو رژیم خمینی برای جامعه ایران میدانند و نه برای خارج از کشور . و اما این کسه شورای ملی مقاومت دارای نارسائیها و کمبودهای فراوانی است ، در آن شکی نیست و ما تاکنون به سهم خود مواردی را که در این زمینه به نظرمان رسیده است در نهایت صداقت تذکر داده و درآینده نیز به این وظیفه خود عمل خواهیم کرد . (رجوع شود به مقالات پیام آزادی) در عین حال باید این موضوع را هم گوشزد نمود که لااقل بخشی از ایرادات و انتقاداتی که درباره شورای ملی مقاومت ابراز می شود (چنانچه از دشمنیها ، رقابتها و برخوردهای خصمانه نیروهای وابسته و ضد دموکراتیک بگذریم) گرچه صادقانه است ، لکن از آنجا که از فضای خارج از کشور و از تمایلات خیال پردازیانه زندگی در مهاجرت - سر - چشمه میگردد و نه از نیازها و واقعیات ملموس جامعه امروزی ایران نمی تواند سازنده و اصلاح کننده باشد . البته در تئوری و در عالم ذهن می توان آلترناتیوهای بهتر از شورای ملی مقاومت تصور نمود . اما آقای کشاورزها را آلترناتیو و یا آلترناتیو دیگری نیز سراغ ندارند و چسبندگی جالب بود ، اگر ایشان با صراحت این مساله را بیان می داشتند که در ایران و برای ایران امروز (و نه در محافل خارج از کشور و برای خارج از کشور) چم آلترناتیو - دموکراتیک موجود دیگری غیر از شورای ملی مقاومت می شناسند که اولاً بتواند به عنوان یک آلترناتیو جدی در مقابل رژیم خمینی عرض اندام کند و ثانیاً پس از سرنگونی رژیم خمینی حافظ استقلال و ضامن حداقلی از دموکراسی برای ایران آینده باشد ؟

اگر چنین نیروئی - که ما تاکنون نمی شناسیم - موجود باشد باید از آن استقبال کرد و حداقل در جهت هماهنگ کردن آن با شورای ملی مقاومت کوشید ، به باور ما در صحنه سیاسی ایران آلترناتیو یانهی حکومت سرهنگان وابسته به امریکاست که زیر علم سلطنت - مشروطه بکمک سایر بازمانده های رژیم مستعشاهی - اکنون در تلاش معاش اند ، یا ادامه رژیم خمینی ، (و هیچ یک از این دو امکان را نمی توان دموکراتیک نامید) و یا شورای ملی مقاومت است که می تواند حافظ استقلال ، آزادی و تمامیت ارضی ایران باشد . اینکه کدامیک از این امکان در آینده شانس بیشتری برای تحقق خواهد داشت ، تنها به نیروهای متشکل در درون شورای ملی مقاومت بستگی - ندارد ، بل که نیروها و شخصیت های دموکراتیک - انقلابی خارج از شورا نیز ، چه در داخل و یا خارج از کشور می - توانند در این راه موثر واقع شوند .

درآینده ما پیرامون سایر مسائلی که آقای دکتر فریدون - کشاورز در نامه خود درباره سیاست حزب توده و دولت صدق ، کودتای ۲۸ مرداد ، سازمان نظامی حزب توده ایران ، پلنوم چهارم حزب توده مطرح کرده اند به کمک ایشان به بحث خواهیم پرداخت . به این امید که آقای - دکتر کشاورز هم به وعدهی دیرینه شان در زمینه بازگو کردن تجربیات و خاطرات خود و حقایق جنبش و حزب توده ، وفا کنند و با ادای این دین انقلابی و ملی در برابر فرزندان سببی و نسبی خود بالاخره به وظیفه تاریخی شان عمل نمایند .

منتشر شد
سه مقاله
در باره
"سوسیالیسم
واقعا موجود"
سی و شش صفحه

تعداد ۱۴۴
مجموعه ۱۳۲

بازول سوزنی ، اسد نیک لطینار ، آرزولا اشعید در

توضیح درباره يك رفتار

در تاریخ ۱۵ شهریور ماه ۱۳۶۱ اطلاعیه ای به این شرح از جانب آقای ماسالی انتشار یافت: "به این وسیله به اطلاع رفقا، دوستان و هم میهنان خود می‌رسانم که ضمن پشتیبانی از خط مشی و برنامه سیاسی اعلام شده از طرف شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال و ضمن اینکه خواستار استمرار روابط صمیمانه خود با عده ای از تشکیلات دهنندگان آن هستم، اعلام میکنم که از این تاریخ هیچگونه تعلق تشکیلاتی و مسئولیتی در رابطه با جریان مسزبور (شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال) ندارم". همانطور که هر خواننده این اطلاعیه به روشنی کامل درمی یابد، آقای ماسالی لازم ندیده است که حتی دراستعفا نامه خود بر این نکته تأکید صریح بکند که بدون هیچ گونه اختلاف نظر قابل ذکر، "ضمن پشتیبانی از خط مشی و برنامه سیاسی اعلام شده از طرف شورای متحد چپ... از این سازمان کناره گیری کرده است. با این وجود در بخش معرفی نامه صاحبه ای که اخیراً نشریه ایران شمسر با ایشان نمود، دست این جملات را می خوانیم. آقای ماسالی "در سال ۱۳۵۸ با همکاری جوانان پرشور و انقلابی شمال، جنبش دموکراتیک و انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران را به وجود آورد. و در سال ۱۳۶۱ به علت عدم تطابق فکر، منش و اسلوب کار با عده ای از فعالین شورای متحد چپ از آن جریان کناره گیری کرد". شاهد این که القاء این معرفی نامه توسط خود آقای ماسالی صورت گرفته است (و یا شاید حتی انشاء آن) مطالبی است که اخیراً خود ایشان در گفتگوهای شخصی در همین مضمون با اشخاص متعدد در کرده است. درباره تضادی که در این نوشته به چشم میخورد، تذکر این نکته را لازم میدانیم که اگر آقای ماسالی واقعا به علت عدم تطابق فکر از شورای متحد چپ کناره گیری کرده بود، چرا قبل از استعفا این عدم تطابق فکری را با هیچ کس در میان نگذاشت، در هیچ کجا منتشر نکرد و یا حتی لازم ندید که در اطلاعیه استعفا خود بر توافق فکری خود با شورای متحد چپ تأکید بورد. حتی اگر آقای ماسالی به عدم تطابق فکری خود با شورای متحد چپ بعد از استعفا خود بی برده باشد، سازمان

تصحیح

در تنظیم سطور مقاله "توده دو گانه یا دو گانگی توده" صفحه ۱۱ شماره ۲۰ پیام آزادی متأسفانه اشتباهی رخ داده است که با عرض معذرت خواهش تصحیح آنرا به نحو زیر داریم:

جای اصلی همه سطور که از سطر ۴ (از پائین) ستون اول صفحه ۱۱ شروع شده و تا سطر ۸ (از پائین مقاله) ستون دوم همان صفحه (یعنی تا سطر که با "تقدیر يك... شروع میشود) ادامه مییابد، قبل از پاراگراف اول، ستون اول (یعنی قبل از سطر است که با "شرد مناسبات... شروع میشود) است. بنا بر این هشت سطر که از آخر مقاله باقی میماند، ادامه پاراگراف اول، ستون اول و قبل از سطر ۴ از پائین است، یعنی ادامه سطر است که با "در چنین فرهنگی ریشه دارد" خاتمه مییابد.

سؤال را بایستی تاکنون پاسخ میداد که مضمون عدم تطابق فکری ایشان چه بوده است. اما حتی این کار را ایشان تا به امروز نکرده است. از این رو ما به ایشان توصیه می‌کنیم که بر موضعی ای که در اطلاعیه استعفاي خود اختیار کرده است، وفا دار بماند و بگذارد که علت استعفا همان عدم تمایل به استمرار روابط صمیمانه... و یا "عدم تطابق منش و اسلوب کار با عده ای از فعالین شورای متحد چپ باشد. البته در اینصورت هم هنوز ضرورت توضیحات لازم در باره کیفیت این عدم تمایل و یا عدم تطابق منش و اسلوب باقی میماند که باری است بسردن و آقای ماسالی و وظیفه ایست به عهده ایشان، ما هم، همانند کسان دیگری که مایل به آشنائی عمومی - و نه درگوشی - با این توضیحات اند، منتظریم.

اما علاوه بر تضادی که در مورد علت استعفاي آقای ماسالی در اطلاعیه و معرفی نامه فوق به چشم میخورد، معرفی نامه میتواند این سوء تفاهم را هم ایجاد کند که آقای ماسالی در آن واخنه تنها در دو سازمان متفاوت، یعنی شورای چپ و جنبش دموکراتیک... گیلان و مازندران "عضویت داشته اند، بلکه حتی جز رهبری هر دو سازمان نیز بوده اند. در اینجا ما تذکر این نکته را لازم میدانیم که این سوء تفاهم با قصد القاء پذیرش معنی درز همن خواننده عدا ایجاد میشود، پذیرش این که آقای ماسالی میتواند پس از استعفاء از یکی از این سازمانها کسافی - السابق عضو و رهبر سازمان دیگر باقی بماند و به نام آن دست به هر اقدامی که مایل است بزند. توضیحات زیر در باره جنبش دموکراتیک... گیلان و مازندران و رابطه آن با "شورای متحد چپ" را برای جلوگیری از این سوء تفاهم و ادامه این سوء استفاده لازم میدانیم:

"جنبش دموکراتیک... را آقای ماسالی بوجود نیاورد. این جنبش در اوائل سال ۱۳۵۹ به عنوان بخشی از فعالیت های منطقه ای سازمان "اتحاد چپ" شروع به فعالیت نمود. علت این نامگذاری جداگانه از جانب "اتحاد چپ" مربوط به شرایط ویژه مبارزاتی و محلی این منطقه بود. لازم به توضیح نیست که مجموعه فعالیت های این بخش از سازمان، از تدوین بیانیه و برنامه آن گرفته تا سازماندهی و تعیین استراتژی و تاکتیک مبارزه آن، زیر نظر مرکز است سازمان "اتحاد چپ" انجام میگرفت. از این نظر مسئولیت آن نیز بر عهده یکی دیگر از اعضای هیات اجرایی سازمان اتحاد چپ بود. آقای ماسالی نیز بعنوان یکی از اعضای مسئول در کمیسیون مربوط فعالیت میکرد، در اواخر سال ۱۳۵۹، همزمان با تشکیل و اعلام موجودیت شورای متحد چپ، سازمان اتحاد چپ نیز همانند سایر سازمانهای

که به عضویت شورای متحد چپ درآمدند، همراه با تمام اعضا، کمیسیونها و تشکیلات خود و از جمله آقای ماسالی در این شورا اقدام شد. بنابراین این "جنبش دموکراتیک... گیلان و مازندران" نیز به بخشی از "شورای متحد چپ" تبدیل گردید. در شورای متحد چپ تصمیم گرفته شد که فعالیت های این شورا در منطقه گیلان و مازندران تحت همان نام قبلی "جنبش... ادامه یابد، مسئول سابق این بخش نیز مجدداً در سمت خود تأیید شد.

از اینرو روشن است که "جنبش... گیلان و مازندران" يك سازمان مستقل با رهبری جدا از "اتحاد چپ" و سپس شورای متحد چپ نبوده است، چه رسد به اینکه در مالکیت

بقیه در صفحه ۱۹

به یاد يك رفيق شهيد

جلادان رژیم خمینی بار دیگر عده ای از ارزنده ترین فرزندان و رزمندگان جنبش کومنیستی ایران را در ماه های گذشته پس از یکسال شکنجه و آزار به قتل رساندند.

رفیق بیژن چهارازی رزمنده کهنسال جنبش چپ ایران یکی از این به خون خفتگان آزاد بود.

رفیق بیژن فعالیت های سیاسی خود را در سالهای ۱۳۳۰ - در دوران دبیرستان در شهر اصفهان آغاز کرد، پس از کودتای ۲۸ مرداد چند بار به زندان افتاد و پس از آزادی در سال ۱۳۳۹ به قصد ادامه تحصیل به اطریش رفت

و در شهر اینسبروگ مشغول تحصیل شد. بیژن در تمام مدت اقامت در خارج از کشور یکی از فعالین جنبش دانشجویی و عضو باوقای کفدراسیون جهانی دانشجویان

و محصلین ایران بود. رفیق بیژن چهارازی در سالهای ۱۹۶۴ - ۶۵ به همراه عده ای از رفقای مبارزان از حزب

توده که راه سازش و خیانت را در پیش گرفته بود، انشعاب کرد و سازمان انقلابی حزب توده ایران پایه گذاری نمود.

بیژن از نخستین فعالینی بود که پس از جدائی از حزب توده در ۱۹۶۶ بقصد سازماندهی مبارزه به ایران رفت و در

ایران پس از مدتی فعالیت دستگیر و روانه زندانهای رژیم شاه شد. بیژن در تمام مدت زندان به گواهی تمام

همیندانش یکی از چهرهای مقاوم و استوار زندانهای شاه بود. قبل از قیام بهمین به همت نبرد خستگی ناپذیر

مردم ایران بیژن همراه سایر زندانیان سیاسی از زندانهای شاه آزاد شد و از همان نخستین لحظات آزادی به صفوف

مبارزه مردم پیوست و در سازماندهی قیام بهمین و جنبش چپ سهم بسزائی ادا نمود.

رفیق بیژن چهارازی در سال گذشته به همراه دههاتسن دیگر از مبارزین خلق بدست جلادان رژیم خمینی افتاد،

در تمام مدت باز داشت وحشیانه ترین شکنجه هارا تحمل نمود، اما هرگز حاضر نشد در برابر رژیم قرون وسطائی

خمینی و جلادانش بخاطر حفظ جانش قدمی به عقب نهد. رفیق بیژن چهارازی در عرصه نبرد پهلوان و در زندگی

انسان آزاده بود، او برآستی يك کونیست بود. هنگامیکه بیژن چشم از جهان فرمی بست همسر و فرزندانش

به نامهای بهار و گلریز را که از دست جلادان خمینی گریخته بودند، دیگر ندید.

جنبش کومنیستی ایران خاطره این فرزندان وفادار و رشید خود راهیگاه از یاد نخواهد سرد.

پایم از کلمر

آدرس جدید:
SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN(WEST) 31

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» بپیوندیم